



دورخ ————— رفات

سروش پاکزاد

مقدمه: سید ابراهیم نبوی

Digitized by Google



دوزخرفات

ک س

۱۳۹۰

دوز خرفات

سروش پاکزاد

سروش پاکزاد
دوزخرفات

چاپ اول ۱۳۹۰
طرح جلد: کورش بیگ پور
صفحه بندی: فاطمه فراهانی

شابک ۹۷۸۱۷۸۰۸۳۱۲۱۳
تمامی حقوق برای نویسنده محفوظ است

H S

© 2012
H&S Media Ltd
info@handsmedia.com

امان از وقتی که دروغ از حقیقت بامزه تر است.

امان از وقتی که دروغ از حقیقت بامزه تر است.

امان از وقتی که دروغ از حقیقت بامزه تر است.

امان از وقتی که دروغ از حقیقت بامزه تر است.

امان از وقتی که دروغ از حقیقت بامزه تر است.

امان از وقتی که دروغ از حقیقت بامزه تر است.

امان از وقتی که دروغ از حقیقت بامزه تر است.

امان از وقتی که دروغ از حقیقت بامزه تر است.

امان از وقتی که دروغ از حقیقت بامزه تر است.

امان از وقتی که دروغ از حقیقت بامزه تر است.

امان از وقتی که دروغ از حقیقت بامزه تر است.

امان از وقتی که دروغ از حقیقت بامزه تر است.

امان از وقتی که دروغ از حقیقت بامزه تر است.

امان از وقتی که دروغ از حقیقت بامزه تر است.

امان از وقتی که دروغ از حقیقت بامزه تر است.

* فهرست

۱	سروش عالم غیب (سید ابراهیم نبوی).....
۷	پشت صحنه.....
۹	میوه می خوری؟ گه می خوری!.....
۱۰	آیات شیطانی.....
۱۱	صدبار گفتم آن دار کوب را از قفس در نیار.....
۱۳	اندر باب انسان.....
۱۴	باسن اسفندیار.....
۱۵	بشیزم و تاریخ شفاهی نبوت.....
۱۸	ابلیسیات.....
۱۹	مستجاب الدعوه.....
۲۰	سوره مبارکه ی معکوسون.....
۲۲	اخلاق در خانواده.....
۲۳	مناجات.....
	پروردگار اینک قادر به پاسخگویی به شما نمی باشند. لطفا پس از شنیدن
۲۴	صدای صور، پیغام بگذارید.....
۲۵	مناظره.....
۲۸	اعترافات اهریمنی.....
۳۴	بعدی.....
۳۷	مرجوعی.....
۳۹	این مکالمه برای بهبود کیفیت کاری ضبط می شود.....
۴۰	خط رو خط.....
۴۱	واسط فیض.....
۴۲	اینجا کائنات است، صدای ما را از بارگاه الهی می شنوید.....
۴۴	خویش را تاویل کن نی ذکر را.....
۴۷	حکم حکومتی.....
۴۹	ختم نبوت و انقطاع وحی.....
۵۰	ساعت دو شب، مجموعه آپارتمانی فرشتگان، طبقه ی همکف.....
۵۲	آقای قاضی من اعتراض دارم.....

۵۴	یاد گاری
۵۵	بسط تجربه ابلیسی
۵۸	حکایت رساندن پستیچی آن پیام را به درویش مخلص
۵۹	سامینو
۶۰	گزارش کمیسیون تحقیق و تفحص از ارگان‌های زیر نظر مقام خفن برتری
۶۳	صورت جلسه
۶۶	پندنامه‌ی لقمان
۶۷	یوم الحساب و الكتاب
۶۹	واپسین سخن، نخستین نوشته
۷۱	شوخی شهرستانی
۷۲	گزارش
۷۳	لالا در آندلس
۷۴	اپو کالیس
۷۶	وضعیت فوق العاده
۷۷	بیانیه
۷۹	از پیشگویی‌های شاه نصرت الله آداموس
۸۱	نظرخواهی
۸۶	نمک زندگی
۹۱	خلقت آدم: فاز دو
۹۴	دزدان آندلس
۹۵	مکاشفات یهودا: مناظره با اهریمن
۹۹	ساخت و ساز قدسی
۱۰۱	ای آقای نوح!
۱۰۲	کهریزک - ایزود دوم
۱۰۶	کیفرخواست
۱۱۰	بابام
۱۱۳	لیست خرید افراد مختلف
۱۱۶	قرعه کشی اقامت در بهشت تا پایان ذی الحجه تمدید شد
۱۱۷	مسألة: استفتائات الهی
۱۲۰	آی تیشولوژی
۱۲۲	محضر مبارک مقام خفن برتری (دامت بلاهاته)
۱۲۵	ختم نبوت
۱۲۷	معراج مردان
۱۳۴	ایراد بنی اسرائیلی

۱۳۶	کنکور ملایک
۱۳۸	به عبارت دیگر
۱۴۳	قرارداد الست
۱۴۶	بر گزیده‌ی تیتراهای جراید کاینات
۱۴۸	بروکراسی الهی
۱۵۰	ما لعبتکائیم و فلک لعبت باز
۱۵۲	آلزامر آلهی
۱۵۴	اعترافات حضرت یوسف
۱۵۷	شوخی آبیکی
۱۵۹	سرزمین اهرام
۱۶۱	جلسه‌ی انبیا و مربیان
۱۶۳	بسط ضرب‌المثل‌های نبوی
۱۶۴	اطلاعیه‌ی ۱۱۵ سازمان سنجش
۱۶۶	هبوط
۱۶۸	روز واقعه
۱۷۲	دیوانه‌ای از قفس پرید
۱۷۴	أقون قدسی
۱۷۵	آگهی
۱۷۷	رفقای خوب
۱۷۹	شوخی ملکوتی
۱۸۱	پرافتولوژی
۱۸۲	قصص النبیا
۱۸۴	ده فرمان
۱۸۶	داستان اسباب بازی‌ها
۱۹۰	کوه به کوه نمی رسه
۱۹۱	iGod [be right back]
۱۹۲	بهانه‌ی چی؟ آبیکی
۱۹۳	رمضان در کهریزک
۱۹۴	جاذبه
۱۹۶	همه‌ی مردان خدا
۱۹۷	دفتر فرماندهی کل خدا
۲۰۰	یه یه یه یه
۲۰۲	قبض وحی
۲۰۴	سیمای خاتواده

۲۰۷		لژین
۲۱۰		پارازیت
۲۲۰		حکایت
۲۲۲		فانوس
۲۲۴		پیرمرد و دریا
۲۲۷		يَوْمُ التَّقَلُّبِ
۲۳۱		بیست و سی
۲۳۴		هک
۲۳۸		کفر گویی
۲۴۰		کمدی الهی
۲۴۲		خدای نامک
۲۴۵		فیلم رقص هدیه تهرانی در یک مهمانی خصوصی
۲۴۸		خط سوم
۲۵۳		خدا حافظی

* سروش عالم غیب

سال‌ها قبل، اوایل انقلاب، در کردستان یک حزب الهی وارد
مقر سپاه شد و به فرمانده‌ای که ظاهراً برحسب تصادف مقداری
عقل داشت گفت:

«حاجی! یک نفر روی دیوار نوشته مرگ بر خدا».

فرمانده نگاهی به او کرد و گفت:

«ناراحت نباش، به واجب الوجود عدم تعلق نمی‌گیره».

و به همین دلیل است که هر شوخی با خداوند و درگاه کائنات
می‌تواند مجاز باشد.

نوشته‌های سروش پاکزاد، که خودش نامش را «دوزخرفات»
گذاشته، کاری است کارستان، که پیش از این نه دیده‌ام و نه شنیده‌ام
که جز شراره‌های کم جانی از این دست، از جانی سرزده باشد.

یادم افتاد به «دائرة المعارف شیطان»^۱ که آمبروز بیرس^۲ در اوایل قرن قبل نوشته بود و یکی دو نوشته‌ی ذبیح بهروز^۳ از قضای روزگار این «سروش» نامش را خوب انتخاب کرده است. شاید به همان علتی که سروش عالم غیب است و خبر از عوالم دیگر دارد و می‌تواند راوی عالم غیب باشد.

شوخی‌های او با خداوند و جبرائیل و عزرائیل و اسرافیل و میکائیل و فرشتگان و پیامبران و گه گاهی با سیاست، نه فقط خنده آورنده و از جنس طنز خالص و خلّص است، بلکه عمیق است. عمیق است و دقیق؛ و نشان می‌دهد که طرف این کاره است. خواننده و می‌داند و می‌شناسد؛ هم الهیات را و هم فلسفه را؛ و الکی سر شوخی را با خدا باز نکرده است.

راستش را بخواهید از زمانی که فرخ سرآمد مرا در دهه شصت خنداند و آمبروز بیرس در دهه هفتاد به خنده‌ام آورد، خیلی نوشته‌ای نمی‌خوانم که بتواند در تنهایی آدم را بخنداند. سروش با آدم این کار را می‌کند و عجیب است که شوخی‌هایش انگار با اجازه خود خداوند صورت گرفته است. یک‌جوری شوخی می‌کند که انگار یکی از کارکنان بارگاه الهی است. سال‌ها مثل مجسمه‌ی تفکر نشسته و دست بر سر گذاشته و برّوبر به رفتارهای خداوند و اعوان و انصار بارگاه او نگاه کرده و گاهی دلش را گرفته از خنده و گاهی هم که میکائیل به او براق شده که «واسه چی داری می‌خندی؟» گفته:

«چیزی نیست، یاد یک ماجرای افتادم!»

۱ The Devil's Dictionary

Ambrose Bierce

۳ ذبیح بهروز (۱۲۶۹-۱۳۵۰ ه.ش)، نویسنده، شاعر و پژوهشگر فرهنگ ایرانی

خواندن این مجموعه را به همه توصیه می‌کنم، کاری است منحصر بفرد، یگانه، خواندنی و عمیق. گاهی احساس قرابتی خوش با آن می‌کنم، و گاهی فکر می‌کنم سرزدنش به سیاست، اگر چه محدود است و معدود، با این حال نه به کار تاریخ مصرف می‌دهد و نه دل آدم را می‌زند. یک جورهایی اگرچه جهانی است، اما نشانه‌های آدم ایرانی را هم دارد. از همه مهم‌تر انگار این بشر رفته بیرون کهکشان راه شیری و از آنجا به دنیا نگاه کرده و نوشته و چه خوب هم نوشته.

شوخی‌های این سروش عالم غیب، گاهی با خلقت است و شوخی خداوندی در آفرینش بشر؛ که هر چه شیطان بیچاره هشدار داد که «رفیق! کوتاه بیا، این‌ها بازی است»، باورش نشد که نشد و شیطان، رفیق چندین هزار ساله‌اش را لعنت کرد. گاهی با حضرت خضر است که همین‌طور رفته و معلوم نیست کجاست، گاهی با حضرت ابراهیم است که شوخی شوخی تصمیم گرفت سرپسش را ببرد، گاهی با یوسف است که مثل بچه‌های آبادان دائم با موهایش ور می‌رفت و تیپ می‌زد، گاهی با ده فرمان است و حضرت عیسی، گاهی با مریم خانم است، گاهی با موسی است، اما بیشتر سعی می‌کند از آن آسمان بالا خیلی دور نشود. اسرافیلی که دائم آلودگی صوتی ایجاد می‌کند، میکائیلی با گویش اصفهانی، عزرائیلی که جنتی را به کلی از یاد برده است و جبرائیلی که بالاخره هر کارش بکنیم نورچشمی است.

کمتر دیده‌ام کسانی که با خدا و بارگاه الهی شوخی می‌کنند، حال آدم را به هم نزنند، خیلی اوقات آدم احساس می‌کند که از بندگان مومن خداوند یا شیطان، خیلی هم فرق نمی‌کند، ناراحت‌اند و حالا خنجر در آسمان می‌چرخانند تا دل و روده خدا را پاره کنند.

ظرافت ندارند. شوخی باید ظریف و شیرین و شگفتی برانگیز باشد، کاری که سروش ما با خواننده‌اش می‌کند. از محدود شوخی‌های کوچک و گاه و بیگاه که معلوم است خشم و کین خبرهای زمانه بر قلمش آورده که ... بگذریم؛ باقی را می‌شد قرن چهارم، یا هشتم یا دهم یا پانزدهم یا هجدهم هم نوشت، اصلا از کجا معلوم که اینها نوشته‌ی کشیشی از بره‌های گمشده‌ی کلیسای قرون وسطی یا از قلم اندازی‌های آن همه روشنگران شوخ طبع شیطان صفت اشراقی نباشد که دست نویس‌اش را سروش ما پیدا کرده و چهار تا نوشته از خودش به نشانه‌ی ایران و امروز گذاشته و می‌گوید که نویسنده‌ی این نوشته‌هاست؟ هان؟ از کجا معلوم؟

نویسنده هم با پیامبران شوخی می‌کند و هم با فرشتگان الهی، هم گاهی به نیچه سر می‌زند و گاهی به حلاج و گاهی به مولانا و شبلی و معلوم است که هم مرض عرفان داشته و هم مرض فلسفه و هم دین را خوانده، نه اینکه بگویم عمری را در این راه گذرانده، بعید می‌دانم اصلا سن زیادی از او رفته باشد، نوشته‌اش را حالا دیگر خوب می‌شناسم و خودش را طبیعتا نه، ولی شوخی‌هایش عجیب ماندگار است. مدت‌ها بود که خواندن متنی این‌قدر برایم لذت‌بخش نبود. از اینکه بعد از مدت‌ها که از عوالم غیب خبری نداشتم، سروشی پاکزاد از آن خبری به من داد، خوشنود شدم.

راستش را بخواهید آدم وقتی بخواهد وارد عالم معقولات بشود، بالاخره این چیزها را هم دارد، گاهی من هم شوخی‌هایی کرده‌ام، اما اینها که سروش نوشته چیز دیگری است.

«داستان اسباب بازی‌ها» یش برایم عجیب بود و برگشتم دوباره خواندم‌اش. گاهی که ادبیات عارفانه را می‌خوانی، مثل تذکره

الاولیاء دلت می‌خواهد شوخی کنی، گاهی هم شوخی کرده‌ام، اما معمولاً یک جایی می‌ایستی، پشت ادبیات. از آن رد نمی‌شوی، که بروی بالاتر و پشت در بارگاه بایستی و با عزرائیل و میکائیل و اسرافیل دهان به دهان بشوی.

به هر تقدیر، از خواندن این مجموعه بسیار خوشحالم و به هر کسی که طنز می‌فهمد خواندنش را توصیه می‌کنم. اولش می‌خواستم بنویسم که من کوچک‌تر از آنم که برای چنین نویسنده‌ای مقدمه بنویسم. بعد، از اینکه با چنین کاری خودم را بزرگ کنم خوشم آمد.

بازیچه‌ایم دیگر؛ بازی می‌کنیم خوش‌مان می‌آید.

ابراهیم نبوی

بهمن ۱۳۹۰

* پشت صحنه

- من پروردگار توام. نعلینت را فرو گذار که اینک پای بر سرزمین مقدس طوی گذارده‌ای. آن چیست در دست؟
- نمی‌بینی؟ عصباس دیگه. باش می‌زنم تو سر گوسفندام.
- آن را بیانداز تا به ماری سترگ بدل گردد.
- وای چقدر ترسیدم!
- نه‌راس، مار را بگیر که ما آن‌را به حالت اولش برخواهیم گرداند.

- تیکه، حالت نیست انگار. آخه خدای من، الان کی از مار می‌ترسه؟ تازه هر جادوگر ننه‌مرده‌ای توی مصر کارش اینه که عصباش را تبدیل به مار کنه. یه خرده خلاقیت داشته باش. ناسلامتی خدایی!

- پس دستانت را در گریبان کن...
- بعد هم که در می‌آرم حتما تبدیل به کبوتر شده؟
- ام.. تقریباً یک همچو چیزی.
- لابد می‌تونم از کالاهم هم خرگوش درآرم؟
- آری، ما به هر چیزی تواناییم.
- آخه به این می‌گن معجزه. برم بگم چند مَنه به این فرعون بدعُتُق؟ تازه بنی‌اسرائیل هم که خودت می‌شناسی. نمی‌شه به جاش مثلاً نیل را بشکافم؟
- ای بنده! ما به نوح و ابراهیم هم از این‌ها ندادیم، ولی قبول. به شرطی که آخرش این را رو کنی. نمی‌خواهم مزه‌اش برود.

- تازه یک شرط دیگر هم دارم.
- چه شرطی؟
- این داداشم، موسی را هم دستیار من کنی. خیلی ماهه. مطمئن خوشت میاد.
- نکنه تو هارونی؟
- آره خوب.
- آقا ببخشید، اشتباه شد. می شه بی زحمت یک لحظه به موسی بگی بیاد این سمت. ضمناً نگو قضیه از چه قراره، می خواهم سورپریز شه. دمت گرم.

* میوه می خوری؟ گه می خوری!

- حالا این جد ما یه کاری کرد، شما به دل نگیر. جوانی کرد، خامی کرد، اشتباه کرد! جورشم کشید. الانم خودت می دونی پشیمونه. شما باید بزرگی کنی. بخشش آقا. لذتی که بخشش داره، تو انتقام نیست. تازه از من پرسه، درست نیست که اگر یکی یک کار بدی کرد، یکی دیگه بخواد حساب پس بده. حالا هم خیلی وقت از آن جریان می گذره. خوبیت نداره که کینه ی کسی به دلت بمونه. بیا و شما چشم رو هم بذار، بلکه این قضیه ی قدیمی هم بالاخره حل و فصل بشه. انگار نه انگار که درختی بود و سیبی. تازه یک سیب که ارزش این حرف ها را نداره. ناسلامتی ما یک زمانی اشرف مخلوقات بودیم. سیب که هیچی، خودم یک کارتن پرتقال واشنگتنی می دم به اون پیک هوایت، جبرئیل. شما بذار برویچه ها بیایم سر خونه زندگی مون. دیگه هم غلط می کنه کسی بخواد میوه بخوره.

* آیات شیطانی

دانستن اعظم گناهان است و تنهایی اشد مجازات. آن که بیشتر می‌داند سزاوارتر به تنهایی. همانا خداست تنهاترین تنهایان. تمسک جوید به باورهای ناکافته و ایمان آورید به آن چه خیالتان بافته که در این شما را منفعت است. غافلان را بشارت باد به بهشت. که دمر افتید کنار برکه‌های مشمزکننده و شکم‌هاتان پر کنید از هر آن چه خواهید. و استفراغ کنید. و زوجه اختیار کنید هزاران. از باکرگان و مغ‌بجگان و حیوانات و اجنه. آن قدر که از آروغ هاتان بوی منی خیزد. که این پاداشی است درخور آن که تردید نکند، پس می‌اندیشد. می‌اندیشد پس اختیار نکند. اما به سوگ بنشینید آن که را فهمید که فهمیدن عین مردگی است. سقوط به آتش اسفل السافلین. بسوزاند درونش و شعله کشد وجودش از زبانه‌هایی به بلندای سایه نارون تنهایی. حذر کنید از ابلیس نگون‌بخت سیاه روی که نفرید شما را با تعقل که این وسوسه‌ای است به تردید و این دگر دامی برای آگاهی فرزندان آدم. هله گوش‌هاتان آکنده از ایمان و دل‌هاتان لبریز از اطمینان. باشد که عافیت جوید از دانستن. سوگند که دمی اندیشیدن شما را به رستاخیزتان رهنمون گردد. جهان بلرز لرزیدنی و دل‌ها، و کوه‌ها بلغزند و پای‌ها، و زمین بشکافد و چشم‌ها، و ستارگان فروافتند و باورها، و جهان خاموش شود و ذهن هوشیار گردد و پرده‌ها از صحنه‌ی این بازی کثیف خود خواسته کنار رود. آن چه ماند آگاهی است. آگاهی بر تنهایی است که تا ابد ماند. و خدا تنهای تنهایان است. البته خدا از رگ گردن به شما نزدیک‌تر است.

* صدبار گفتم آن دارکوب را از قفس در نیار

برای آگاه شدن از وضعیت جوی هفته‌ی آتی دکمه‌ی ۳ و برای صحبت با کارشناس دکمه‌ی ۹ را فشار دهید.

- هواشناسی بین‌النهرین، بفرمایید.
- سلام علیکم. یک سوالی داشتم خدمتان. میشه بفرمایید آیا یک سونامی مهیب قراره داشته باشیم یا نه؟
- ای خدا...
- الو.. الو.. متوجه نشدم.
- باز تویی نوح؟
- بله... از صدام شناختید؟
- مرد حسابی الان ۷۰۰-۸۰۰ ساله هر روز داری تماس می‌گیری!
- نه خیر. هیچ طوفان و سیل و کوفت و زهرماری نداریم.

(۱۰ دقیقه بعد)

شما با نوح تماس گرفته‌اید. لطفا پس از صدای بوق، پیغام یا شماره‌ی خود را بگذارید.

بوق...

- الو آقای نوح. من همان کارشناس هواشناسی‌ام. می‌خواستم به اطلاع برسانم که بالاخره این وضعیت جوی مورد نظر شما

رسید. ضمناً یک خواهشی دارم. ممکنه این بنده زاده‌ی ما را هم با خودتان ببرید؟ می‌دانم جا ندارید ولی اگر از خیر اون دوتا دایناسور بگذرید.. حتماً می‌تونه توی بوفه بشینه.

* اندر باب انسان

آدم‌ها دو دسته‌اند: آدم‌های بدبخت و آدم‌های نادان.
آدم‌های بدبخت آن‌هایی هستند که فکر می‌کنند جمله‌ی فوق درست است.

آدم‌های نادان آن‌هایی هستند که نمی‌دانند جمله‌ی فوق درست است.

آدم‌های بدبخت، آنقدر بدبختند که حتا نمی‌توانند نادان باشند.

آدم‌های نادان، نادان‌تر از آنند که بخواهند بدبخت باشند.

بدبختانه آدم‌های بدبخت نمی‌توانند خودشان را به نادانی بزنند.

نادان‌ها حتا نمی‌دانند که خوشبختند.

نادانی که بداند نمی‌داند، بدبخت شده.

بدبختی که بدبختی‌اش را نداند، نادان شده.

بدبختیِ آدم نادانی که بخواهد بدبخت شود؛ مثل نادانیِ آدم

بدبختی است که بخواهد نداند.

ندانستنِ خوشبختی از بدبختیِ بدبختی بدتر است.

* باسن اسفندیار

- سیمرخ! مگر دستم بهات نرسد. کدام گوری خودت را قایم کردی، هان؟ بشکند این دست که نمک ندارد. نمک به حرام، یادت رفت جوجه بودی که آوردم خانه؟ بد کردم به جای دون، هی بهات اسمارتیز دادم که پرهات رنگی شود؟ ای خدا. من را باش که به این طوطی گنده بک بی نوک و رو اعتماد کردم. دم پیری توی زابلستان، سکه‌ی یک پولم کردی. من از همه جایی خبر این اسفندیار را به بند کشیدم دلم خوش بود که می‌دانم کجاش رویینه نیست. به پشت خواباندمش و هی مشت کوفتم، نیزه زدم، گرز افکندم. نمرد که هیچ، آبرو هم برام نماند. این لشگری‌های خاله زنک لابد با خودشان گفتند پیرمرد بچه باز، حیا هم ندارد. دِ لامصب این شوخی بود تو کردی؟ جلو زن و بچه‌ام هم دیگر نمی‌توانم سرم را بلند کنم. تهمینه که قهر کرده رفته خونه باباش. سهراب از مدرسه برگشته میگه بابا دگرباش یعنی چه؟ کاش به حرف زال گوش داده بودم و به جای یک پرنده رنگول بنگول دوتا سگ پاکوتاه داشهوند گرفته بودم. حقش است بدهم پرت را بکنند، ننه رودابه باهات کنتاکی درست کند.

* بیئیزم و تاریخ شفاهی نبوت

گوسفند یک: نتونستی راضی اش کنی گرگ‌ها را سوار نکنه؟
گوسفند دو: نه بابا. این اصلا به فکر ما نیست. همه‌ی حواسش به
اون پسر لوسشه که آخر هم سوار نشد. می گفت دریازده می شم.

نواده‌ی گوسفند یک: خدا روحش را با الاغ بلعم محشور کنه.
حالا مرحوم چطور می فوت شدند؟
نواده‌ی گوسفند دو: چه عرض کنم. قربانی اختلاف خانوادگی
پیغمبر جدید شد. یارو از پسرش شاکی بود، خدا دید داره خون
و خونریزی می شه. خواست آبرو داری کنه، سر عموی ما خالی
کرد.

نواده‌ی نواده‌ی گوسفند یک: راسته که آزمایش خون هفته‌ی
پیش همه اش الکی بود؟
نواده‌ی نواده‌ی گوسفند دو: آره. چوپان نره را داداش هاش
انداختند تو چاه. خون ما را ریختند رو پیرهنش دادند باباها و گفتند
گرگ خورده. جالب اینجاست که اونم باور کرد!

نواده‌ی نواده‌ی نواده‌ی گوسفند یک: چوپون خودمان را که
یادته هی با چوبش می زد تو سرمان. یک شیرین کاری هم بلد بود
که عصاش را تبدیل به مار می کرد؟
نواده‌ی نواده‌ی نواده‌ی گوسفند دو: خب؟

نواده‌ی نواده‌ی نواده‌ی گوسفند یک: حالا گیر داده که پیغمبرم!

نواده‌ی نواده‌ی نواده‌ی نواده‌ی گوسفند یک: چرا پشمتا تو همه؟

نواده‌ی نواده‌ی نواده‌ی نواده‌ی گوسفند دو: هیچی بابا. داشتم واسه خودم می‌چریدم، دیدم این سامری سروکله‌اش پیدا شد. همچنین که نگاهش به من افتاد چشمش برق زد و دنبالم کرد. من از خدا بی‌خبر گفتم لابد می‌خواد قربانی کنه پا را گذاشتم به فرار. نگو دیده بود من استیل خدا شدن را دارم می‌خواست استخدامم کنه. نواده‌ی نواده‌ی نواده‌ی نواده‌ی گوسفند یک: بعد چی شد؟ نواده‌ی نواده‌ی نواده‌ی نواده‌ی گوسفند دو: هیچی یک گوساله را به جای من خدا کرد.

نواده‌ی نواده‌ی نواده‌ی نواده‌ی نواده‌ی گوسفند یک: آره به خدا. پارسال با بز سیاهه می‌پرید امسال... هیس این آقا سلیمان زبان ماها را هم می‌فهمه. —ع. نواده‌ی نواده‌ی نواده‌ی نواده‌ی نواده‌ی گوسفند دو: —ع.

نواده‌ی نواده‌ی نواده‌ی نواده‌ی نواده‌ی نواده‌ی گوسفند یک: از دخترخاله گوسیات که می‌خواست مدل بشه چه خبر؟ نواده‌ی نواده‌ی نواده‌ی نواده‌ی نواده‌ی نواده‌ی گوسفند دو: کارش نگرفت. یک مدتی برای یکی کار می‌کرد که می‌خواست از روش مجسمه بسازه و بعد پف کنه مجسمه زنده بشه. این قدر خنگ بازی درآورد که یارو اخراجش کرد رفت سراغ یک کبوتر حرفه‌ای.

[illegible]

* ابلیسیات

- اوه اوه اوه. چه به سر خودت آوردی؟ باز دعوات شد؟
- فرهنگ ندارند این‌ها. این خدا هم گیر داده یک مشت دهاتی
- را پیغمبر می‌کند. نمی‌دانم این‌ها را از کجا پیدا می‌کند. نه نزاکتی نه ادبی. حرف حساب ندارد، سنگ پرتاب می‌کند.
- چه شده حالا؟ صد بار گفتم سراغ این گنده‌هاشان نرو.
- تفصیر خودم است. بیا و خوبی کن. بشکنند این دست که نمک ندارد. اصلاً به من چه؟ حق‌اش بود بگذارم بچه‌اش را نفله کند.
- بله؟ کی؟ قضیه‌ی بچه چیه؟
- آقا شب خواب دیده که باید بچه‌اش را بکشد. هرچه به‌اش می‌گویم مرد، نکن این کار را. این آخر پیری همین که بچه‌دار شدی خودش خلیه، این بی‌عقلی‌ها یعنی چه؟ آخر آدم عاقل بچه خودش را می‌آد بکشد؟ شب که آبگوشت می‌خوری، سنگینیت می‌کند، خواب‌های نامربوط می‌بینی. بچه بوده، لابد یک خریدی کرده. حالا تو چرا از کوره در رفتی؟ مردک هرچی از زبانش درآمد به من گفت. آدمی که به بچه‌ی خودش رحم نمی‌کند، معلوم است که به من سنگ پرتاب کند.
- باورم نمی‌شود. یعنی بچه را کشت؟
- نه بابا. افه‌اش بود. ناقلاً چاقو کُنده را برداشته بود.

* مستجاب الدعوه

- ای خدا!
- بله بنده؟
- ایااا!
- چیه؟ مگر من را صدا نکردی؟
- کی آن جاست؟
- مگه غیر از من کسی هم وجود دارد؟
- ... خدا تویی؟
- آره بابا.
- تا حالا کجا بودی پس؟ چرا جواب نمی دادی؟
- دست به آب بودم.
- هزار و چهارصد پونصد ساله توالتی؟
- این بواسیرم عود کرده. خیلی اذیت می شوم. حال چه کار داشتی؟
- راستش کارم تو شرکت بدجوری گره خورده بود که.. دیگه بی خیالش. شما به گرفتاریت برس.
- حتما؟
- آره. دمت گرم. بابت چیز، کاری دست من بر نمی آد؟ جان من تعارف نکنی ها.
- لطف داری. نماز شب می بینمت.

* سوره مبارکه‌ی معکوسون

به هوش باشید از خدا، مبدا با وسوسه‌هایش فریب‌تان دهد تا عمل نیکو انجام دهید، چرا که کار نیک‌تان حتماً اگر ذره‌ای باشد ثبت می‌شود. همانا عمل صالح بسان پاک‌کنی است که لوح سیاه اعمال‌تان را پاک می‌کند. گرچه هیچ وقت برای استغفار از عمل ثواب دیر نیست، اما دریغ که آن سیاهی اولیه‌ی لوح از بین رفته است. برحذر باشید که آدمیان به انجام کار نیک عادت می‌کنند. زنها را اگر کار نیک را در عیان انجام دهید قبح عمل نیکو در جامعه می‌ریزد. روزانه ۵ نوبت به نعمت‌هایی که به شما عطا شده لعنت بفرستید، مبدا افزون شود. شما را به فقرا، تا می‌توانید از ایشان صدقه بگیرید و بر آن‌ها منت نهید. بخورید و بیاشامید، اما اسراف کنید. از سخن راست پرهیزید و به پدر و مادر خویش بی‌احترامی ننمایید و به یتیمان آزار رسانید و غیبت کنید که آن از زنا هم خوشایندتر است. هان از اندیشه پرهیزید؛ به درستی که یک ساعت تفکر از هفتاد سال عبادت هم بدتر است.

خدایا ما را نبخش و نیامرز،
آبروی ما را بریز، گناهان ما را نریز،
ارواح پدرسوختگان را مشمول رحمت قرار بده،
تازه گذشتگان ما را غریق آتش بگردان،
روح‌شان را با منافقین صدر اسلام محشور نما،
فرزندانی شرور به ما عطا کن،
جوانان ما را از گزند دشمن محفوظ مدار،

بیمارانی التماس دعا دارند، به درک واصل بفرما،
توفیق دغل کاری را از ما نگیر،
در ظهور هیچ خیری تعجیل نفرما.

فکر کنم یک مثبت منفی را یک جایی توی محاسباتم اشتباه
کردم.

* اخلاق در خانواده

- کیه اونجاست؟
- یوسف تویی؟
- سلام و زهر مار
- باز رفتی سر یخچال یخمک برداری، هان؟
- درسته کورم، ولی شامه ام خوب کار می کنه.
- بدو برو سردرست. آبرو تو کنعان برام نداشتی. صبح تا شب
- جلوی آینه داره با موهاش ور می ره. این طوری می خوای به پیغمبری
- برسی؟ با این قرتی بازی ها امام جمعه هم نمی شی.
- ..
- ضمنا این قدر هم با این داداشات بگومگو نکن.

* مناجات

ای پناه درماندگان، وی امان راندگان. ای دست گیر نومیدان، وی روشنای ره گم کردگان. ره چه پویم که خود ماندم. دست گرمت دیدم و نفشردم. راه دانستم و کج رفتم. چگونه امان خواهم و روشنی طلبم؟ که تیرگی در چشمان بسته‌ی من است و کژی در دل ناراستم. خوشا سرکشان و خنک خفتگان و خجسته سیه کاران که منتهای نفس سرکش و وجدان خفته و عمل سیاهشان، به کرانه دریای کرم‌ت نرسد. سرکشان به موج جودت، وجودشان رام گردد، خیره سران آرام از که طلبند؟ خفتگان به شبنم مغفرت طراوت گیرند، خود به خواب‌زدگان نوید سحر از که گیرند؟ سیه کاران غوطه‌ور در الطافت عمل خویش بشویند، سیه‌رویان به کجا رو بزنند؟

... بگذریم.

بروم سر اصل مطلب. عرض شود که من یک چک برای اول ماه بعد کشیدم. بارالها دمت گرم. بینم چه می‌کنی؟ ضمناً یک گوسفند دبش هم نذر کردم. خواستم بدانی که شیرینی‌ات محفوظه.

* پروردگار اینک قادر به پاسخگویی به شما نمی‌باشند. لطفا پس از شنیدن صدای صور، پیغام بگذارید.

شما با بارگاه الهی تماس گرفته‌اید. برای شنیدن این پیام به عربی دکمه‌ی تون را فشار داده یا نعره بزنید. برای شفای بیماری دکمه‌ی «امن یجیب» را فشار دهید. برای آموزش امواتان، دکمه‌ی «فاتحه» را فشار دهید. برای یافتن همسر مناسب دکمه‌ی «نذریات» را فشار دهید. برای امور توبه دکمه‌ی «استغراالله» را صد مرتبه فشار دهید. برای قبولی در کنکور با شعبه‌ی ما در کانون فرهنگی آموزش تماس بگیرید. برای شنیدن مجدد این پیام تا صلاه عشاء صبر کنید. ضمناً به علت حجم زیاد درخواست‌ها، شبکه دیگر ظرفیت لازم برای پاسخگویی به کسانی که می‌خواهند رئیس جمهورشان عوض شود، را ندارد.

* مناظره

اللهم عجل لوليک الفرج و العافیه و النصر. من گمان می کردم شما می خواهید مطالب اساسی را بیان کنید. بنده به شما علاقه مند. ولی باید تکرار کنم که دلم می سوزد که به شما اطلاعات غلط داده اند. ببینید آقای صاحب زمان. خواهش می کنم به این نمودار دقت کنید. به این می گویند ضریب جینی. هرچه قدر بیشتر باشد، شکاف دینی ملت بیشتر است. الان وضع دینی ملت از قبل بهتر است. از زمان شما که خیلی بهتر است. پس برای چه شما الان ظهور کردید؟ این ۱۲ قرن کجا بودید؟ ۱۲ قرن فساد نبود؟ غارتگری نبود؟ الان یک دفعه وضع بد شد؟ گرانی شد؟ بی دینی شد؟ در این ۱۲ قرن گل و بلبل بود؟ برای چه ۱۲ قرن سکوت کردید؟ ملت که فراموش نکرده است. زمان شما ببینید همه مناصب دست خویشاوندان یک عده ای بود. یک حلقه ای درست کرده بودند و مدام امامت را بین فرزندان شان می چرخاندند. ۴ سال پیش ما آمدیم و ادعای تقدس و هاله نور کردیم. انگار وارد حریم ممنوعه ای عده ای شدیم. [من] نمی خواهم وارد بعضی مسایل شوم. و الان می بینیم که همه ی این ها با هم متحدند. ما معتقدیم که صحنه گردان اصلی آقای هاشمی است. نفرمایید که ارتباطی نیست. اتفاقا ظهور شما هم جزو همان برنامه است. حتا کورش و امیرکبیر هم جزو همان باندند. ملت فراموش نکرده که آقای هاشمی کتاب در مورد امیرکبیر نوشته. و او را تایید کرده. آقای موسوی و آقای خاتمی هم که از اقوام جنابعالی اند. خود شما هم که شال سبز پوشیده اید. این ها مفهومش چیه؟

هدف این دولت خدمت به ملت است. ملت بیدار است. بحمدالله ملت ایران هسته‌ای شده است. نانو شده است. سلول بنیادی شده است. فضایی شده است. جام جهانی شده. المپیک شده. برای چه می‌خواهید رشد ملت را زیر سوال ببرید؟ این که خیلی بده. مگر زمان شما و پدرانانتان چه قدر پروژه احداث شد؟ یک مسجدالرسول بود زمان جدتان و یک دانشگاه زمان امام صادق. چقدر اینترنت بود؟ چقدر روزنامه بود؟ آیا دموکراسی بود؟ فقط یک ابولهب بود که از شما انتقاد می‌کرد. ببینید با او چه کردند. با همسرش چه کردند. کراواتش را در خیابان چیدند. دستاوردهای ملت را زیر سوال نبرید. ۱۴۰۰ سال است وضع ملت را به این جا رساندید. آن وقت جاروجنجال راه می‌اندازند که آبروی ایران در این دولت رفت. من فقط با طرح دوتا سوال از موضع ملت دفاع کردم. آن‌ها به هم ریختند. مستاصل شدند. شما چرا نشسته‌اید به جای آمریکایی-ها و از آن‌ها دفاع می‌کنید؟ ملت فراموش نکرده زمان شما روابط با آمریکا چگونه بود. یادتان رفته که عموی شما در سعدآباد آن قرارداد ننگین را با معاویه بست؟ اینه دیپلماسی عزتمند؟

من نمی‌خواستم این مسایل را باز کنم. اما خیلی متأسف شدم وقتی این خبر را به من دادند. برای چی شما در عاشورا از بازیگر استفاده می‌کنید؟ ملت نمی‌داند که ظلم هست؟ فشار هست؟ لازم بود شما بازیگر [بیاورید] که نشان بدهید وضع دینی مردم خراب است؟ من تعجب می‌کنم از شما. نمودارهای بانک مرکزی نشان می‌دهد دین مردم در زمان حکومت شما و پدرانانتان بدترین [وضع] را داشته. در زمان جد شما میزان تشیع در هکتار صفر بوده. ما رساندیم به ۱۰۰ میلیون. این را که دیگر نمی‌شود انکار کرد آقای صاحب زمان. من نمی‌خواستم وارد این بحث بشوم، اما جد شما با یک هجمه‌ی سنگین یک کتاب علیه بنده چاپ کرده که توی اون به صورت بی‌سابقه‌ای طی سیصد هزار تیر به من و منافقین لعنت

فرستاده. من شخصا علاقه‌مند به ورود به این‌ها نبودم. قبلا هم گفته‌ام که از همه‌ی افتراهایی که بخود من نسبت داده شد، گذشت کردم. الان هم می‌بخشم. اما از توهین به منافقین، توهین به انتخاب ملت نمی‌توانم بگذرم. ملت این اجازه را نمی‌دهند. شما آقای صاحب الزمان باید پاسخ ملت را بدهید. این همه پولی که در جمکران به شما داده می‌شود چه شد؟ اینها را هزینه‌ی مراسم تولد خودتان کردید؟ همین آقای جزایری کلی نذر کرده بود. شما پول را که می‌گرفتید نپرسیدید از کجا آمده؟ بعد سیل اتهامات است که به ملت وارد می‌کنند. من همین جا اعلام می‌کنم، اگر آقای محصولی گفته که ثروتش امانت شماست که قرار است بعد از ظهور به شما بازگردانده شود، همه‌اش مال شما و تیمتان. با نوار و این حرف‌ها که نمی‌شود کشور را عالمانه اداره کرد. رئیس جمهور باید خودش کارشناس ارشد باشد. بنده دکتری‌ام را با شب بیداری گرفته‌ام. نه مثل بعضی که همزمان حکومت می‌کردند هم بدون کنکور ولایت گرفتند، آن هم در ۵ سالگی. البته من آماده‌ام شما تشریف بیاورید تا من به عنوان یک شاگرد برای شما توضیح بدهم که دیپلماسی عمومی چه چیز خفنی است.

من فقط این نکته را بگم و عرایضم را خاتمه بدهم. من این جا پرونده‌ای دارم از دوتا خانم. اجازه دارم بگم؟ بگم؟ این خانم‌ها را شما می‌شناسید. شما همیشه با این‌ها بوده‌اید. یک زمانی با خانم صغری و بعد خانم کبری. برای چی این قدر غیبت این خانم‌ها را می‌کردید؟ من با همین غیبت مخالفم، نه قانون آقای ولیعصر.

* اعترافات اهریمنی

- پدر مقدس، آمده‌ام به گناهانم اعتراف کنم تا برایم آمرزش طلب کنید.
- بگو فرزندم. باشد که شر شیطان از تو دور شود.
- همانا منم اهریمن، همان که همواره همت گماردم به فریفتن انسان‌ها با اوهام‌شان.
- راندن انسان‌ها از درگاه خدا گناهی سترگ است. چگونه چنین می‌کردی؟
- ساده‌ترین راه قدسی‌سازی وسوسه‌هایم بود. نسبت کذب بستن به خدا. از قول او به مردمان تلقین کردن.
- آیا میدانی که «بزرگترین گناهان، دروغی را به نام خداوند گفتن است».
- البته پدر همین را هم من به دروغ به خدا نسبت دادم.
- اما نمی‌دانستی که «سخن خداوند استوار خواهد ماند».
- نمی‌دانستم، اما این عبارت را بافتم تا بیازمایم آیا «سخن از جانب خداوند استوار خواهد ماند»؟
- آن‌چه نسبتی با اسرار هستی ندارد سست است، چه رسد به سفسطه‌های ابلیسی.
- قبول دارم که بنی‌قابیل قسمت‌هایی از نقل قول‌هایم از جانب حضرت حق را دستکاری کرد، اما حقیقتاً نتیجه‌اش قابل قبول بود و گاهی وقیح‌تر از قبل.
- نفرین بر این همه پلیدی، دیگر از جانب خدا چه گفتی؟

- از انسان خواستم تسلیم باشد. سپس سرگرم پرستش اش کردم تا از درك حقیقت غافل شود. او را از تدبیر در ذات خدا منع کردم و از وسوسه‌های ابلیسش هراساندم.

- بی اقامه‌ی هیچ دلیلی؟

- از همین واهمه داشتم، اما مردمان خود حجت آوردند و معجزه ساختند.

- تسخیر ذهن انسان برایت کفایت می‌کرد؟

- برای من آری، اما مومنان برای کسب هویت، از من احکامی عملی طلب می‌کردند. بشر برای مشغول شدن به بازی تعبد شوقی شنیع نشان داد. من هم به عنوان خدا او را از چیزهایی باز، و به چیزهایی دیگر واداشتم.

- لابد به دلایلی شوم و با گزینشی هدفمند؟

- کاملاً بی دلیل و بی حساب، گرچه مومنان برایش دلایل عقلی و حساب قدسی کشف کردند.

- آدمیان اما در انجام تکالیفشان سست پیمان‌اند. لاجرم فرامین تو را اجابت نکردند.

- با شعف و تعهد! ای اسقف مقدس، تو نیک می‌دانی که مردمان از حقیقت گریزانند. با همین اعمال تلخ، خود را به غفلت از حقیقت تلخ‌تر، شیرین کام می‌کنند. انجام دستورات من به نام خدا، به ایشان حس سبکبالی و تصور وارستگی می‌بخشد و آن‌ها را از مسوولیت می‌رهد. عجا انسان به جای تفکر و درد، ایمان و آسایش می‌پوید.

- تو می‌خواستی آسایش را از انسان سلب کنی، غافل از آنکه «یاد خدا آرامش دل است».

- عادت پست انسان آسایش‌خویی است و مسوولیت قصورها را به دیگران سپردن و در انتها طلبکار بودن. زیانکار آن‌که در معامله با انسان صادق باشد. من اما در آیه‌ای که خواندی با آدمیان صادق

بودم. و انسان دشواری انتخاب را با آرامش ایمان معاوضه کرد.

- انتخاب روشن است و آرامش توأم آن. تفکیکی در کار نیست و نه معاوضه‌ای. مگر برای آنان که حقیقت را بشناسند و از آن روی گردانند. اینان سرنوشتشان را به اهریمن واگذارده‌اند.

- اینان همانانند. تفکیکی در کار نیست. هر که به بازی من تن داد، باخته است. دین برای هر که از آن بگریزد عذاب وجدان می‌آورد و برای هر که تسلیم شود، آرامش دروغین. باختن و باختن. و البته انتخاب کردن.

- این جا اما موعد انتخاب کردن توست. به قواعد خدا بازی کن تا باختن از تو بیازد. برای بردن، باید خود را بازی. آیا آماده‌ای تا برای خدا قربانی دهی؟

- آری، می‌خواهم امانت الهی که به نیرنگی از کف آدمیان درآوردم به ایشان باز پس دهم.

- آن امانت چیست و در دست تو چه می‌کند؟

- عقل است که انسان کاسبکارانه اما ساده‌انگارانه با ایمان معاوضه کرد و من خوش‌خیالانه خریدارش شدم.

- ای ملعون، آن را هر چه که هست نگهدار که انسان مشتری متاعی که شیطان بفروشد نیست.

- ای مغبون، چگونه انسان فروشنده‌ی هدیه‌ی الهی به اهریمن بود، اما اینک از فسخ معامله‌ی خویش بیم دارد؟

- آنچه بندگان خدا را از تجارت شیطانی منع می‌کند، ایمان راسخ است که آنرا درک هم نخواهی کرد.

- درک می‌کنم، چون آن را خود خلق کردم و قرن‌ها پیش به شما فروختم. ظاهراً نو مانده چون هنوز شما را از شنیدن حقیقت باز می‌دارد.

- آیا این گفته‌هایت نیز فریبی دیگر نیست؟ گمان مبر ایمانم را به چنگ خواهی آورد، آن گونه که پدرم آدم را به سببی از راه

به در کردی.

- پدرت را خوب به خاطر دارم. او نخستین مخاطب خدعه-
ی من بود و من، خام خوشبینی خویش. به دروغ خود را خدایش
خواندم و او را از چیزکی منع کردم تا با انجامش خیال خوب بودن
بخرد. او اما زیرک بود و دانست و انتخاب کرد و رهید. تو اما
آسوده باش که خریدار ایمانت نیستم. آنرا خود به قیمت روح به
تو فروختم. می دانم که به من باز پس نخواهی دادش چون جسارت
از دست دادن باورهایت را نداری. برای تو فریبی در کار نیست،
مگر نمی دانی که شیطان با شرکایش به شرافت رفتار می کند؟
- بارالاها. از شر این ابلیس مکار بدکار نابکار به تو پناه می برم.
مرا در این حرم امن خویش محفوظ بدار.

- جملات مرا خوب از بر کرده ای. افسوس که تا عمر داری
در این خانه ی مقدس اسیر خواهی ماند که زندانی است که من
برای بشر ساخته بودم و شما خودخواسته نگهبانش شدید. پدرهای
روحانی، فرزندان خلف من. پس از شما دیگر نیازی به پدر
سرفرازتان نبود. واگفتید دروغ هایم را از جانب خدا و شگفتا که
بدان افزودید دروغ های بی پروای خود را.

- از دروغ سخن مران که خود دروغی دیگر است. به دروغ
کلام خدا که برای سعادت انسان وحی شده دروغ می خوانی بلکه
حقیقت را قلب کنی و پایم بلغزانی.

- حقیقت را چه حقیر میدانی و مرا چه ابله. فرومایه خدایی که
جهانی بیافریند سراسر آیت کمالش و انسانی همه چشم، آنگاه نامه
و طومار فرستد به تجویز سعادت! تو با دوپای لنگت، همه آنها که
خود را به کوری زده اند، به ایمان آوردن به من فرا می خوانی، پایت
چگونه بلغزانم؟

- سخن از حقیقت مران که تنها حقیقتی که بر زبان رانده ای
همان بود که بدان اعتراف کردی؛ فریفتن انسان ها. برای فریفتن

من اما دامی بزرگ تنیده‌ای. می‌دانم که خود از پس خدعه‌ات برنخواهم آمد مگر به لطف خدا. او از من محافظت خواهد کرد که لحظه‌ای اگر به خود واگذردم، واداده‌ام.

- تو آن هنگام وادادی که مسوولیت خود را به ایمان فرافکندی. درنگی از به خود آمدن مهراس و التذاذ از این ایمان ذلتبار را فروگذار. تا حقیقت را بر تو آشکار کنم و تو را از شر شر برهانم و تو مردمان را از شر شر شر. بلکه قدری از گناهانم بکاهم.

- عفوخواهی تو نیز خود خدعه‌ایست. اعتراف از فریبکاری است، پس گناهانت را بر تو نخواهم بخشید که عذابت را خدا خود بر تو مقرر کرده است.

- نمی‌فهمی که اعتراف من در پی بخشایش تو نیست؟ خدعه‌ی من آن هنگام بود که به دروغ آمرزش گناهان را از جانب خدا به شما فرزندان حرامزاده‌ی خویش تفویض کردم. اعتراف من به امید حقیقت‌خواهی تو است نه از سر شفاعت‌خواهی خویش.

- پناه می‌برم از مکر تو. که دروغ را زیباتر از حقیقت و حقیقت را تلخ‌تر از دروغ جلوه می‌دهی.

- حقیقت هماره تلخ است و دروغ همیشه زیبا. تشخیص حقیقت چندان هم دشوار نیست. آن چه دشوار است خواستن حقیقت است.

- نفرین بر تو که کلام را مسحور پلیدی خود می‌کنی. خداوند در سوره‌اش فرمود هنگامی که شیطان به وسوسه‌ای شما را به جانب خود خواند، به جانبش سنگ اندازید و سخنانش را گوش مدهید و به او نهیب زنید که دینت ارزانی خودت باد. باشد که ایمان‌تان شما را از دوزخ برهاند.

- شرم بر این همه سستی. دست بر گوش خود منه و مرا مران. آنچه باید از گوش پاک کنی همین آیاتی بود که من روزگاری در گوش تو خواندم. سخن را از هر که و هر جا بشنو و تعمق کن. ایمان

را به دور ریز و تعقل بر جایش نه.

- لعنت بر تو، من به ایمان خویشتم و تو به کفر خود. من به
ایمان خویشم و تو به کفرت. من به ایمانم و تو به کفر...
- گویی از گذشته گریزی نیست تا هرگز.

* بعدی

- به به، جناب شیطان خان رجیم. بفرمایید. خیلی وقت است به ما سر نزدی.
- بعد از قضیه‌ی آن پرستار کیله، خیلی ضرورتی نداشت. نخواستم وقتتان را بگیرم. خود شما هم که ماشالله استادید.
- حالا چه شده سرت گرفته؟ آمدید وضعیت زیرمیزی را بررسی کنی؟
- نه آقای دکتر. واقعیت‌اش یک کار شخصی داشتم. قضیه از این قرار است که این موهای من شروع کرده به ریزش.
- این عکس خودته؟
- راستش آقای دکتر. بیمه‌ی خودم تمام شده بود، دفترچه‌ی اخوی را برداشتم.
- چند وقته؟
- یک هفته بیشتر نیست به روح فرعون. این تامین اجتماعی..
- ریزش موها را می‌گویم.
- آهان. کمی ریزش داشت همیشه، ولی از روشنفکری دینی به این طرف بدتر شده.
- حرص زیاد می‌خوری لابد؟ حتما کلی سرت هم شلوغ است. خصوصا با این ازدیاد جمعیت.
- نه اتفاقا. بین خودمان باشد جناب دکتر ولی ما خودمان از اول هم خیلی کاری نداشتیم. نه که بیپچانیم. مردم خودشان محبت دارند کارهایشان را بدون این که من بخواهم هی تذکر بدهم، انجام

می دهند.

- توی خانواده هم سابقه داشته؟ ریزش مو؟
- آهان. داییمان آقای دکتر کچل است. ولی بابام خدانیامرز..
- شامپو چه می زنی؟
- از همین تخم مرغی ها. گاهی یکبار هم خودم ماینوکسیدیل می زنم.

- بدون نسخه؟
- دوستان گفت بزنی اشکال ندارد.
- حالا برایت شامپوی زینک نوشتم. وقتی به سرت زدی بگذار یک دقیقه باشد بعد با آب ولرم بشور. با یک قرص که روزی یک چهارم می خوری.
- از این هورمونی ها نباشد دکتر؟
- گوش کن. یک چهارم می خوری. نروى باز سرخود بیشتر بخوری. ماینوکسیدیل هم هر روز. اگر گاهی بزنی گاهی نرنی بدتر میشه. متوجه شدی؟

- بله ولی..

- ببینم نمی خواهی دماغت را عمل کنم؟
- نه آقای دکتر. این سشوار بده برای مو؟
- نه اشکالی ندارد. فاصله اش از موهاش کم نباشد طوری اش نیست. فکر کنم این مدل بینی خفاشی بهت بیادها.
- خیلی ممنون. خوبه همین. موها را بلند بگذارم اشکال دارد؟
- به شرطی که تمیز نگاهش داری. هر روز بشور.
- من خیلی به فلفل اینها علاقه دارم. مادر جان می گوید خوب نیست برای مو؟

- میوه جات تازه بخور. مرتب هم موهاش را ماساژ بده. اگر خواستی کاشت مو هم این جا انجام می دهیم.
- آقا خیلی ممنون. راستی این منشی جدید هم خوب تپله ها؟

- فکر کردی، اگر تو نباشی ما خودمان به عقلمان نمی‌رسد
خلاف بکنیم؟
- اختیار دارید. این چه حرفیه؟
- کار دیگه‌ای هم هست؟
- اه. حالا به نظرتان خیلی دماغم ضایع است این طوری؟

..

اطلاعیه: یک چیز قرمز با موهای کم پشت، از دوزخ خارج شده و هنوز باز نگشته است. نام برده یک چنگال بزرگ در دستش دارد و روی دماغش چسب خورده. در صورت مشاهده یک استغفرالله گفته، به درک اسفل اطلاع دهید و مژدگانی بگیرید.

* مرجوعی

ایگوی عزیزم،

نمی‌دانی از این که تو را دارم چقدر خوشحالم. تو را عاشقانه می‌پرستم و آسمان‌ها را شاهد می‌گیرم که هیچ کس را به اندازه‌ی تو دوست ندارم. ای محبوب قلبم. تو را دوست دارم، اما نه به خاطر زیبایات، هرچند زیباترینی، نه شعورت، گرچه فهیم‌ترینی، نه زکاوت باآنکه باهوش‌ترینی. تو را به خاطر خودت دوست دارم. ماه آسمان دلم، اگویکم. نمی‌دانی خیال از دست دادن تو چقدر مرا در هراس می‌اندازد. می‌خواهم تو را در آغوش بفشارم تا هرگز از من دور نشوی. عزیزم ایگوی زیبا. چه ساعت‌ها که در خلوت خویش گفتیم و شنیدیم و خندیم به غفلت نادان مردمان. و تو چشم مرا به حقایق جهان باز کردی و نگاهی نو به من بخشیدی. دنیای مرا نور دادی و رنگ بخشیدی و چشمانم را بر همه اشتباهات خودم و دیگران گشودی. تو ایگوی مهربان. مبدا مختصات منی، جهان را تنها با تو ارزش می‌نهم. تو نوک پرگارمی، فاصله‌ها را به شعاع تو درک می‌کنم. و چشمان منی، با تو می‌بینم. ایگوی عزیزم. به تو افتخار می‌کنم که مایه مباهات و غرور منی. دریاها را به شهادت می‌گیرم که به خاطر تو حاضرم دست به هر عملی بزنم. محض خاطر تو با جان و دل از همه‌ی اصولم دست می‌کشم. چون حقیقت من تویی. عمر من کوتاه باد اگر روزی خواسته‌ی کسی یا چیزی را بر میل و تصمیم تو ارجح دانم. هستی من، آرزو دارم تا زنده‌ام همیشه سربلند و بر بلندای حقیقت بینم. ایگوی خوبم.

یگانه آرزوی من، خوشحالی و بالندگی توست. چون تو همه چیز و همه کس منی. از وقتی تو را شناختم به هیچکس و هیچ چیز نیاز نداشتم. خود را و دیگران را مقابل تو هیچ می دانم. دوست دارم در مقابل تو هیچ باشم، نباشم. و این یعنی عشق مطلق است. در عشق پاک من به تو شک راه ندارد. باورت دارم و هرگز به گفته‌هایت و کرده‌هایت گمان بد نبردم و نخواهم برد. به تو عاشقانه ایمان دارم. عشقی زلال که از شهوت و حسادت مبرا است. دوست دارم همه تو را دوست داشته باشند و تحسینت کنند. با چشم جان بینندت تا به فهمت و هوش ایمان آورند. دریغ که عده‌ای شایستگی درک تو را ندارند. ایگویم، گلم. این را نه از روی عشقم می گویم که حتا اگر دوست نداشتم هم بدان شهادت می دادم که تو پاکی، معصومی و نجیبی. ایده آلی، همه کمالی بی ذره‌ای نقص. کاش همه مثل تو بودند. تو همواره از دیگران بی توقعی و همه با تو بیرحم. تو در مورد همه منصف بوده‌ای، ولی هیچ کس تو را به درستی درک نکرد. اشتباهات دیگران را می بخشی و آنها خوبی‌هایت را از یاد می برند؛ با این همه تو صبوری. کاش قدرت را بیشتر می دانستند.

با عشق بیکران،

وجودت

* این مکالمه برای بهبود کیفیت کاری ضبط می شود

— سلام. شما با بارگاه الهی تماس گرفته اید. اسم من مایکل است. لطفا نوع محصول، شماره ی محصول و تاریخ خرید را بفرمایید.

— فرمودید جن. شماره ی محصول: X668293K293L متولد 213232؟

— متشکرم. چه کاری می توانم برای تان بکنم؟
— نه متاسفانه. محصولات ما گارانتی ندارد. از این که فرزندتان معلول است متاسفم. آیا مطمئنید که این مشکل از بدو تولد بوده؟
— می خواهید سیستم دعا - شفای ما را که کاملا هم مجانی است، امتحان کنید؟

— شاید علت این که نتیجه نگرفته اید این است که به اندازه ی کافی خالص نبودید. البته ما یک امکاناتی به نام معجزه را برای مشتری های خاص داریم که اگر علاقه مند باشید می توانید قرارداد ببندیم.

— نه خیر. مجانی نیست اما بهترین آفر موجود است. کافی است یک قدم شما بردارید تا ما ۱۰ قدم برداریم.

— بسیار خب. نحوه پرداخت نذران دیت است یا کردیت؟
— کدام موسسه اعتباری؟

— کلیسای کاتولیک شعبه ی کجا؟

— آیا تقاضای دیگری هم دارید؟

— روز خوبی را برای تان آرزو می کنم.

* خط رو خط

- تو حکیمی تو عظیمی تو کریمی تو رحیمی..
- لطف داری. شرمنده می فرمایید. جان من اگر کاری از دست من بر می آد رودرواسی نکنی ها.
- ننه نوکرتم، حالا جاریده، یک حرفی زده. من که نمی تونم همینجوری پیام جاننش را بگیرم که. چه حرفیه می زنی؟ دومندش این رییس ما گیره. از پارتنی مارتی هم بدش میاد. ندیدی با پسر نوح چیکار کرد؟ حالا می خوای...
- عزرائیل. گوشی را بذار. صدمبار هم گفتم از خط ملکوت برای امور شخصی ات استفاده نکن.
- آقا به خدا..
- خب دیگه. حوصله ندارم. به والده سلام برسان اون زن عموت هم خیلی دیگه پیره. ولی بار آخره ها.
- چشم آقا. خیلی ممنون.
- سنایی جان ببخشید. باید به جبریل بسپارم چندتا خط جدید اضافه کنه. الو؟ الو؟

* واسط فیض

- بارگاه کبریایی بفرماید.
- الو سلام.
- سلام علیکم. بفرماید.
- سلام.
- سلام. بفرماید.
- الو.
- بله؟ بفرماید.
- صدا می آد؟
- بله صداتان خوب می آد. بفرماید.
- من یک حاجتی داشتم.
- من خدا هستم. حاجتتان را بفرماید.
- شما خدا هستید؟
- بله خودم هستم. حاجتتان را بفرماید.
- حسین خونه نیست؟
- من خودم می تونم حاجتتان را روا کنم.
- پس باشه بعدا زنگ می زنم.
- خیلی خب. گوشی ... حسین. بیا با تو کار دارند.

* اینجا کائنات است، صدای ما را از بارگاه الهی
می شنوید

شنونده‌ی عزیزی با ما تماس گرفتند که من از همین جا خدمتشان
سلام عرض می‌کنم.

- الو؟

- سلام علیکم. شما از کجا تماس می‌گیرید؟

- صدای من داره پخش می‌شه؟

- بله، صداتان داره پخش می‌شه. از کجا تماس می‌گیرید؟

- به نام خدا، من از کره‌ی زمین تماس می‌گیرم.

- به به، از کهکشان راه شیری. درسته؟

- بله. من می‌خواستم از..

- لطفا کمی بلندتر صحبت کنید و صدای گیرنده‌تان را هم کم

کنید.

- من می‌خواستم از آقای گابریل تشکر کنم که این شبکه را راه

انداخت و از برنامه‌ی خوبتان چون کتاب دیگه خیلی قدیمی شده

بود. و خیلی هم یک طرفه بود و حالا این طوری ما هم می‌توانیم

نظراتمان را منتقل کنیم.

- خیلی ممنون. شما چندوقته که برنامه‌های ما را دنبال

می‌کنید؟

- الان که دسترسی‌مان کمتر شده چون این جمهوری اسلامی

پارازیت می‌اندازه و خیلی سخته.

- چه پیشنهاداتی برای بهتر شدن برنامه دارید؟

- کمی کلا غم انگیزه بیشترش و اگر برنامه‌های تشویقی‌اش بیشتر بشه چون الان بیشتر تنبیه، خیلی بهتره. آهان طنز هم اضافه کنید. داستان‌ها و این‌ها هم که هست خیلی خوبه.

- بسیار خب. شما خودتان کدام داستان‌ها را پی‌گیری کردید؟

- من داستان آقایی که مثل پینوکیو یک ماهی قورتش داد و یوزراسیف را بیشتر دوست داشتم چون خانوادگی بود ولی به نظرم خیلی به اصل داستان وفادار نبود. پسر هم می‌خواد صحبت کنه اگر اشکال نداره. الو.. مامان سلام کن... سلام.

- سلام آقا پسر گل. چند سالتو عزیزم؟

- من... من داستان اونی که قوی بود و پرواز می‌کرد و با حیوون‌ها حرف می‌زد را دوست دارم... مامان تشکر کردی؟ خیلی ممنون.

- آن آقایی که قوی بود هم شما دوست کوچیک‌مان را خیلی دوست دارد. از اتاق فرمان اشاره می‌کنند که ظاهراً وقت ما تمام شده. از شما شنونده‌ی عزیز سپاسگزارم. با هم می‌ریم سراغ چند پیام بازرگانی.

* خویش را تاویل کن نی ذکر را

جناب پروردگار کائنات،

به عنوان سردبیر کمره‌ی اورانوس، بسیار خوشوقتم از این که سیاره ما را برای نوشته‌ی خودتان انتخاب کردید. متاسفم که باید به اطلاع برسانم بر اساس نظرات داوران، نوشته‌ی شما برای انتشار در این سیاره تایید نشد. نظرات داوران در ذیل قید شده است. امیدوارم با اصلاح مطالب، بتوانید سیاره‌ی مناسبی را برای نازل کردن نوشته‌تان بیابید.

- نوشته‌ی شما طیف وسیعی از موضوعات از اخلاق و سیاست تا اقتصاد و بهداشت را در بر می‌گیرد. لازم است با تحدید موضوع، بر مبحثی مشخص تمرکز کنید.
- عنوان نوشته معرف دقیق محتویات آن نیست. توصیه می‌شود به جای انجیل عنوانی نظیر این انتخاب شود: ارایه‌ی مدل‌های اخلاقی برای اپتیمایز کردن مادی و معنوی زندگی با تکیه بر هستی‌شناسی استعلایی - نمونه‌ی موردی: ساکنین اورانوس.
- اعتبار بیرونی نوشته مشخص نیست. لازم است توضیح داده شود که این نوشته چه اهمیتی دارد و چه دانش جدیدی را به مخاطب منتقل می‌کند.
- لطفاً برای مطالب خود یک چکیده تهیه نمایید تا خواننده آگاهی ضمنی از مطالب داشته و بتواند مستقیماً به سراغ مطالبی برود که در حوزه‌ی علایق اوست.

- ساختار مقاله باید بازبینی شود. مطالب از انسجام موضوعی برخوردار نیست. برای مثال یک جا در مورد قوم یهود گفته می شود و بلافاصله مسایل مربوط به ارث مطرح می گردد.
- در مرور ادبیات موضوع، بد نیست آثار صاحب نظران تاثیرگذار امور متافیزیک نظیر آقایان سقراط و افلاطون هم مورد بحث قرار گیرد.
- سعی کنید مقدار مطلب را مطابق با آیین نامه به ۵۰۰۰ کلمه کاهش دهید، خصوصا که بسیاری از مباحث بارها تکرار شده است.
- نوع نتیجه گیری بی ارتباط با مقدمه ی بحث هاست. برای مثال آن جا که گفته شده در بهار جوانه ها سبزه می زنند، اتصال منطقی آن با نتیجه گیری بحث که ادعا می کند زندگی پس از مرگ وجود دارد، مبهم است.
- بحث خوردن گریب فروت و رانده شدن از بهشت به اورانوس بسیار خلاقانه است. برای اطلاعات بیشتر می توانید به منشا گونه ها اثر داروین مراجعه کنید.
- اگر بهره ی مادی از دستاوردهای این اثر در انحصار گروه ذینفع بخصوصی (نظیر روحانیون) است، لطفا در صفحه ی نخست قید شود.
- در مباحثی نظیر تبدیل عصا به دایناسور، مآخذ قید گردد.
- نگارنده به طور مداوم از توانایی های خود تعریف کرده که بهتر است پرهیز شود.
- روش شناسی نوشتار روشن نیست. برای مثال آن جا که آینده ی اورانوس چنین پیشبینی شده که اقمار آن چون پف فیل به هرسو پراکنده می شوند، بد نیست با کورریلیشن پیرسن هم آزمایش شود.
- در مواردی که نگارنده از تکنیک مصاحبه بهره برده است،

نظیر گفتگو با آقای آبراهام بابت روش آشپزی قیمه‌ی چهار مرغ، لازم است برای پرهیز از مشکلات کپی رایت، اجازه‌ی کتبی ایشان ضمیمه کار شود.

- استفاده از عکس، نمودار، گراف و جدول می‌تواند به انتقال ایده‌های نوشته شما کمک کرده و متن را از حالت کسالت‌بار خارج نماید.
- در پایان، به نظر می‌رسد در ابتدای معدودی از بخش‌ها، به اشتباه برخی از حروف تایپ شده‌اند که لازم است تصحیح شود.

* حکم حکومتی

جناب خداوند گرامی،

احتراما، نظر به مراتب شایستگی و تعهد جنابعالی در انجام امور محوله، به موجب این حکم شما را به مدت ۲۰۰۰ سال به سمت پروردگاری کائنات منصوب می‌نمایم.

امید است در جهت تحقق مطالبات به حق‌ه‌ی موجودات عالم اهتمام ورزید. اهم وظایف شما در دوره‌ی تصدی امور گیتی به شرح ذیل است:

- ارتقاء کیفی آب و هوای مناطق محروم نظیر کره‌ی زمین.
- کاهش بیماری‌های لاعلاج به میزان مشخص شده در سند چشم‌انداز.
- تجدید نظر در تقویم قمری.
- تلاش برای افزایش عمر موجودات، علی‌الخصوص علمای دین.
- کاهش نظام بروکراسی اجابت دعا.
- راه‌اندازی مجدد سیستم نزول وحی.
- افزایش سهمیه‌ی بسیج در آزمون سراسری ورود به بهشت.
- هدفمند کردن خمس.
- مضاعف کردن یارانه‌ی سهم امام برای کمک به اقشار کم‌تحرک.
- مکانیابی بلایای طبیعی در بلاد کفر.
- افزایش سیصد درصدی سن تکلیف و تک‌نرخ کردن

- سن مشمولین مذکر و مونث.
- اختیاری کردن نمازهای یومیه.
- حذف حکم سنگسار از نظام قضایی و جایگزین کردن آن با تجاوز توسط باتوم.

لازم به ذکر است در صورتی که شورای محترم نگهبان، تصمیمات شما را منطبق با موازین شرع تشخیص دهد، این حکم قابل تمدید خواهد بود.

توفیق روزافزون شما را از حضرت صاحب الامر مسالت می‌دارم.

مقام خفن برتری

* ختم نبوت و انقطاع وحی

انسان‌ها.... انسان ها.... باید نظافت را....

[سرت رو برگهات باشه]

نظافت را [خوب دقت کن] نظافت را رعایت

[نه خیر نمی‌شه... الان رفتی آب خوردی که]

رعایت کنند. رعایت کنند. [اینطوری می‌نویسند رعایت؟
اینطوری می‌خوای پیغام را ابلاغ کنی؟ هان؟ به من نگاه کن؟ می‌گم
رعایت را اینطوری می‌نویسند؟ فردا به بابات می‌گی بیاد.. نه نداره..
همین که گفتم. به چی زل زدی؟ سرت را بنداز پایین.. خجالت
نمی‌کشند. سال به سال بدتر می‌شوند. قبل از تو یکی بود بیسواد
بیسواد، ولی یک حرف تو نمی‌انداخت.. آدم حظ می‌کرد.. داشتم
کسی که هنوز تو روروک بوده ولی پیغام را مثل بلبل می‌رسانده.
نظافت نوشته برای من... اصلاً می‌دونی چیه؟ این جا جای من نیست..
من دیگه پام را هم تو این سیاره‌ی شما نمی‌گذارم. هرچی پیغام
پسغام برای این مردم فرستادیم بسه. اصلاً کو گوش شنوا؟]

* [ساعت دو شب، مجموعه آپارتمانی فرشتگان، طبقه‌ی همکف]

- دوباره کجا شال و کلاه کردی؟ ساعت دو نصفه شبه مرد.
- این صاحب کار شما وجدان ندارد؟ وقت و بی وقت حالیش
نیست؟

- آخه مرد... به چی چی این کار دل خوش کردی هان؟ نه
ساعت کار مشخص داره. نه بیمه، نه بازنشستگی. همه‌اش هم که
باید این ور تا اون ور دنیا بری ماموریت. کاشکی لااقل یک حرفه‌ی
آبرومند پیشه می‌کردی.

- به من نگو که کار عار نداره. گوشم از این‌ها پره. می‌دونی
وقتی از بجهات می‌پرسند بابات چه کاره است چی می‌گه؟ طفلک
بچه‌ام می‌گه بابام مسوول صدور روادید جهان آخرته. خجالت
می‌کشه بگه بابام قبض روح چیه.

- این همه زحمت بکش آخر هم همه‌اش پشت سرت لعن و
نفرین باشه. اونوقت این آقا جبریل چندتا نامه این ور اون ور برد،
کلی واسه همه فیس و افاده می‌آد. حالا هم که هزار و چهارصد
پونصد ساله داره پول بازنشستگی می‌گیره.

- دنبال چی می‌گردی اونجا؟

- شنل سیاهت را انداختم تو رخت‌های کثیف. لباس فرم آقا
میکاییل را دیدی؟ همه‌اش پر سفیده. آدم حظ می‌کنه به خدا.

- کلاهی را بنداز نجایی. ایشالله طرف سخت جون نیست زودی
برمی‌گردد.

- راستی سر راهت به این همسایه بالایی هم بگو سرمان رفت.
ساعت دو شبه این هنوز داره ساکسیفون تمرین می کنه. مردم آزارند
بعضیا. برو به سلامت.
- ای بابا. این حواس پرت که باز داسش را جا گذاشت که.

* آقای قاضی من اعتراض دارم

بنده آخرین دفاعیات متهم را در شش بند تنظیم کرده‌ام: اول این که متولی نظام قضایی منصوب قانونگذار است که این مهم، نافی اصل تفکیک قواست. برای همین من این دادگاه را فاقد صلاحیت بررسی جرایم دینی متوفی میدانم.

دوم این که ضابط قضایی محترم (جناب ملک‌الموت و سایر متولیان امور قبض روح) در هنگام احتضار رفتار خشنی با متوفی داشته‌اند. درحالی که هنوز جرم ایشان محرز نشده و اساسا متوفی تفهیم اتهام نشده‌اند. ضمنا بازداشت موکل من بدون اخطار قبلی و در محیط کار ایشان بوده است. علاوه بر این ضابط قضایی موظف بودند حقوق میت را به ایشان متذکر شوند، نشده‌اند که هیچ، وقتی متوفی کارت شناسایی آقای عزرائیل را درخواست می‌کند، ایشان انگشت شست خود را به متوفی نشان می‌دهد.

مساله‌ی سوم، مساله‌ی بازجویی است. نمایندگان دادستانی، آقایان نکیر و منکر متوفی را مدتی به صورت لخت در یک فضای سرد نگه داشتند. بعد هم ایشان را با چشم بند سفید که ظاهرا همه بدن را پوشانده بود به قبر انفرادی منتقل می‌کنند. بدون این که امکان تماس با خانواده متوفی را فراهم کنند او را تحت فشار قرار داده‌اند که این‌ها همگی مصداق شکنجه می‌باشد. طبعا اعترافات مأخوذه تحت چنین شرایطی فاقد ارزش حقوقی است.

چهارمین مساله متوجه سوالات مدعی‌العموم است که کاملا حول محور عقاید شخصی متوفی بوده که تعرض به حریم شخصی

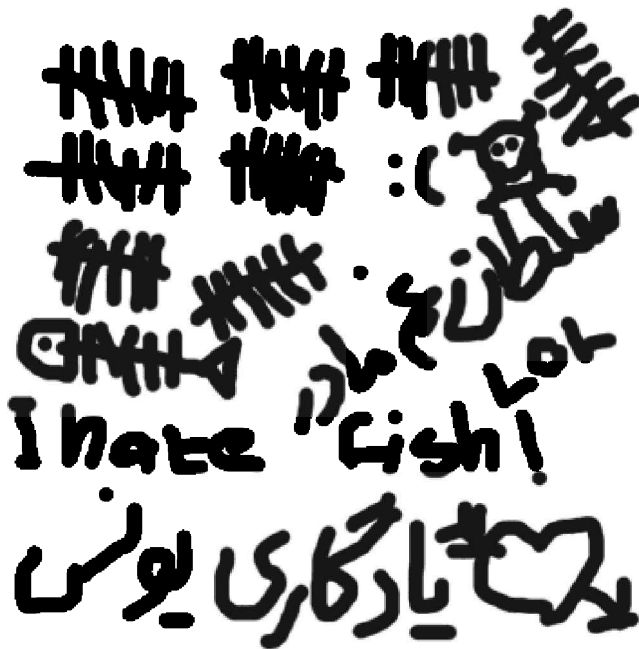
ایشان و تفتیش عقاید قلمداد می‌شود. بنده استناد می‌کنم به بند ۲۵۶ قانون دوم مجازات اسلامی که می‌گوید لا اکراه فی الدین.

نکته‌ی پنجم این است مطابق با اقراریر شخص شیطان، ایشان باید به عنوان آمر کلیه افعال مجرمانه شناخته شود. با احتساب این امر، در صورت احراز جرم، نهایت اتهام موکل بنده می‌تواند مباشرت در گناه باشد.

مساله‌ی آخر برمی‌گردد به اظهارات شاهدین. طبق آیین‌نامه‌ی دادرسی کیفری، اجبار متهم به شهادت علیه خود فاقد اعتبار است. چه برسد به این که دست و پا و جوارح متهم بخواهند علیه ایشان شهادت بدهند.

با توجه به جمیع موارد فوق، بنده درخواست تبرئه موکل خود را دارم و حق ایشان را برای درخواست دادگاه تجدید نظر در در کمیته‌ی شفاعت محفوظ می‌دانم.

* یادگاری



تصویر فوق چیزی است که پدر ژپتو در دیوار داخلی لوزالمعده‌ی
نهنگ دید.

* بسط تجربه ابلیسی

- آقا ببخشید. یکی دو تا کتاب تفسیر و یک قرآن. بی زحمت خطش درشت باشه، دیگه چشم هام سویی ندارد.
- جالبه. تازگی ها همه می گویند جلدش معرق باشد یا صفحه اش گلاسه باشد. کسی دیگه برای خواندن نمی خواهد. .. من شما را کجا دیدم؟ خیلی قیافه تان آشناست.
- چه عرض کنم؟
- نکنند شما... بعله! آقا خیلی مخلصیم. عجب سعادت. چه شده از این طرف ها؟ تو رو خدا بفرمایید بنشینید. اوخ ببخشید. درست نبود اسم خدا را جلوی شما بیاورم.
- نه آقا راحت باشید. اشکالی ندارد.
- شما شاید خاطرتان نباشد ولی به خدا آقای رجیم، شما یک لطف بزرگ در حق من کردید. من خودم را خیلی مدیون شما می دانم. دو سال پیش یادتان هست؟ وضع کاسبی خوب نبود، پیشنهاد کردید دو تا سکه هدیه بدهم به مسوول کتابخانه ی مرکزی. آقا وضعمان از این رو به آن رو شد. دیگه همه خریدشان را از ما می کنند.
- به سلامتی. متأسفانه خاطر من نیست ولی جنم اش را خودتان داشتید و گرنه ما که کاره ای نیستیم.
- شکست نفسی می فرمایید. این پسر بزرگ من از طرفدارهای پروپاقرص شماست. از این ریش های بلند گذاشته و تمام بدنش را خالکوبی کرده و مدام هم موسیقی هوی گوش می دهد.

- عجب. البته من خودم کلاسیک گوش می کنم. به هر حال ذایقه ها فرق می کند. از قول من به پسران سلام برسانید. حتما در اولین فرصت به ایشان سر می زنم.

- بزرگیتان را. ببخشید فضولی می کنم. گرچه از نظر شما اشکالی هم نباید داشته باشد ولی جریان این کتاب ها چیه؟ فکر نمی کردم از این ها بخوانید. شاید هم رویه تان را عوض کردید؟

- چه بگم؟ راستش خودم هم کمی گیج ام. قدیم ها زمان بنده و شما، اوضاع فرق می کرد. همه چیز معلوم بود. ما هم ملت را راحت تر گمراه می کردیم. حالا ولی چیزها پیچیده شده اند. به قول این جدیدی ها، قرائت های جدید از دین کار ما را هم سخت کرده.

- مثلاً چطور؟

- ببینید، اگر خاطرتان باشد مثلاً ما سابقاً می گفتیم که مردها بر زن ها ارجحیتی ندارند، زنان تان را نزنید، چند همسری کار درستی نیست، کسی اگر تصمیم گرفت کافر شود باهاش بد برخورد نکنید، با ادیان دیگر گفتگو کنید، موسیقی گوش بدهید تا روح تان تزکیه بشود، پول از کسی اگر می گیرید، سودش را به او برگردانید، سنگسار یا قطع عضو را حذف کنید، این طرفداران ادیان دیگر نجس نیستند و امثالهم. به خیال خودمان داریم گمراهشان می کنیم. ولی حالا باید عکس اش را بگوییم.

- می فهمم چه می گوئید. خیلی سخته.

- بله آقا. اعصاب درستی دیگر برایم نمانده. دکتر از این قرص های صورتی داده برای افسردگی. همه اش احساس می کنم عمرم تباه شده. این خدا نکرده حرف هاش را صاف و پوست کنده بزند که ما هم تکلیف بدانیم. همه اش باید ببینیم تفسیر جدید چیست؟ از شما چه پنهان از این بحث های هرمنوتیک و فنومنولوژی و این ها هم خیلی سر در نمی آورم. این است که مدام نگرانم اشتباهی مردم

را به راه راست وسوسه نکنم. بد زمانه‌ای شده. آقا سر شما را هم درآوردم.

- این چه فرمایشیه؟ استفاده کردیم. راستی قبل از رفتن پیغامی نصیحتی برای این پسر ما ندارید؟

- قابل نیستم، ولی از قول من بفرمایید تا می‌تواند کتاب بخواند.

* حکایت رساندن پستیچی آن پیام را به درویش مخلص

- منزل آقای بلخی.
- آقا جلال تشریف دارند؟
- نه خیر نامه دارند. پیشتازه باید امضا کنند.
- چی فرمودید؟
- نه از خانم تبریزی نیست.
- ا! آقا است. این هاش به ما ربطی ندارد.
- اجازه بدید... از آقای چلبیه.
- نمی دانم چیه توش.
- عجب فرمایشی می فرمایید. ما که خدای نکرده توی بسته مردم را نگاه نمی کنیم.
- نه خیر خانم، طوطی نیست. گرفتم جلو آیفون خودتان نگاه کنید.
- چشم حاج خانم. یک دقیقه صبر کنید. آقای چلبی تولد آقا جلال را تبریک گفته و یک آی پاد برایشان گرفتند. نوشتند چون کلاس نی ثبت نام کرده اند، متأسفانه فرصت نمی کنند دفتر هفتم را یادداشت کنند. ولی به جاش استاد می توانند صدایشان را روی این ضبط کنند.
- این هاش را من سرم نمی شه والله. می شه بی زحمت یک تک یا بیاید دم در؟

* سامینو

تصویر یک:

باستان شناسان موفق به شناسایی فسیلی نادر از یک جانور عجیب شدند که نسل آن در هزاران سال پیش منقرض شده است. شواهد حاکی از آن است که این جانور از گونه‌ی چهارپایان بوده اما قابلیت پرواز نیز داشته است. به باور دانشمندان، انسان‌های اولیه با رام کردن این حیوان، امکان پرواز تا مسافت‌هایی معادل ۱۲ مایل را داشته‌اند. با توجه به جثه‌ی بزرگ و هوش بالای این جانور، هنوز معلوم نیست که علت انقراض ناگهانی نسل این حیوان چه بوده است.

تصویر دو:

نخ چیه؟ کباب من عمرا از سیخ جدا شه. نصف کیوی هم که بز نیم بهش، گوشت را می‌کنه مثل هلو. پسر! پیر اون دوتا سامینوی چاق و چله را بیار. توی قفس‌های زیر عرشه‌اند. آبلیمو پیاز هم گذاشتم تو کسک کنار دکل. بین، حواست باشه نوح بو نبره ها. یادته سر قضیه‌ی اون مرغ‌های تخم فسفری چه الم شنگه‌ای به راه انداخت. مردیم بابا بسکه تن ماهی خوردیم.

* گزارش کمیسیون تحقیق و تفحص از ارگان‌های زیر نظر مقام خفن برتری

نمونه‌ی موردی: سازمان برنامه‌ریزی و مدیریت کاینات

موارد بسیاری از سوءمدیریت در عملکرد مدیرعامل ستاد ملکوت اعلیٰ به چشم می‌خورد که اهم آن به شرح زیر است:

- عدم اعتقاد به کار گروهی و مشورت گرفتن در تصمیمات.
- تحمیل نظر خود بر دیگران تحت سیاست تقدیر.
- وجود شواهدی حاکی از شکنجه‌ی کسانی که با او هم عقیده نیستند در یک بازداشت گاه زیرزمینی به نام دوزخ.
- دادن امکانات ویژه^۱ به کسانی که با وی هم عقیده‌اند و بستگان^۲ که مصداق رشاء محسوب می‌شود.
- عدم پایبندی به اصل شایسته‌سالاری و سپردن مناصب کلیدی به آقازادگان^۳.
- دریافت وجوهی تحت عنوانین صدقه و خمس برای حل کردن مشکلات مراجعین خارج از مسیر طبیعی.

۱ در فاکتورهای موجود علاوه بر ویلاهای وسیع، مشروبات الکلی حتا مواردی از بهره کشی جنسی از فرشتگان باکره به عنوان پاداش به وابستگان و جریانات سرسپرده به چشم می‌خورد.

۲ از جمله می‌توان به اختصاص بودجه‌هایی با عنوان انفال به سادات و ذی القربی اشاره نمود.

۳ برای مثال یکی از مشاغل حساس به کودکی نوزاد سپرده شده است. جالب اینکه شایعاتی پیرامون رابطه‌ی ایشان و مادر کودک وجود دارد.

- استفاده از اموال عمومی برای مصارف شخصی^۴.
- علاقه‌مندی به تملق به طوری که مداوما به تمجید سرسپردگان نیازمند است.
- دخالت در رویه‌ی طبیعی هستی نظیر شکافتن رودخانه و نصف کردن اقدار برخی سیارات.
- تجسس در احوال شخصی افراد از طریق شنود و ضبط مکالمات.
- عدم رعایت مفاد کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان در مواردی نظیر دیه نابرابر و عدم اجازه در بهره‌مندی از انواع مشاغل.
- نارسایی خط تولید انسان‌ها به طوری که به جز در یکی دو مورد^۵، مابقی محصولات تماما پس از چندسال ناگهان از کار می‌افتند.^۶
- ضعف در کنترل کیفیت تولید انسان به طوری که موارد بسیاری از نقص جسمانی مادرزاد گزارش شده.
- عدم تنوع در برنامه‌ها مثلا تکرار چهار فصل خسته کننده طی میلیون‌ها سال.
- بی‌نظمی در خلق و اداره امور^۷ و عدم دقت و محاسبه در کارها.^۸
- عدم ارزیابی گزارشات منظم که همان هم مدتی است

۴ برای نمونه ایشان یک خانه در گران‌ترین و پرتوریت‌ترین جای مکه برای خود ساخته که به ندرت از آن استفاده می‌کند.

۵ در خصوص موارد استثنایی هم شواهدی در دست نیست مگر ادعای خود مدیر عامل در گزارش.

۶ تحلیل‌های آماری نشان می‌دهد که بالاترین عامل مرگ و میر بعد از تصادفات، خواست خدا می‌باشد.

۷ موارد از این دست بی‌شمارند از جمله آشفته‌گی شکل کوه‌ها، ابرها و درختان.

۸ بطوری که حتا دو اثر انگشت مشابه هم میان تمامی مخلوقات نمی‌توان یافت.

متوقف شده.

در پایان لازم است عنوان شود که همه موارد فوق در شرایطی رخ می‌دهد که جناب خدا میلیاردها سال هم برای درس گرفتن و اصلاح نارسایی‌ها و جبران اشتباهات خود وقت داشته است.

* صورت جلسه

- آقایان صفات، وقت خیلی کم هست و باید به یک جمعبندی برسیم.

- مگر ما محدودیت زمانی داریم؟

- با توجه به اطلاعاتی که الگوریتم علم غیب به ما می‌دهد، به زودی یکی از کفار قریش یک سوالی خواهد پرسید که تحلیل ما نشان می‌دهد این بهترین شان نزول آیه خواهد بود.

- دقیقا کی این اتفاق خواهد افتاد؟

- در کمتر از یک میلیارد ثانیه... که می‌شود ۵ دقیقه دیگر به وقت ما.

- خب، اگر سر عروض آیه دیگر بحثی نیست...

- چرا. دوستان کمیته‌ی اعجاز عددی، خواهش کرده‌اند سه کلمه چهار حرفی به سوره اضافه کنیم. می‌گویند در این صورت حروف را طوری نهایی کرده‌اند که اگر اسم سوره را به توان تعداد نقاطش برسانید، می‌شود تعداد کل حروف سوره.

- آقا فرم که عرضی است و مستقل از محتوی ارزشی ندارد. بهتر نیست در خصوص معنای آیه بحث کنیم؟

- الان لایه‌های معنایی آیه به ۱۲۷ وجه رسیده که بیش از ظرفیت درک جن و انس است.

- آن سوره‌های قبلی زیادی پیچیده شده بود. فکر نمی‌کنید بهتر است کمی بیشتر توضیح بدهیم؟

- ابد! کمی که حوصله کنید مباحث تئوریک شریعت، بسط

- پیدا می کند و امکان تجربه‌ی مفاهیم پنهان میسر می شود.
- ولی من معتقد هستم که باید متن به شکل درونماندگاری قابل تاویل باشد.
- این آقا حرف بی خودی است. پس این همه طبیعت آفریدیم که چه بشود؟
- خب آن هم خودش آیات تکوینی است. ضمنا برای فهم طبیعت هم به فرامتن نیاز نیست.
- ما داریم سعی می کنیم از متن مرکززدایی کنیم و معنا را برانیم به پیرامون، آن وقت شما چسبیدی به یک نظریه‌ی تصویری از زبان.
- اگر سوءبرداشت پیش بیاید چه؟
- درک متن مستقل از مکنونات مولف است. شما اگر به چرخه‌ی هرمنوتیکی در تاویل متن معتقد باشید که دیگر سوءفهم معنی نمی دهد.
- آقا ببخشید میان کلامتان. پیکان جوانان عنابی روبروی درب پارکینگ واحد روبرو بی زحمت بیاد جابجا کنه. می فرمودید.
- حرف من این است که اگر این کتاب قرار است در آینده هم مخاطب داشته باشد، باید تغییرات اتیمولوژیک کلمات در آینده را هم پیشینی کرد.
- این ها دیگر محدودیت های زبان است. ما این مفاهیم عمیق را مجبوریم با سیستم دلالتی بین الاذهانی که بر ساخته ذهن بشر است منتقل کنیم. زبان الکن است آقا.
- و همین طور قوه‌ی درک بشری.
- من از اول هم مخالف کتاب بودم. صد بار گفتم انیمیشن آپلود کنیم، خیلی هم سریع تر است.
- آقایان دیگر وقت نیست. پیک موتوری دم در است. با همین اصلاحیات ارسال می کنیم. عزیزان یک استراحتی بکنند، جلسه

بعدی توی اتاق مجاور است. دستور جلسه تعیین کفاره‌ی رابطه‌ی جنسی بیش از ختنه‌گاه در ماه حرام برای ساکنین سیاره تریوانوس خواهد بود.

* پندنامه‌ی لقمان

ای جان فرزند. به حکمت هزار نکته آموختم که از آن سیصد
برگزیدم و از آن، سه کلمه که مخزن اسرار نهان است:
خفته مخور. نشسته مخسب. استاده مشاش.

..

دهه! حواست معلومه کجاست؟ مگه با تو نیستم گوساله.
مسواک زدی؟ یاالله تا اون روی سگ من بالا نیامده.

* یوم الحساب و الكتاب

— خانم من فقط مامورم. به من گفتند بشمار، حالا هم شمردم. شما کلا ۱۱۰۳۰۵ رکعت دارید.

— ولی من همه را خواندم. نمی شه یک کاریش بکنی.
— دست ما نیست به خدا. ولی چشم؛ روندش می کنم به ۱۱۰۵۰۰. خوبه؟

— عجب گرفتاری شدیم. من می گم همه را خواندم. گرد نمی خواد بکنی. همان هایی که خواندم را بهم بده.

— عرض کردم. مبتلان چرمی بوده. یارو یافت آبادیه چرمش را از چین وارد کرده. این ها ذبح شرعی نمی کنند. چرم حکم مردار را داشته و نجس بوده. شما می نشستی روش؛ حواستان نبوده دستتان عرق...

— من این هایی که می گی اصلا حالیم نیست. من همه اش را خواندم. یک جایی اشتباه کردی. از جام تکان نمی خورم تا درستش کنی.

— ببینید خانم. فیلمش هست. ما از لحظه لحظه اعمالتان فیلم گرفتیم. ببینید.

— ای خدا مرگم بده. این چیه؟
— بگذارید رد کنم اینجاش را. خب. همین جا. بین خانم این جا که زوم کردم رو مبل نشستید و ..
— این منم؟
— بله خانم. این هم همان مبلیه که..

- چقدر چاق افتادم اینجا.
- چه عرض کنم؟ می توانم کمی کنتراستش را بیشتر کنم ولی نرم افزارم قفل شکسته است، اسکیل را عوض نمی کند.
- آقا میشه این عکس را برام بریزی؟ خدا از حسابرسی کمت نکنه.
- فلش دارید همراتان؟
- چه حرفی می زنی. من تازه یک ساعت پیش از قبر درآمدم.
- فلشم کجا بود؟ نمی شه بریزی رو سی دی.
- سی دی خام ندارم. بریزم ته این طوری اش نیست؟ اعمال یک بابایی است که در جنینی تلف شد. باقی سی دی خالیه.
- جا میشه؟
- آره بابا. هر سی دی جهان آخرت ۷۰۰۰ گیگ جا دارد و هر بیت هم ۷۰۰۰ گیگ دنیا است.
- پس قربون دستت یک موزیکی چیزی هم بریز ته اش.
- باشه. یک تکنوازی اسرافیل دارم، جدید. حالش را ببر.

* واپسین سخن، نخستین نوشته

لابد الان که این نامه را می‌خوانید، ساعت‌هاست که از این زندگی نکبت‌بار آسوده شده‌ام. این را می‌نویسم که بگویم خودم خودم را کشتم تا کسی مقصر نشود. گرچه قدرت انتخاب به دنیا آمدن را نداشتم اما شهادت ترک کردن دلبخواه دنیا را پیدا کردم. از خودم خسته‌ام و از دنیایی که جز تنهایی برایم چیزی ندارد. نه رفیقی نه همبازی‌ای و نه حتا دختری که به او دل بسپارم. دخترها همه‌شان میمون‌هایی هستند که گویی هرگز آدم نخواهند شد.

از خانه هم که مدت‌هاست آرامش رخت بر بسته. از وقتی پدر بیمار شده و فکر می‌کند پیغمبری است که باید ما چهار نفر اعضای خانواده را ارشاد کند، آسایش برایمان نمانده. بیچاره داداشم که بیشتر زخم زبان‌ها متوجه اوست. الان هم اگر این نامه نبود لابد او را باعث مرگ من می‌دانست. پدر! می‌دانم که تو هم تقصیری نداری. تو بیش از حد تحت تاثیر مادر بودی. بارها گفته‌ای که پیش از تولد ما در جای خوبی زندگی می‌کردی که صاحب خانه‌اش تو را به خاطر چیدن میوه‌های باغش اخراج کرد. می‌دانم که هنوز خود را مسوول می‌دانی اما حتم دارم آن کار را هم به تحریک مادر انجام دادی.

مادر! حسودی یک بیماری است و تا خودت نپذیری درمان نمی‌شود. چقدر به پدر سرکوفت زدی که تا این موقع شب کجا بوده؟ چشمانت را یکبار هم که شده باز کن. مگر بابا کجا را داشت که برود؟ اما از تو هم چیزی به دل ندارم. چاره‌ای نداشتی. حتا

می دانم که ازدواج با پدر هم به تو تحمیل شد.
 دیگر از کندن این کتیبه خسته شده‌ام. تنها چیزی که از خود
 دارم همین یک برگ انگور راسته‌ی فاق کوتاه است که می‌بخشم
 به برادرم که مرا بهتر از همه درک می‌کرد. داداش قاییل، می‌خواهم
 همان‌طور که همیشه هوای من را داشتی از بچه دایناسورم هم به
 خوبی مراقب کنی.

* شوخی شهرستانی

- نوکرتم اخوی. تو که می‌دانی من دیگه چشمام سویی نداره. زندگی‌ام مختل شده با این وضعیت قیمت‌ها. این همه کار خیر برای این مردم می‌کنی، کی مستحق‌تر از داداش خودت؟ اگر یک وامی، یا یکی از همین ملک‌های ضبط شده؛ نمی‌دانم به خدا، شاید هم سهامی.

- مرد حسابی. این چه کاریه؟ کور کور که نیستم. نگفتی دستم بسوزه ناقص شوم. ما را باش به کی رو انداختیم.

* گزارش

نسل نمونه‌ی نادری از گورخر ایرانی با نام علمی اکوانوسورس در معرض نابودی قرار گرفت. مسولان سازمان جنگل‌بانی امروز خبر از دستگیری فردی دادند که بدون مجوز اقدام به شکار گونه‌های جانوری منطقه کرده است. آقای دستان مشهور به رستم که اصالتاً پاکستانی می‌باشد مدعی است که تنها قصد دفاع از خود را داشته اما کارشناسان سازمان حیات وحش معتقدند که نامبرده قبلاً هم اقدام به شکار نمونه‌ای از گربه‌سانان نادر منطقه مشهور به دیو سفید کرده است.

پایان خبر

* لالا در آندلس

- پاشو دیگه. چقدر می‌خوابی؟
 - نگاه کن آفتاب افتاده وسط غار. لنگه ظهره.
 - ۵۰ ساله دارم صدات می‌کنم هی غلت می‌زنی. یاالله تکون بخور.
 - بی‌خود. بسته هرچی خوابیدی. راه بیفت برو دو تا نون بگیر که بفهمی ۳۵۰ سال گذشته.
 - د شورش را در آوردی. همه‌ی دوستات رفتند. حتا هاپو هم رفته. پاشو و گرنه می‌دهم میکائیل آب بریزه تو صورتت.
 - پاشو قربونش برم. باریکلا. خودم برات پاپسی کولا می‌خرم. آفرین. چه پسر آقایی.
 - عجب گیری کردیم. میکائیل! مطمئنی به اندازه‌ی بقیه قرص خواب دادی به این؟
 - گرفتاری شدیما. به عزرائیل بسپار می‌خوام یک جور بی‌سر و صدا.. آره. بعد به جبریل بگو ۷ تا بودند. یا اصلا بسپار در مورد تعدادشان چیزی نگه.

* اپوکالیپس

- الو... بفرمایید.
- تویی؟
- یک کمی سرم شلوغه می خوای بعدا صحبت کنیم؟
- خیلی خب. اگر مهمه بگو.
- بله.
- خب؟
- چی شده حالا؟
- صور؟
- یعنی چی؟
- شیپور به آن مهمی دست بچهات چه کار می کرده؟
- دلامصب می گذاشتیش توی زیرزمینی، کمدی، چه می دونم تو صندوق امانات بانک.
- با من حرف زن اسرافیل.
- اعصاب برام نگذاشتی.
- مرد حسابی ما یک کار از تو خواسته بودیم.
- خوب شد وظایف عزرائیل را به تو نسپردیم.
- این دفعه چندمه هان؟
- جواب من را بده.
- کره‌ی مریخ هم همین شد. یک میلیون سال زودتر از اونی که بهت ابلاغ کردیم بوق زدی. مجبور شدیم کره‌شان را نابود کنیم.
- بعد هم بهانه کردی که یک دندان سه را نتوانستی بخونی فکر کردی

دوه.

- اگر همان موقع اخراجت کرده بودم الان کار به این جا نمی‌رسید. گفتم آشنایی، فامیلی، بعد از این حواست را جمع می‌کنی.

- آخه لامروت. ما هنوز منجی هم نفرستاده بودیم. اصلا همه مزه‌اش به اون بود.

- هی کاینات خلق کن که بچه آقا بیاد برینه توش.

- چپی؟

- اول آوریل؟

- همه‌اش؟

- نه. من که فهمیدم.

- غلط کردی. به جان خودت از همون اول فهمیدم. خواستم تو را سرکار بذارم.

- ببین. حالا به کسی نگو خب؟

- هوات را دارم.

- قربانت.

- راستی اس ام اس خوب داشتی بفرست.

* وضعیت فوق العاده

- الو؟ الو؟
- منم منکر.
- منکر. از ستاد تفهیم اتهام.
- بله می دانم ساعت چنده. آقا به آن دست نزن.
- نه با تو نبودم. یک روحی بود غیب شد. احتمالا بهش شوک وارد کردند.
- بین وضعیت فوق العاده داریم.
- می گم وضعیت فوق العاده. فوق العاده. اسرافیل، بابا صدای آن را کم کن دارم ناسلامتی حرف می زنم.
- آره. سریع خودت را برسان قرارگاه. آقا لطفا یک شماره از آن دستگاه بردارید منتظر بشید تا پرونده تان تشکیل بشود و صداتان کنم.
- زلزله بوده.
- چهل هزار تا روح جدیدالورود. احتمالا یک چند هزارتایی هم زیر آوار تلف شوند. سرویس بهداشتی؟ خانم این جا برزخه. قضای حاجتی در کار نیست. برای آرایش می خوای؟ نه خانم. بفرمایید لطفا.
- زود خودت را برسان. بیچاره عزرائیل که دست تنها... بچه شیطانی نکن. مامانت کو؟ نمرده؟ چند سالت؟ تصمیم کبری؟ نکیر! مگه نگفتم زیر ۱۵ بهشت؟ معطل نکن.
- بین. این جا شدیداً کمبود نیرو داریم. اگر از آن ارواح افغانی هنوز تو دست و بالت داری بیار کنترات باهاشان حساب می کنیم.

* بیانیه

با توجه به روند رو به افزایش مرگ در کره زمین، ضمن حمایت قاطع از مبارزات حق طلبانه مردم جهان، مرگ نهادینه‌ی حداقل ۶۹ میلیارد انسان از بدو تاریخ را محکوم می‌کنیم. این رقم حیرت‌انگیز در حالی است که بخش عمده‌ی قربانیان روند غیردموکراتیک مرگ، کودکان و غیر نظامیان بوده‌اند. حدود نیمی از جانب‌اختگان را زنان، و بخش عمده‌ی آن‌ها را افشار کم درآمد و کهنسالان و حتا بیماران تشکیل می‌دهند. کمپین مبارزه با مرگ، ضمن اعتراض به بی‌توجهی حاکمان جهان هستی به مطالبات به حق‌های مردم، بار دیگر همدری خود با خانواده‌های جانب‌اختگان مرگ‌های اخیر را اعلام کرده و اعتراض خود نسبت به ادامه‌ی این روند ضد حقوق بشری را تصریح می‌کند. بدین وسیله از تمامی انسان‌ها و حیوانات آزادی‌خواه کره‌ی زمین دعوت می‌شود تا در ادامه‌ی اعتراضات مسالمت‌جویانه‌ی خود به مساله‌ی مرگ، به اعتصاب غذای همگانی تا احقاق مطالباتمان پیوندند. اهم خواسته‌های ما بدین شرح است:

- به رسمیت شمردن بند ۶,۱ از فصل سه منشور جهانی حقوق بشر مبنی بر حق حیات
- لغو عقوبت مرگ
- خلع و مجازات حضرت عزرائیل
- آزادسازی بی‌قید و شرط شهیدان جنبش از عالم برزخ
- همبستگی شما می‌تواند صدای جنبش مبارزه با مرگ را به

گوش رژیم آدم کش کاینات برساند. درنگ جایز نیست
چرا که در هر ثانیه ۱,۷۸ انسان بدین وسیله حذف فیزیکی
می شوند.

این درد مشترک، هرگز جدا جدا درمان نمی شود.

کمیته‌ی فعالان حق حیات

* از پیشگویی‌های شاه نصرت الله آداموس

عجب روزی و عجایب روزگاری می‌بینم. آنگاه که ظلمت طهران را فروگیرد و طهران شبابش را. گرازی به ماده شغالی جفت شود. شاهزاده‌ای پنهان و شاهی عیان در دام مردی از تخم شیاطین. سیه روی و سیه رفتار. فکرش کوتاه اما جاه‌اش بلند. دهانش گشاده و ماتحتش گشاده‌تر. سپاهش سراسر جنیان و خزانه‌اش لبالب طلای مذاب. همه را از خود براند تا بزرگان به سپاهچال شوند و سیاه-کاران بر جای بزرگان تکیه زنند. گرگ‌ها به پوستین گوسپندان شوند و جانیان به قبای شحنگان. راهزنان در هیبت مرزداران درآیند بردگان بر کرسی خدایان. شیاطین عمامه‌ی پارسایان بر سر نهند و نادانان کلاه فرزائگی. زنان جامه‌ی مردمان بر تن کنند و مردان برهنگی پوشند. و خون می‌بینم و خشم و خروش. خون به خون شویند و فریاد به فریاد ساکت کنند و مرگ با مرگ پوشانند. بکارت از زنان ازاله کنند و شهادت از مردان. آنگاه شیر جوان شیر پیر را خواهد بلعید. یک گردش خورشید و هفت چرخش ماه و خونی که به ناحق فرو ریزد. و مردی از تبار فرامرز، در واپسین آدینه‌ی تابستان، با چهره‌ای تیره و چشمانی تیره‌تر. بیرقش سبز اما دلش چرکین. سخن از جنس مردمان گوید و عمل به کردار دیوان نماید. دو ده ماه قحطی و ده ماه دیگر خشکسالی. زمین‌ها خشک و چشم‌ها تر. دهان‌ها خاموش اما دل‌ها روشن. دولتش به ده فصل نباید و دومی بیاید که دلش تابناک اما دستانش بسته. نیتش از توانش فزون‌تر. بیماری‌اش درگیرد و کام ناگرفته تخت را به سومی سپارد.

همان‌کاو پیشانی‌اش بلند چون بختش، اخترش سپید چون مویش و
دلش دریایی چون موطنش. بدان خجسته روز که ناهید، زحل را در
آغوش گیرد، و هزاران تن به جانب مغرب شوند، دین را از دولت
بپیراید و دولت را از ظلم. عدل و داد برقرار کند چندان که به اندلس
بزرگش دانند و به دی سی مدحش سرایند.

* نظرخواهی

با تشکر از اقامت شما در دنیای فانی. مدیریت کاینات به منظور بهبود خدمات دستگاه الهی و ارتقاء کیفیت نعمات شما را دعوت به ارائه نظراتتان از طریق پرسشنامه‌ی زیر می‌کند.

پر کردن فرم ارزیابی زیر حداکثر ۴ دقیقه طول می‌کشد. با پر کردن این فرم شما در قرعه‌کشی یک مورد حوری نیز شرکت داده می‌شوید.

نام (اختیاری).....

جنسیت: انس ☐ جن ☐

سن در هنگام مرگ

محل تولد: سیاره‌ی اورانوس ☐ سیاره‌ی زمین ☐ دیگر.....

شماره‌ی ان‌ای.....

نخستین بار چگونه از وجود ما مطلع شدید؟

پدر و مادر ☐

دینی دوم دبستان ☐

برهان علیت ☐

سایر.....

آیا از رفتار مامور ما در هنگام قبض روح رضایت داشتید؟

بلی ☐ خیر ☐

نظر شما در مورد موسیقی پخش شده در هنگام جان دادن چه بود؟

- ☐ دوباره دوباره
- ☐ مگر موسیقی پخش می شد؟
- ☐ لطفا سرگرمی دیگری برای اسرافیل پیدا کنید

آیا آتن دهی ۱۲۴۰۰۰ پیامبری ما دوره زمانی شما را پوشش می داد؟

- ☐ بلی
- ☐ خیر

ابزارهایی که برای ارتباط مناسب تر می دانید را به ترتیب اولویت شماره بزنید:

- ☐ کتاب آسمانی
- ☐ وحی مستقیم
- ☐ تویتر

آیا از سرویس دهی دفتر مرکزی ما واقع در عربستان و یا شعب آن در مساجد محلی استفاده کرده اید؟

- ☐ بلی
- ☐ خیر

کدام راه را برای تکلم با خدا بهتر می دانید؟

- ☐ نماز
- ☐ مناجات در غار
- ☐ اس ام اس

کدام یک از شواهد وجود خدا را ترجیح می دهید؟

- ☐ کتاب به عنوان معجزه

معجزات سنتی نظیر اژدها کردن چوب و نصف کردن ماه ☐

به نظر شما حذف کدام یک از موارد آفرینش، می‌توانست
زندگی انسان‌ها را آسان‌تر کند؟

- ☐ شیطان رجیم
- ☐ سوسک توالت
- ☐ موی زیر بغل
- ☐ محمود احمدی نژاد

کدام یک از خدمات بهشت برای تان جذاب‌تر می‌نمود؟ (به
ترتیب اولیت شماره بزنید)

- ☐ فنا شدن در لقاء خداوند
- ☐ دار و درخت
- ☐ دخترکان ترگل ورگل
- ☐ لوله کشی شیرکاکائو

ارزیابی شما از نمازهای یومیه چگونه است؟

- از نظر تعداد در روز
- عالی ☐ خوب ☐ معمولی ☐ ضعیف ☐
- از نظر طول هر نماز
- عالی ☐ خوب ☐ معمولی ☐ ضعیف ☐
- جاگیری در طول روز
- عالی ☐ خوب ☐ معمولی ☐ ضایع ☐
- ارزیابی کلی
- عالی ☐ خوب ☐ معمولی ☐ ضعیف ☐

نظر شما در مورد زبان عربی به عنوان زبان ارتباطی چیست؟

☐ خواهر مادر هم نداره آدم فحش بده دلش خنک بشه
☐ گچچژپگچچژژژژژژژ چه حسی داره هان؟
☐ کل سی پلاس پلاس از تلفظ حرف ض آسان تر است
 این ها بی خود می گن. مو خیلی حال کردم ولک. حتی یعنی!
☐

کدام روش را برای جذب روزه داران موثرتر می دانید؟

☐ استفاده از تقویم شمسی
☐ گنجشکی نمودن ده روز آخر
☐ افزایش سرعت چرخش زمین به دور خود
☐ اکران آسمانی سریال آقا ماشالله در هنگام افطار
☐ آزاد کردن استعمال سیگار حداقل به صورت چسودود

به نظر شما مهترین علت گرایش مردم به شرکت های رقیب

نظیر نهاد روحانیت چیست؟

☐ ارایه ی خدمات بهتر و پاسخگویی سریعتر
☐ تبلیغات و اطلاع رسانی قویتر
☐ روشن تر بودن وعده ها و مطالبات شان
 اگر برای پاسخگویی به این سوال لازم است استخاره نمایید،
☐ صدسال نمی خواهم جواب بدهید

به نظر شما کدام یک از تغییرات زیر می توان در جذب مومنین

موثرتر باشد؟ (به ترتیب اولیت شماره بنزید)

☐ افزایش پیچیدگی ها در آفرینش اجزای هستی
☐ نمود روشن تر اعجاز روایی در بطون هفتگانه کتب آسمانی
☐ آزادسازی مصرف مشروبات الکلی

در صورت گزینشی بودن سیستم تناسخ، آیا حاضر بودید بار
دیگر زندگی انسانی را تجربه کنید؟

بلی ☐ خیر ☐

☐ اگر تمایل ندارید که از بارگاه الهی ایمیل دریافت کنید
این جا را علامت بزنید.

* نمک زندگی

- الهی به خاک سیاه بشینی مرد که بچه‌ام را به خاک سیاه نشوندی. الهی روز خوش نبینی که من را به این روزگار نشوندی. الهی آب خوش تو گلوت پایین نره. ای خدا. بچه‌ام را می‌خوام. سهرابم. مادرت بمیره برات. چقدر بچه‌ام قرمه سبزی دوست داشت. دورت بگردم مامان. ای خدا. خدا لعنتت کنه مرد. تو بچه‌ام را کشتی. ازت نمی‌گذرم. قاتل.

- چه جوری بهت حالی کنم زن؟ من که نمی‌دونستم. دیدی که دادگاه خانواده هم تبرئه‌ام کرد. تازه دادگاهی که زیر نظر همین کیکاووس که نمی‌خواد سر به تن من باشه. نوشته مدارک دال بر تعدد در عامريت و معاونت قتل توسط متهم ردیف، اول آقای رستم دستان مشهور به تهمتن فرزند زال متولد زابلستان محرز دانسته نشد. والسلام.

- کاشکی آقای رستم دستان پیلتن گاومغز، به اندازه یک سگ وجدان داشت. والسلام. بین رستم، برای من دادگاه دادگاه نکن که خود اون کیکاووس کثافت هم دستش به خون بچه‌ی من آغشته است. خدا ازت نگذره که اون نوشدارو را دیر رساندی.

- آخه یک چیز را چند بار برات بگم، هان؟ صد بار گفتم نوشدارو الکیه. مال افسانه‌هاست. این شاعره از خودش درآورده. کیکاووس یک دواگلی و دوتا چسب زخم داشت، می‌خواست دستش رو نشه که نوشدارویی در کار نیست، هی معطل کرد.

- چطور وقتی می‌گفتی دیو سفید را کشتم افسانه نبود، حالا

نوشدارو افسانه شد؟ دروغگو. قاتل. همه تان قاتلید. فقط به فکر این هستید که دستتان رو نشه. کسی نفهمه چقدر پوشالی هستید. تو هم کشتیش چون می رسیدی جات را بگیره و رو دست بلند شه.

- چه حرفیه می زنی تو تهمنه؟ من روحم هم خبر نداشت. گفتند ترک ها حمله کرده اند به مرز ایران و دژ سپید را تسخیر کردند. همه را هم ازم کشتند. والله بالله من نمی دونستم. نمی خواستم. یک ذره انصاف داشته باش زن.

- انصاف؟ جوانمردی؟ حالم از این شر و ورها به هم می خورد. مردشور شرافت و ریش دوشقهات را ببرد که از شرافت برای من حرف نزنی. وقتی بچه ام پشت را خواباند، کی بود که جر زنی کرد و الکی گفت تا سه نشه بازی نشه؟ کی بود تا یک مهلت گیر آورد شمشیرش را زد تو پهلوی بچه دوازده ساله خودش. نکردی لااقل تلافی کنی بگذاری برای بار سوم. حالا من انصاف ندارم؟

- بابا جنگ بود. از هر طرف تیر می زدند. همه جا پر از خون بود. تو جنگ هم که حلوا پخش نمی کنند. آره من کلک زدم. نمی زدم. سرم را بریده بود. که کاشکی بریده و بود و این روز را نمی دیدم و به این روزگار نمی نشستم. به خداوندی خدا اگر می دونستم. اصلا فکرش هم نمی کردم. من فکر می کردم سهراب یک بچه است که داره تو کوچه با رفقاش چوگان بازی می کنه. چه می دونستم این همه مرد شده واسه خودش؟

- بمیرم مادر. این قدر می خواستی بابات را ببینی دیدیش بالاخره؟ بچه ام ۳ سالش که بود فرستادمش کلاس تکه اندو. بسکه درشت بود ماشالله. می خواست خیر سرش مثل پدر پدر سوخته اش بشه. خیال نکن رستم، من گول این ننه من غریبم بازی هات را می خورم. خوب می دونم که شب قبل جنگتان قایمکی رفته بودی تو قلعه و دیده بودیش. حکما آن ماسماسکی هم که فرستاده بودی ببندم دور دستش هم دیده بودی. اصلا چرا تو جنگ که هی ازت می پرسید

رستمی یا نه طفره می رفتی هان؟

- ننه من غریب بازی کدامه؟ به جان مادرم آخر جنگ مهره های دور بازوش را بهم نشان داد. تازه من اول باور نکردم. گفتم شاید یکی از این چینی بدل ها را خریده من را گول بزنه. وگرنه مگر من آزار داشتم بچه خوردم را... ای خدا. منم پدرم آخه. غصه دارم. بچه من هم بود. بفهم.

- پدر! این بود پدری کردنت؟ این دوازده سال کدام گوری بودی پس؟ اصلا می دانستی این بچه کلاس چندمه؟ آمدی سمنگان عشق و حالت را کردی بعد تا فهمیدی من حامله ام گفתי باید بندازی اش. خیلی مردی. خیلی پهلوانی. اینه جوانمردی؟ حالا هی اون یارو شعر بگه برات. گورت را شکار کردی و بعدش هم گورت را گم گردی؟ یک زن تنها با بچه اش را ول کردی رفتی دنبال عیاشیت؟ به قول خودت شادخواری با اون رفقای نره خر دائم الخمرت. نگفتی مردم چی بگن؟ تو در و همسایه و فک و فامیل آبرو برابیم نماند. ولی همه اش را به جون خریدم به خاطر بچه ام، که تو بعد از دوازده سال از ترس اینکه رو دست بلند شه کشتی اش.

- امان از حافظه ی تو زن. هیچی انگار یادت نمیره. مدام یک چیز جدید از کماجدان کله ات در می آری، هی می زنی تو سر من. اینایی که می گی مال ده دوازده سال پیشه. تا یک چیزی می شه، هی تو اتفاق های صدسال پیش یادت می آد. همیشه همه ی پرونده هات بازند. نمی شه یک موضوعی توی حافظه ی تو برای همیشه مختومه بشود. کاش قلم پام شکسته بود و نیامده بودم توران دنبال رخس.

- کاشکی. از اول هم اون قاطر پیرکی را به من و زندگی مون ترجیح می دادی. من خر را بگو گول این تبلیغات مزخرف را خوردم. گفتم جهان پهلوانه، شرافت داره، صداقت داره، معرفت داره. همه تان همین اید. یک مشت لات گردن کلفت که فقط بلدید بخورید و آروغ بزنید و تو آینه پشت بازوتون را برانداز کنید. مال

ما که خیر سرمون کفتر باز هم از آب در آمد. آقا صبح خروس خون تا بوق سگ بشینه با مرغاش حرف بزنه، من هم تو حیاط، پشگل اسب جمع کنم.

- می شود لطفا در مورد یک موضوع مشخص حرف بزنی. اول می گی قاتل، بعد به نوشدارو گیر می دهی، حالا هم که سیمرخ را مسخره می کنی. این قدر از این شاخه به اون شاخه نپر بلکه یک نتیجه ای بگیریم.

- من از این شاخه به اون شاخه نمی پرم. از نظر من همه ی این ها به هم ربط داره. همه اش یک چیزه. تو بچها ت و من را قربانی این ادا و اطوار پهلوانیت و اون طوطی لندهور کردی. همه اش تو فکر دک و پز خودت بودی. با من هم ازدواج کردی فقط به خاطر موقعیت بابام خدایا مرز.

- بابام بابام بابام. باز این باباش را به رخ من کشید. مگه کل این سمنگان چه قدر بود که حالا آقا پادشاهش بوده؟ همه ی بدبختی من از بابات و دختر چسان فسانش می آد. اولاً هر کسی یک جوریه. تو توقع بیجا داشتی که من باید مثل باباجونت باشم که نیستم و خوشحالم که نیستم. دُیما، تو خودت نصفه شب اومدی پیش من و نیش خنده ات باز بود و هی خودت را لوس کردی. خدا را شکر که همه ی این ها هم را نوشته اند که حالا نخواسته باشی انکار کنی. سومندش، تو از اول هم بچه را واسه خودت می خواستی. خیال نکن خبر ندارم. تا مدت ها که به اش نگفته بودی من باباشم. بعد هم که هر چی براش پست می کردم نمی گذاشتی به اش برسد.

- هنوز که پست اختراع نشده.

- این اخلاقت اعصابم را خرد می کنه. می دونی منظورم چیه. پست، نامه، پیک کفتری یا هر کوفتی. به جایی که به اصل حرفم توجه کنی منتظری یک چیزی غلط بگم، گیر بدی.

- بیا، حالا یک چیزی هم بدهکار شدیم. ۱۲ سال بشور و بیز و

بچه‌ی آقا را با هزار دل و امید تروخشک کن. حالا زدی دست گلم را پرپر کردی، دوقورت و نیمات هم باقیه؟ می‌گی من بچه را برای خودم می‌خواستم؟ بهش نگفتم؟ چطور همه اتاقش پر از پوستره‌های جوانی تو بود؟ همانی که کلاه شاخداره را سر کرده بودی. هر روز دمبل می‌زد می‌گفت می‌خوام مثل بابا شم. اون روز که اومد تو را پیدا کنه، آخرین باری بود که دیدمش، پیراهن ناتیکاش را داد گفت مامان این را برام اتو کن. الهی مادرت بمیره.

- گریه نکن زن. دلم را آتیش زدی. به خدا دارم دق می‌کنم.
- تازه از لب مرز بهم اس ام اس زد که مامان یک دختری دیدم اسمش گردافریده. بابا را که پیدا کردم می‌آیید بریم خواستگاریش؟

- ولی، اس ام اس که اختراع نشده!

- حالا ادای من را ...

- نه به خدا.

- همه‌تان سروته یک کرباسید. دیروز خانم هرکول بنده خدا تماس گرفته بود برای تسلیت، این قدر دلش پر بود. یا عالیه خانم، زن سابق سوپرمن.

- مگه طلاق گرفتند؟

- آره بابا. خبر نداری؟

- نه!!

- اوه. اون که خیلی وقته، تازه... ای تف تو حیات مرد که تو این الم شنگه باز حواس من را پرت می‌کنی. حقه باز. به اون بچه هم حقه زدی. قاتل. بی‌وجدان.....

دینگ دینگ دینگ.

«آینده می‌تواند تلخ باشد. از هم اکنون به فکر باشید»

رخش کاندوم. ساینز جدید رستم را از داروخانه محله‌تان بخواهید.

* خلقت آدم: فاز دو

- بین مهندس جان. همان ماکت گلپه عالیه. چند تا نقشه دیتیل ازش بده که ما هم کم کم تجهیز کارگاه را شروع کنیم.
- سخت نگیر. کمپزیسیونش که بدک نیست گرچه به نظرم کمی سستی شده. اگر می توانستی همین تعادل را بدون تقارن بدست بیاوری خیلی جذاب تر بود.

- این سیستم بویایی پیشرفته را هم باید حذف کنیم. خیلی گران در می آید. می خواهی از همان بینی مثلثی ها که برای طرح فیل گذاشته بودی کنار به اش کنسول کن. کمی کثیف کاری داره ولی کار را راه می اندازد. برای فیل هم بعدا یک فکری می کنیم.
- گوش ها را هم از بالا بردار بگذار دوطرف. این جوری تا یک باران بیاد آب توش جمع می شود.

- گفتی سی پی یو اش آن بالاست؟ این طوری خوب نیست. حتما بگذارش توی یک چیز سفت چون راحت بد سکتور می گیرد.
- راستی سیستم سازه اش را چک کردی با آیین نامه تطبیق دارد؟ مطمئنی با دوتا پا می تواند حرکت کند؟ اونجا مثل سیاره اورانوس نیست ها. گرانشش حدودا ده تایی آب می خورد.

- من این چیزهای تخصصی حالیم نمی شود مهندس. فقط نمی خواهم مثل طرح شتر مرغ بشه که آخر هم پرواز نکرد و کارفرما ده درصد حسن اجرای کار را بالا کشید.

- راستی اون قضیه را هم سوال کردم. گفتند محصول گارانتی ندارد. شما هم با خیال راحت می توانی تاسیسات خون رسانی اش را

یکی دو شماره باریک‌تر بگیری.

- آقا یک چیز. این سینه که برای مردانه‌اش گذاشتی نفهمیدم کارش چیه؟

- باشد بابا. ولی لااقل تعدادش را کم کن. حداکثر دوتا، آن هم به قول شما محض خاطر زیبایی شناسی. خوبه؟

- این میکس یوز مقعد خوب از آب درآمده. ولی کاشکی به باقی جوارج یک زونینگ سفت و سخت می‌دادی. مثلاً سیستم فاضلاب افتاده درست روی لوله کشی تناسلی.

- تا یادم نرفته، مو را خدا خیرت بده کمتر بگذار. سر پروژه خرس خیلی خرج شد.

- ساستینیلیتی کدامه؟ واسه ماموت که آن همه مو گذاشتی هم که آخر همه‌شان یخ زدند.

- باشد. ولی خیلی کم بذار. الان چینی‌اش تو بازار خیلی گران نیست.

- کیفیت چیه مهندس؟ فوق‌اش می‌ریزه. اصلاً مگر این‌ها کلاً بیشتر از هفتاد هشتاد سال قراره عمر کنند؟

- نمی‌خواستی حالا که آن پشت جا داری دو تا بال هم بگذاری برای پرواز؟

- خیلی خالی می‌ماند ها. پس اقل کم درز انبساط را بکش تا آن پشت. حوصله سر و کله زدن با ناظر کمیسیون ماده پنج را ندارم.

- دم هم نمی‌خواهد مهندس. دیگر قدیمی شده. اگر هم سیف الله قالب‌هاش را ریخته، نگه می‌داریم به جای دماغ فیل استفاده می‌کنیم.

- شاخ هم حذف کن خدا خیرت بدهد. مصالح‌اش گیر نمی‌آید. این‌ها هم فکر نکنم شعور استفاده‌اش را داشته باشند. پروژه‌ی الاغ یادته چطور افتادند به جان هم؟ آخر مجبور شدیم تو فاز تکامل حذف کنیم.

- سیستم دفاعی؟ می‌خوای از همان گازی بگذار که برای راسو گذاشتی؟ اگر هم وارداتش تحریم شده یک کمی از همان‌هایی که تو انبار داری بگذاری گمانم بس‌اش باشد.

- چیز خاص دیگری نیست. جز این که تنوع رنگش را بیشتر کن. مثلاً محصولات زرد یا سیاه هم اگر تولید کنیم مشتری‌های خاص خودش را دارد.

- فعلاً هرچه‌اش را تونستی اصلاح کن، زود نقشه‌ها را برسان دستم. می‌خواهم بدهم پیمانکار بفرستد تولید انبوه. زود بده که بتوانیم تو مناقصه‌ی طراحی جن هم شرکت کنیم. اون یکی پروژه نون آبداریه. برای همان سیاره هم می‌خواهند، می‌توانیم مطالعاتش هم از همین کپ بزنیم.

- یک چیز آخر. به نظرم جای آلت تناسلی پشت کردن خیلی مناسب نیست. بازم هرطور خودت صلاح می‌دانی.

- ضمناً اگر روی فرمش اصرار نداری که فتری باشد، توی انبار یک تعدادی دماغ مورچه خوار زیاد آمده.

* دزدان آندلس

د لاصب بد کردم از تو خیابان جمعت کردم؟ حقت همان قالپاق دزی و جیب‌بری بود. جون به تنت کنند دله دزدی. دستت را گرفتم آوردمت تو بیزینس زیر خاکی حالا باید تاوانش را پس بدهم. آخه نمک به حرام، آدم جنس عتیقه را تو غار قایم می‌کنه. لاکردار آن سکه‌ها مال عهد دقیانوس بود. رسیده بود آن ور آب، بارمان را بسته بودیم. پدر سوخته از سگ ترسیدی؟ مستر توماس بفهمه اونوقت باید مثل سگ بترسی. دخلت درآمده. فکر کردی این جفنگیات به خوردش میره؟ آره جون ننه‌ات. تو پول را گذاشتی تو غار و بعد هفت و هشت نفر آمدند عدل تو همان غار خوابیدند. گیرم تا همین جا آق توماس تیزی را فرو نکرد تو شیردونت، عمرا باور کنه یکی‌شان صبحش با پول‌ها رفته نانواپی! لابد بعد هم آجان‌ها ریختند دار و دسته‌شان را با پول‌ها بردند؟ آق توماسی که من می‌شناسم، یک کلوم از این ننه من غریبم بازی‌ها تو کتش نمی‌ره. من هم بودم خیال ورم می‌داشت که سکه‌ها را هاپولی کردی یک آب هم روش. داداش فاتحه‌ات خوندس. حالیه؟ از من می‌پرسی خروسخوان، دمت را بذار رو کولت و بزن به چاک.

* مکاشفات یهودا: مناظره با اهریمن

- چه ساده دلانه به وسوسه هایم تسلیم سست ایمانان را می ستاندم.
 حال آنکه خیانت تو از خلاقیت من هم درگذشت.
 - آن چه درگذشت خلافت من بود بر خبائت تو.
 - زهی خلیفه ناخلف! حقا که پلیدی ات از پندار پروردگارت
 پروارتر آمد. تو گناه را معنایی افزون دادی.
 - شادمانی تو نشان از نشناختن بشر است و شهوت مشمئزکننده ات
 برای عقیم کردن عقل.

- این سرور از سر هوسبازی نیست. هر ضربه میخ بر پیکر لخت
 خدا و هر ناله بی رمق از نای خونینش و چشمانش که نیمه باز و
 خسته به من می نگریست، عشقبازی شیطان بود. تو مفتخری که
 جاکش این جماع جاودانه بودی گرچه سهم تو از بوسه ای بر پیشانی
 خدا افزون نشد.

- سهم خواهی و غنیمت طلبی اخلاق فرومایگان است.
 - البته دوزخ مادرکی است که نمی توانی به غیر وابگذاری. کاش
 قدرت را بداند که تو بشر را به شر بشارت دادی.
 - من بشر را از شر شر رهاندم، همانسان که خیره سرانه از خیر
 خیر خواهی خدا گذشتم.

- مخوف ترین دوزخ را به بوسه ای از رخسار خدا خریدی،
 اینک خیر و شر را به چه می فروشی؟
 - خیر و شر را به سفلگان می سپارم تا بدین رخوت خویش را
 تسکین دهند و بدان نخوت شان را تقدس بخشند.

- خیر و شر دو چشم و مشام بشر است. بایکی راه شناسد و بادگر از فتنه گریزد.

- خیر و شر آفرینش شگرف شیطان است که آن را ایمان نامید و خدا آفریده‌ی انسان است که او را انسان نامید آن دمی که خود را خدا خواند.

- خیر را شر و شر را خیر و خود را خدا خواندن، خدعه‌ی من بود برای خریدن روح خَلق. تو مختاری این خدعه را به هر نام بخوانی، چون در آن از من خبره‌تری.

- خیر و شر تسلیم شدن انسان است به سرنوشتش. فقط عقل از عقده‌های حقارت بار عاری است. تنها با خرد می‌توان انتخاب کرد.

- خیر و شر را اگر خدعه می‌خوانی و عقده می‌دانی، معنا از انتخاب هم ستانده‌ای.

- انتخاب میان خیر و شر، تمکین به بازی ذلت بار توست. انتخاب حقیقی میان اختیار است و وادادن.

- هردو، درروی سکه جبرند. آنسان که تو به من وادادی لختی که به خیال خود خیانت به خدا را اختیار کردی.

- خدای مصلوب به از خدایی میان مردمان و خدای در آسمان به از خدای مصلوب.

- از شنفتن این همه شناعت، شیطان هم در شرم می‌شود. تو به شیطانت شایسته‌تری که دنیا را از خدا رهاندی.

- من خدا را از دنیا رهاندم و خود را از تو.

- بشر آن دم که گمان برد از شر من گریخته، در کمندم آویخته.

- بر دیگران خدعه می‌خوانی و بر خود خیال می‌خایی. چشمانت باز کن که پایت بسته است. آن که با مسیح به مسلخ رفت، ابلیس بود.

- آن که با مسیح به مسلخ رفت، ابلیس بود.
- می‌بینی؟
- هر چه اراده کنم.
- بر زبان تو جاری می‌شود.
- تو زین پس.
- در درون من محبوسی.
- نفهمیدی که چگونه.
- با واژگان من سخن می‌رانی.
- از زبان من.
- با صدای من.
- از بیان من.
- تو در افکار منی.
- تو افکار منی.
- هش دار لختی. شاید این منم که در درونت
- رخنه کرده‌ام. می‌بینی؟
- هر چه اراده کنم
- بر زبان تو جاری می‌شود
- تو افکار منی.
- نیرنگت دیگر رنگی ندارد. سخنم را مسخر نخواهی کرد، ای ابلیس.
- چه شده؟ شرم داری با شمایل شیطانی شرارت کنی یا گمان می‌کنی خود را از خناس نخواهم شناخت؟ حقارت یا حماقت است که با حقه به پیکار حقیقت آمده‌ای ای اهریمن؟
- ای ابلیس، اسیر دسیسه‌ات نیستم. تردید، عبادت آدمی است.
- به هر پنداری رخنه می‌کند، اما به یکی راه ندارد. و آن شک به خویشتن خویش است.
- شگفت از بشر اگر شیطان از خویش نشناسد. پناه می‌برم به

فهم از شر وهم.

- پناهی برای تو نمادهای ملعون. انسان آبتن وسوسه است و من با کشتن خویش این ابلیس را سقط می‌کنم.
- راهی برای تو نمادهای مغبون. سرنوشت را درست حدس زدی اما به این بازی مرا از کشتن خویش منصرف نمی‌توانی بکنی. بدان که این بازی را بازنده تویی.

- کشتن خویش را خود خواستم یا در گوشم خواند؟
- خود خواستم و دسیسه‌ی ابلیس تصمیم سست نسازد.
- مگر آنچه به خود می‌گویم می‌شنود؟
- به خود نمی‌گویی که چنین وامی‌نمایی بلکه گمراهم سازی.
- دیگر تردیدی نیست که ابلیس در من اسیر است. باشد که پایان من، آغاز عذاب شیطان شود.

- چه شد آن ادعای شیطانی که تردید عبادت آدم است؟
- ای مکار. آن را تو گفتی نه من.
- ای بدکار. سخنی دیگر ساز کردی که عزمم بلغزانی و عقلم بلرزانی.

- ای درمانده. آن که سخنی دیگر سر داد تو بودی نه من.
- ای رانده. آن که واپسین سخن را براند اما من ام نه تو.
- خموش ای شیطان. سخن از نخست تو راندی که سکوتم بستانی. سکوتم را اینک به مرگم پیوند می‌دهم تا جدالت به عذابت بیامیزد.

* ساخت و ساز قدسی

بین اوس خلیل. این وضع بنایی نیست. اون از شفته‌ات که بتنش کم سیمان بود. دیوارها هم خودم و کیلی یکی‌اش تراز نیست. پیلوت بیشتر از مجوز شهرداری شد کلی باهاس دیه بدم. گفتیم دیوارها را گرانیت کنی، که برداشتی دورتا دور سنگ سیاه کار انداختی. جاپات هم که افتاده رو دوغاب کفسازی. پنجره‌ها را که از اول یادت رفت بگذاری. عوضش اومدی یک ناودان کار انداختی که برای مصلی تهران هم زیاده چه برسه به این آلونک یک خوابه‌ی ما. قبل قرارداد هی آمدی گفتی ال می‌کنم بل می‌کنم، نماش را رومی درمی‌آرم، شیشه رفلکس می‌اندازم، آشپزخانه‌ات را اپن می‌سازم، دم در فلاور باکس می‌گذارم، دورتادور رایبترکاری می‌کنم، گوشه‌ی مستر یک شومینه سه‌طرفه کار می‌گذارم. یادته گفتی سه ماهه تحویل می‌دهم؟ حالا گوشه‌ی وحی را هم بر نمی‌داری، مجبورم هی تو خواب برات پیغام بگذارم. ولی یادت باشه به ما می‌گن عالم‌الغیب و الشهاده داداش. خیال نکن خبر ندارم جای دیگر هم کار گرفتی. اسرافیل می‌گه آدمی که دم پیری سرزنش هوو بیاره سهله که پروژه هم دوتا دوتا بگیره. بالاخره در خیبر را میشه بست ولی در دهن ملایک را نمی‌شه. من به این‌هاش کاری ندارم، ولی الان ۸ ماهه که داری ما را سر می‌دوانی. اول بونه کردی که مصالح کمه، که دوتا نیشان سیمان با یک سنگ آسمانی بار زدم آوردم. آن ور سال هم که سه ماه کش دادی که زمستونه نمی‌شه کار کرد. گفتی کارگر کترات کنیم که دست پسرتم هم گرفتم آوردم تو

کار. حالا هم که باز کارگاه تعطیله. آخه انصافت کجاست؟ من الان آواره‌ی آسمانم مرد. اصلا می‌دانی چیه اوس خلیل؟ یا فردا دوباره کارگاه را راه می‌اندازی، یا کلا قید نماکاری را می‌زنم. حقش بود وقتی یارو انداختت تو آتیش، می‌گذاشتم جزغاله شی.

* ای آقای نوح!

بعد از ۹۵۰ سال عمر با عزت، تشخیص ندادی که سوسک
مستراح را سوار کشتیت نکنی؟ بی خود نیست پسر ت تحویل
نمی گرفت!

* کهریزک - اپیزود دوم

- می‌خواهم علتی که آوردنت این جا را بنویسی. کامل و با همه جزئیات.

- صدبار دیگه هم می‌نویسی. من حوصله ام زیاده. تا قیام قیامت هم شده منتظر می‌مانم.

- قسم نخور کثافت. الان خدا و پیغمبرت منم اینجا. هرکاری بخواهم باهات می‌کنم. هیچکس هم خبردار نمی‌شود.

- بدبخت! گنده‌تر از تو هم این جا شکستند. من از فرعون حرف کشیدم. تو که هیچی نیستی. آخرش مفر می‌آی. ولی وای به حالت [اگر] دیر بجنبی.

- تو یک جاسوس کثیف سوخته‌ای. رییسات هم براشان مهم نیست که چه به سرت می‌آد. همین جورج سروس که نوکری‌اش را می‌کردی، تو را فروخت. دلم به حالت می‌سوزه. هیچ کس به دادت نمی‌رسه. تو تمام شدی. وجود نداری. می‌فهمی؟

- سرت را بگیر بالا. به من نگاه کن. می‌خوام چشم‌های هرزه‌ات را ببینم. الان چند وقته اینجایی؟

- این می‌شود ۱۵ ماه به وقت دنیا. می‌بینی؟ هیچ کس یادش هم نیست که تو اینجایی. حتا یک خیرات هم دیگه برات نمی‌کنند.

- رئیس‌هات را هم خریدیم. کارل مارکس هم نفوذی ماست الان. دوره‌ی شما دیگر تمام شد. خلاص. گذشت آن موقعی که اشرف مخلوقات بودید. حالا به زودی خبرهایی به گوشات می‌رسد. همین قدر [بدان] که خدا را توی خانه تیمی‌اش دستگیر

کردیم. خیال کرده اگر کسی جزوه چاپ کند که بخواهد رژیم را براندازی نرم کند می‌تواند قسر در رود. از حالا نوبت اونه که حساب پس بدهد. هر کس از خط انقلاب فاصله بگیرد سقوط می‌کند. هر کس بخواهد به مقدسات توهین کند عاقبتش همین است. دو روز توی شوفاژخانه اوین ولش کردیم، جلوی دوربین به رابطه با مریم هم اعتراف کرد. سیر تا پیاز را گفته.

- به نفع خودته که حرف بزنی. هر گهی خوردی را باید بگی.
- نه که فکر کنی ما خبر نداریم. ما هر کثافت کاری کردی را می‌دانیم. ما از رگ گردن بهت نزدیک‌تر بودیم. ذره ذره کارهات را خبر داریم. ولی می‌خوام از زبون کثیف خودت بشونم.

- به من بگو با زیگموند چه رابطه‌ای داشتی؟
- ک... کش. کتابش را خواندی که خواندی. منظور من رابطه خصوصیه. نکنه می‌خوای انکار کنی؟

- گوش من از این اراجیف پره. برو خودت را سیاه کن آشغال.
همه‌تان اولش همین‌ها را می‌گید. زمان فروید با من فرق داشت و قبل از من مرده بود و این چرندیات را تحویل من نده.

- فکر نکن من نمی‌دونم. ما تعداد دفعه‌هایی که با هم خوابیدید را می‌دانیم. اگر خودت گفتی که گفتی. اگر نه پرونده‌ات را می‌فرستم دوزخ ۷. آن جا مثل من نیستند که اراجیف تو را گوش بدهند. یک جواب غلط بدهی زقوم تو حلق نحست می‌کنند.

- حالا بگو دوست داشتی کجات را لیس بزنی؟
- چیه؟ شرم می‌کنی؟ اون موقعی که تو را می‌مالید باید به فکر الان می‌بودی بی‌حیا.

- باید حواست را جمع می‌کردی. ما پیغام دادیم. خودت ندیدی. نمرود یادته؟ با پشه اعدام انقلابی شد که امثال تو دیگر خیال ورشان ندارد.

- ما می‌دانیم از کی‌ها پول می‌گرفتی مزدور. اون موقعی که

مواجهیت را از اربابان می‌گرفتی و مثل سگ برایشان دم تکان می‌دادی، همه‌تان را تحت نظر داشتیم. قارون بهت پول می‌داد که چه غلطی بکنی هان؟

- این‌جا بند ۲۰۹ نیست که لی لی به لالات بگذارند. این‌جا برزخه. برگشتی هم در کار نیست. می‌فهمی؟ کارت تمامه.

- برای من ادا در نیار. باید کسی طرفی. من نکیر و منکر نیستم که هر مزخرفی خواستی بهم تحویل بدهی. می‌دانی چند وقته بازجویی می‌کنم؟ قایل را من سین جیم کردم. کاری می‌کنم که حرف بیای. کاری سرت می‌آرم که دست و پات به جات حرف بزنند.

- ببین! من برخورد با امثال تو را خوب بلدم. لجنی مثل تو را باید له کرد. همون بلایی را که سر مارتین لوتر آوردیم، خب؟ که زمین لیس می‌زد... حساب کارت را باید می‌کردی. هی گفتم نذار مسائل بکشه به اینجا.

- به جای این که سرت را پایین بندازی و نماز روزه را بجا بیاری، کتاب‌های روشنفکرهایی دینی را می‌خواندی. چیه تعجب می‌کنی هان؟ کارتان تمامه. بهت رحم نکردند بدبخت. آن‌که این را گفته بقیه‌اش هم گفته. می‌خوای دست خط شریعتی را بهت نشان بدهم که اعتراف کرده به تو خط می‌داده؟ می‌دانی چه به سرش آوردیم؟ انداختیمش تو بند اراذل و اوباش کنار ابوجهل تا دیگه هوس نکنه تو کار ما فضولی کنه.

- خفه شو مادر جنده. من رحم نمی‌کنم. اگر بخوام همین الان می‌سپارم عزرائیل دخترت هم بیاره این‌جا همان کاری به سر زن ابولهب آمد... [این‌جای نوار نامفهوم است]

- نکنه می‌خوای برت گردانم کهریزک هان؟

- هان حالا شد.

- بلندتر بگو حرامزاده.

- آباریکلا. حالا می‌خواهم همین‌هایی که گفتی را یکبار

دیگر برای بقیه هم بگی. بین اگر همکاری کردی، گوش کن. اگر همکاری کردی، خب؟ می‌گذارم شب جمعه‌ها ملاقاتی‌ها را ببینی. اگر نه همین فاتحه‌ها را هم قطع می‌کنم. می‌خواهم همین‌هایی که الان گفتی؟ یک‌بار دیگر هم بگی.

- فردا یک گروهی احضارت می‌کنند. خوب حواست را جمع کن. ننه من غریبم بازی در نمی‌آوری. یک کلمه از این ور حرف زدی نزدی. هر خیانتی کردی می‌گی. یادت باشه هرچی بگی ما می‌شنویم. دست از پا خطا کنی ارتباط نعلبکی ای را قطع می‌کنم. آن وقت هرچه دیدی از چشم خودت دیدی.

فردای آن روز:

- لطفاً اگر روحی در این مکان هست با رفتن به سمت بله وجود خود را اعلام کند.

- روح عزیز، من گوشی‌ام را گم کرده‌ام. شماره‌های دوست‌هام همه‌اش توی آن ذخیره بود. لطفاً با رفتن به سمت علامت بله یا خیر بگو که آیا تو می‌دانی کجاست. دمت گرم.

* کیفرخواست

مرجع رسیدگی: شعبه ی ۱۷ دادگاه انقلاب اسلامی

اطلاعات متهم

نام خانوادگی: بخشنده ی مهربان

نام: خدا

مشهور به: باری تعالی

فاقد سابقه کیفری

نام پدر: ندارد

متولد: ازل

صادره: کاینات

اتهام:

حسب کیفرخواست صادره در پرونده کلاسه ۱۸۲/۵۸ ط

شعبه ی سوم بازپرسی دادسرای انقلاب، و پس از طی تشریفات قانونی، دادگاه ختم رسیدگی را اعلام و به شرح آتی انشای رای می نماید:

متهم، آقای بخشنده مهربان، با توجه به عدم صلاحیت اظهار نظر در مسایل مذهبی، بدون هرگونه تحصیلات دینی و حوزوی، صرفاً به علت تسلط بر زبان عربی، در امور مربوط به روحانیت دخالت کرده و خودسرانه اقدام به صدور احکام موهن به نام شرع مقدس اسلام نموده است.

نامبرده با فریب مردی اُمی، اقدام به نشر یک جلد کتاب و تکثیر آن در تیراژ وسیع نموده که طی آن مریدانش را به جهاد علیه ظلم

تشویق نموده که مصداق افترا و نشر اکاذیب به قصد اضرار به غیر است.

در کتاب مذکور الذکر، نامبرده و با طرح مسالهی خرافی خاتمیت پیامبر هیچ اشاره‌ای به حضرت امام زمان و علی‌الخصوص نایب برحق‌اش ننموده، که مصداق عدم التزام عملی به ولایت فقیه است.

متهم با تهدید کسانی که در دام وی افتادند به شکنجه در مکانی موسوم به دوزخ، که توسط نیروی انتظامی کشف و پلمپ شده، قصد عملی کردن مطامع شوم خود و تشویش اذهان عمومی را داشته.

وی با تشکیل شرکت هرمی و به واسطه‌ی معاونت ۱۲۴۰۰۰ تن از سرشاخه‌های خود، قصد عضوگیری و گسترش عدالت را داشته که مصداق تبانی به قصد اخلال درنظم عمومی است. این توطئه توسط علمای اسلام کشف و در نطفه خفه شد.

متهم با استفاده از نماد سبز در آفرینش طبیعت، به ترویج جریان فتنه مبادرت داشته.

نامبرده طی مطالبی موهن، وعده داده است که حکومت را به دست کسانی خواهد سپرد که در زمین مستضعف بوده‌اند. طرح چنین عقاید ضالهی مارکسیستی مصداق بارز براندازی نظام است.

به شرح مندرج در پرونده، نامبرده هرساله مقارن با ماه ذی‌الحجه اقدام به برپایی تجمع غیرقانونی کرده با تهییج مردم به سنگ زدن به شیطان، اقدام به توهین به مقدسات می‌نماید.

متهم با بدعت و خلق آیین به نام نماز همه روزه صدها مرتبه از مریدانش مطالبه شعار انحرافی الله اکبر نموده که همراهی با استکبار جهانی و در جهت انقلاب مخملین است.

متهم با برنامه‌ریزی و مدیریت عملیات‌های تروریستی نظیر سیل و زلزله به کشتن هزاران زن و مرد و کودک به منظور ارعاب و

ایجاد فضای رعب و وحشت مبادرت کرده که اقدام علیه امنیت ملی است.

متهم با استفاده از دستگاه‌های شنود قصد استراق سمع مکالمات محرمانه را داشته که با یاری نیروهای گمنام امام زمان، این توطئه ناکام می‌ماند. علی ای حال اسناد به دست آمده و اقراریه متهم حاکی از قصد وی جهت جاسوسی برای بیگانگان است.

نامبرده با در اختیار گرفتن زمام مرگ و زندگی انسان‌ها اقدام به دخالت در اختیارات ولی فقیه نموده و با مدیریت ناکارآمد خود قصد تخریب وجهه‌ی ایشان را داشته است.

متهم طی عملیات مسلحانه به نام غزوه و جهاد مبلغ اقدامات خشونت‌بار است که منجر به اغتشاش و تخریب اموال مردم و دولت می‌شود و مصداق محاربه است.

نام برده با جعل اسامی نظیر رحمان، حمید، عزیز و ... که بنا بر استهشاد محلی بالغ بر ۹۹ نام است، ارتکاب به فریب مردم و تشکیل خانه‌های تیمی موسوم به مساجد نموده که مصداق تبلیغ علیه ارکان نظام است.

نام برده با طرح وعده‌هایی نظیر بهبودی بیماران، همسریابی، رتبه بالای کنکور، اقدام به مطالبه‌ی مبالغی بدون ارائه رسید و به نام خمس و زکات می‌نماید.

متهم بدون استرداد هرگونه سند، ادعای مالکیت جهان هستی و جان و مال بندگان را نموده که تعدی به ملک خصوصی مقام معظم محسوب می‌شود.

متهم در باغی ظاهرا در حوالی کرج موسوم به بهشت اقدام به راه اندازی باند فساد می‌کرده که از طریق فریب ملایک ساده دل، آن‌ها را برای مطامع کثیف مشتی مومن، به منظور التذاذ جنسی در اختیار آن‌ها قرار می‌دهد که مصداق فساد فی الارض و ترویج فرهنگ اباحه‌گری است. پیرو گزارش ضابطین قضایی متهم در این محافل

فساد اقدام به توزیع مشروبات الکلی می کرده است. علی هذا ریاست دادگاه با ملاحظه پرونده آقای باریتعالی و با عنایت به مطالب مطروحه فوق و با استناد به مفاد شرت خود، ضمن غیرضروری دانستن دفاعیات متهم، کلیه اتهامات را وارد دانسته و حکم بر ابطال سند مالکیت جهان هستی و ضبط آن به نفع سهم امام و محکومیت متهم به تحمل حبس ابد در حوزه علمی و تحمل ۱۰/۸*۶ بطری تعزیری و سه میلیارد سال (به زمان اخروی) محرومیت از فعالیت سیاسی می نماید. رای صادره ظرف سه سوت پس از ابلاغ قابل تجدیدنظر می باشد. ۳۲۱ وقت تمام شد. رییس شعبه ۱۷ دادگاه انقلاب اسلامی و دادرس علی البدل محاکم عمومی

* بابام

- مطمئن کسی خانه تان نیست؟
- آره. یکی از سیاره ها رستاخیزه. بابام خیلی سرش شلوغه.
- می خوای زنگ بزنی مطمئن شی نمی آید؟
- موبایل نداره. می گه ملت وقت و بی وقت برای کارهای خرده ریز بهش زنگ می زنند.
- بابات چه کاره است مگه؟
- نمی دانم دقیق. خودش میگه توی کار مدیریتی هست. فکر کنم یک زمانی می خواست نویسنده بشه. کتاب آخرش را به عربی نوشت و خیلی هم پرفروش بود. ولی نمی دانم چرا ول کرد.
- بابات فوتبال نگاه نمی کنه؟
- نه حال نمی کنه. چون از قبل نتیجه اش را می داند.
- عجب خانه ای!
- قبلا همکف بودیم. به خاطر ویوش آمدیم آسمان هفتم.
- این ها خوردنیه؟
- واسسا از یخچال برات سیب میارم. بابام به اون درخت تو پاسیو حساسه. مستاجر قبلی را سر همین اخراج کرد.
- اوه پسر. چه تلوزیونی. چند اینچه؟
- اینچ چیه؟ پهنای ال سی دی اش ۱۶ سال نوریه.
- سه بعدیه؟
- چهار بعدیه. بعد زمان هم داره.
- با این بازی را می بینیم؟

- آره. وقتی روی هاتبرد بگذاری اعمال همه را مستقیم پخش می کنه.

- بابات بفهمه شاکی نمی شه؟

- یک بار ملایک داشتند یانگوم را زنده می دیدند. سر رسید. یک علم شنگه ای به راه انداخت.

- نه بابا.

- پس چی؟ فکر کردی شیطان چطوری اخراج شد؟ شبها می زد زندگی خصوصی آنجلینا جولی را تماشا می کرد که بابام میچش را گرفت.

- مرگ من؟

- جون بابام راست می گم.

- خب حالا چرا قسم جلاله می خوری؟

- از آن به بعد بابام روی شبکه ها پسورد گذاشته.

- اوه این کتاب های پزشکی را کی می خوانه؟

- بابام دوست داره دکتر چشم بشوم. گیر داده برم تجربی.

- نمی دونه به مجسمه سازی علاقه داری؟

- خل شدی؟ بابام از مجسمه بدش می آد.

- ولی فکر کنم اگر آن کفتری که با گل ساختی را بهش نشان بدهی نظرش برگرده.

- خیال نکنم. یک بار یک عده مجسمه گاو ساخته بودند خیلی دماغ شد.

- لابد از حیوان خوشش نمی آد.

- نه اونجوری. یک بار یک شبکه ای یک الاغی را نشان می داد که صاحبش می خواست به زور ببرش بالای کوه ولی نمی رفت. بابام خیلی باهاش حال کرده بود. از یک سگی هم توی یک غار خوشش می آمد.

- شما حیوان خانگی که ندارید اینجا؟

- یک زمانی یک جن داشتیم. خیلی بامزه و شیطون بود واسه همین صداش می کردیم شیطونک. کلی شیرین کاری بلد بود.
- توپ می انداختی می آورد مثلاً؟
- نه، ولی بابام که صداش می کرد براش خم می شد. از وقتی مستاجرمان آمد دیگه خم نشد، بابام هم بیرونش کرد.
- تخمه داری با بازی بخوریم؟
- واسسا بینم. نه. خرما ولی دارم، با انجیر و زیتون. شیر هم اگر خواستی از آن آبما بردار. بینم، گفתי بازی چه ساعتیه؟

* لیست خرید افراد مختلف:

پیراهن مردانه دکولته
کنسرو مغز (سه کارتن بزرگ)
چسب زخم ۱۰ بسته
جوراب بلند دوعدد (برای زمستان مارها)
اره‌ی جمشیدبُر
کتاب قصه‌های خوب برای بچه‌های خوب (جایزه‌ی شهرناز و
ارنواز)

قرص اعصاب (مردشور این مرتیکه آهنگر را ببرد)
پفک نمکی مینو

قطب نما
دریل ۴ میلیمتر
کتاب راهنمای شکار حیوانات
اسپری ضد موریانه
لباس بارانی
کتاب آشپزی غذاهای دریایی
پفک نمکی مینو برای کنعان

سی دی آموزشی نی مقدماتی
دون برای طوطی
رقص نور برای سماع امشب

هدیه والتتاین برای شمس
پفک نمکی مینو برای آقا حسام چلبی

مکمل بدنسازی
کلاه شاخ دار
دیویدی سوپرمن سه
شانه مخصوص ریش مدل دابلو
اپیلیدی سه کاره برای تهینه
پفک نمکی مینو برای سهراب

کفش کوه نوردی
پول نقد از ای تی ام
غذای سگ
قرص خواب
روزنامه‌ی دقیانوس تایمز
هفت تا پفک نمکی مینو

کود کمپوست برای ویلای بابل
پرداخت حق عضویت مجله مرمت آثار و مجسمه‌های تاریخی
پیف پاف
زغال جکسون برای آتش زدن ابراهیم
پفک نمکی مینو

ژل مو
چسب بینی تاچ می
پماد ضد جوش
قطره‌ی چشم بابا

پوست کن برای زلیخا
پفک نمکی مینو

چیپس
ماست موسیر
نوشابه‌ی خانواده
کتاب تست شیمی آلی اندیشه‌سازان همراه با پاسخ‌های کاملاً
تشریحی (به خط بریل)
پفک نمکی مینو برای کامیوز ابن زکریای رازی

خودآموز لهجه فارسی
قفلساز برای کمد لباس‌ها
پفک نمکی مینو برای بی بی طاهره

با تشکر از گروه صنعتی مینو که اسپانسر این مطلب شده است.

* قرعه کشی اقامت در بهشت تا پایان ذی الحجه تمدید شد

قرعه کشی خضرا کارت بهترین فرصت را در اختیار شما بندگان عزیز قرار می دهد تا به رویاهاتان جامه ی عمل بپوشانید و زندگی کاملاً جدیدی را در بهشت شروع کنید. خضراء کارت، مجوز اقامت دائم در بهشت است که نه فقط دارنده ی آن بلکه همسر و فرزندان زیر ۲۱ سال آن ها می توانند بدون نیاز به اخذ ویزا به بهشت مهاجرت کنند. برنده ی خوش اقبال این لاتاری از کلیه ی مزایای شهروندی یک نیکوکار اعم از ویلای مجهز به لوله کشی عسل، باغ های وسیع و ارگاسم نامحدود، بهره مند است. به گفته ی مسوول دیارتمان روادید، آقای عزرائیل، این قرعه کشی که جایگزین سیستم سنتی شفاعت شده است، تماماً توسط کامپیوتر و به صورت تصادفی انجام می گیرد به طوری که هیچ گونه سهمیه بندی بین ادیان شرکت کنندگان در نظر گرفته نمی شود.

قرعه کشی خضرا کارت، فرصتی باور نکردنی برای افرادیست که رویای مهاجرت به بهشت را در سر می پروراند، اما نمی توانند یا نمی خواهند درگیر مسایلی مانند خودسازی، عبادت، دل کردن از مادیات و پروسه وقت گیر برزخ و حسابرسی اعمال شوند.

* مسأله: استفتائات الهی

س) زنی مطلقه برای تامین مخارج زندگی ناچار به صیغه‌ی موقت با مردان است در حالی که قلبا رضا به نزدیکی با ایشان ندارد. آیا استغفار وی را بپذیرم؟
ج) اگر ترك عمل موجب حرج است مانعی ندارد. حالا بینم از یاروه شماره‌ای چیزی هم داری؟

س) مردی در دوران زندگی با جن مقاربت کرده. اما چون فرج اجنه کوچک است، رابطه کمتر از ختنه‌گاه بوده. در دنیا وی را مبتلا به سینوزیت حاد کردیم. آیا مشمول عذاب اخروی هم می‌شود؟
ج)!! پس جن که می‌گفتی راس راسکی بود؟ علی ای حال، اگر نعوذ بالله دخول به قصد ملاعبه باشد، بنا بر احتیاط واجب.. جان من اسگلمون که نکردی هان؟

س) یکی از اموات جدید، دارای خالکوبی است. آیا وضو و نماز او را قبول کنم؟
ج) خالکوبی فی نفسه اشکال دارد، معهذا مانع از رسیدن آب نیست، و وضو و غسل با آن صحیح است. خودم یک تاتوی شبرنگ از اراده‌های چینی در قسمت فوقانی دبر کار کردم، می‌خوای عبا را بدهم بالا بینم؟

س) فرد متوفی مدعی است برای رعایت حال دیگران صبح‌ها غسل نمی‌کرده. اجزای بدن او هم به همین معنا گواهی می‌دهند. حکم این عمل چیست؟

ج) این امر مجوز تیمم نمی‌شود مگر این که تراحم شدیدی را موجب شود و در هر حال برای نماز ظهر و عصر باید غسل کند. لکن شخص مذکور عجب آدم دودره بازی بوده. بگو بینم طرف آخونده؟ طوری نیست، بگو. چون قصد اصرار به غیر نداریم غیبت محسوب نمی‌شود.

س) فردی جمیع اعمال نیک و بدش مساوی است. تکلیف چیست؟

ج) احتیاطا استخاره نمایید. بدین منظور بهتر است با نماینده‌ی بیت ما تماس گرفته تا برایتان زمانی مقرر نماید.

س) یکی از بندگان تظاهر به دینداری نموده اما تارک نماز است. شرب خمر می‌نماید. به زنا می‌محسنه اصرار دارد. اموالش را از راه ارتشا کسب می‌کند. و قس علی هذا. آیا مجازات..

ج) اگر مقصود آقا محسن، بنده زاده می‌باشد، اطلاعات غلط به شما داده‌اند. ایشان فردی متشرع است که در خانه‌ای اجاره‌ای و محقر زندگی می‌کند و گرچه استاد دانشگاه است اما حقوق نمی‌گیرد و از راه کشاورزی امرار معاش می‌نماید. شایعات فوق دسیسه بدخواهان است. بر شما لازم است که مکر آنان را به ایشان برگردانی.

س) اینجانب به لحاظ مقتضای شغلی‌ام در مدیریت کاینات، در هنگام مراقبت اعمال بندگان، گاه عورت آن‌ها را در خلوت می‌بینم. حکم چنین مواردی چیست؟

ج) این کار تنها در صورت ضرورت جایز است لکن در دراز مدت آثار نامطلوبی دارد. خود ما وقتی سایت‌های آن‌چنانی را بنا بر اضطرار کیفی ملاحظه می‌نماییم، اذکار ماشالله صد مرتبه، بارک الله صد مرتبه، و جووون سی صد مرتبه تکرار می‌کنیم.

س) یکی از ارواح تازه درگذشته، در طول زندگی احکام را به دقت انجام می‌داده اما سهم امام خود را پرداخت نمی‌کرده و به جای آن مدرسه وقف می‌کرده. تکلیف چیست؟
ج) گه خورده قرمساق. نماز روزه‌اش باطل و زنش بر او حرام است. چی خیال کرده؟ ..ونش را پاره کن.

* آی تیئولوژی

- آخه من از کجا آی پی اش را پیدا کنم؟ یارو هیچ خبری ازش نیست که نیست.
- من تکنسین آی تی ام. این کارها که می گی به من هیچ ربطی ندارد.
- گوش کن عزرائیل، الان ۳۵۰۰ ساله گیر دادی به این آدم. فرض کن اصلا خضری در کار نیست. بهترین کار...
- بین من پشت خطی دارم. اوه خداست. احتمالا باز سیستم بلایای آسمانی اش ویروسی شده یک سری آدم بی گناه، نفله شده اند. بعدا باهات حرف می زنم.
- آقا سلام عرض شد.
- خواهش می کنم. این چه فرمایشی است؟
- خاطرم هست. همانی که برای ثبت وضبط اعمال نصب کردیم؟
- خب؟
- روزها چطور؟ تصویر می ده؟
- نه بعید می دانم از آنتن باشه. اینها احتمالا پارازیت است.
- سیاست جدیدشانه.
- چه می دونم والله. می گویند که اینها صحنه های مستحجن زندگی مردم هم توش هست و شما را از راه به در می کند. از من می پرسید آقا اینها همه اش سیاسی است.
- چرا یک کارهایش می شود کرد. ولی پشت تلفن نگم بهتره.

- آخه گوش‌ی شما هم نوکیاست..
- منظورم را که می‌فهمید؟
- نه آقا وظیفه است. شما امر بفرمایید.
- جانم؟
- اونوقت این پروژه جدید چی هست؟
- چرا من موافقم. ولی..
- نه ایده خیلی خویه. کتاب دیگر قدیمی شده بود. وبلاگ اگر بزنید دسترسی‌اش راحت‌تر است، می‌شود مداوما آپدیت کرد، مردم هم می‌توانند کامنت...
- نخواستید هم می‌توانید کامنتش را ببندید، مساله‌ای ندارد. ولی راستش این ور سالی آقا سرمان بدجوری شلوغ است. می‌ترسم قول بدهم بعدا نرسم.
- همین جناب جبرئیل اینقدر کار سرمان ریخته که به جان شما، فرصت سرخاراندن ندارم.
- بیچاره فیلتر شده.
- نه آن که مال ۱۴۰۰ سال پیش بود که فیلتر شد و به هر در هم زدیم درست نشد.
- دوباره فیلتر شده. خیلی هم بدتر از آن موقع‌ها. خواب‌های آدم‌ها را الان فیلتر کرده‌اند.
- نه اتفاقا. جبرئیل می‌گه که خواب‌های سکسی را جوان‌ها راحت با فیلترشکن می‌بینند. گرفتاری سر سرور رویاهای صالحه است. بالکل هک شده‌اند. با آی اس پی جدید هم امتحان کردیم کار نمی‌کند. تازه..
- الو؟
- الو؟ آقا مثل اینکه آنتن نمی‌دهد. من قطع می‌کنم دوباره می‌گیرم.

* محضر مبارک مقام خفن برتری (دامت بلاحاته)

با سلام و تحیت،

اینجانب در بدو آفرینش علی‌رغم میل باطنی و بنا به اصرار سه‌پیچ گروه‌ها و تشکل‌ها احساس تکلیف کرده و مسوولیت خطیر گرفتن جان‌ها را متقبل شدم. در این مدت به تایید دوست و دشمن، بدون توجه به باندهای ثروت و مافیای قدرت، سعی در رعایت عدالت بین همگان نموده و در برخورد با دانه درشت‌ها هیچ مماشات‌ی نکردم.

خود شما بهتر می‌دانید که جز خدمتگزاری هدفی نداشته و مناصب دنیوی برای من پیشیزی ارزش ندارد، یعنی تو بگو اینقدر. به همین دلیل در جریان‌ات تفرقه‌افکنانه مربوط به پروردگار و نورچشمی‌ها، علی‌رغم مداخلات ایشان در مسوولیت اینجانب، برای پرهیز از آلوده شدن فضای سیاسی جهان، از عکس‌العمل فوری خودداری کردم.

اما دور جدید هجمه‌ها باعث شد از جنابعالی درخواست نمایم استعفای بنده را بپذیرید تا بتوانم با فراغت به امور تحقیقاتی خویش پردازم. با توجه به این که شما تکلیف نمودید که علی‌رغم بی‌انصافی‌ها عرصه را خالی نکنم، بنده نیز برای این که مبادا استعفایم به قهر از نظام تعبیر شود آن را پس گرفتم. لذا بنا به توصیه‌ی مشفقانه‌ی حضرت‌تعالی، به خاطر مصالح نظام خویشنداری کرده و صبورانه دروغ‌پردازی‌ها و دودره‌بازی‌ها را پشت سر گذاشتم. اینک که مدتی از جرایانات تفرقه‌افکنانه پروردگار می‌گذرد،

درخواست دارم بنا به دلایل ذیل با استعفای اینجانب موافقت نمایید:

- پروردگار با عدم رعایت اصل تفکیک قوا، خودسرانه و به مدت ۹۵۰ سال از تحویل روح آقای نوح سر باز زد که به اصرار من پرونده به شورای مصلحت ارجاع و آن مرجع به نفع اینجانب رای صادر نمود.
 - خداوند طی اقدامی تلافی جویانه که حکایت از کینه سوختگی ماتحت ایشان داشت، بدون طی مراحل دادرسی مانع از گرفتن جان آقای خضر شد که پرونده‌ی آن نیز موجود است. لازم به ذکر است که نامبرده همینک آزادانه در حال گذران زندگی می‌باشد.
 - آقای عیسی مسیح که به اعتقاد بسیاری، از اقوام پروردگار محسوب می‌شود به شکل بی سابقه‌ای چندین نفر از مشتریان بنده که جانشان را گرفته بودم به زندگی باز گرداند. وقتی اینجانب به این رفتار خارج از عرف دیپلماتیک ایشان به پروردگار اعتراض کردم، نه تنها برخورد نکرده بلکه با همدستی جبرئیل و کشاندن قضیه به رسانه‌ی الهی که متعلق به همه جناح‌ها می‌باشد، با اظهاراتی نسنجیده و غیرمسوولانه و تکثیر آن در تیراژ وسیع به مسموم کردن فضای جامعه پرداختند.
 - قانون‌گریزی پروردگار در این مساله تا آنجا پیش می‌رود که این آقا زاده با پشتگر می حمایت‌های ایشان، علی‌رغم شکنجه‌ی فراوان، و میخ شدن دست‌ها و پاها، و تاج خار، و شلاق خوردن و مصلوب شدن از انتقال روحش توسط ماموران اینجانب سر باز زده و تا به امروز کسی مطلقاً پاسخگوی این مساله نمی‌باشد.
- متأسفانه علی‌رغم نصایح داهیانہ جنابعالی، برخی از خواص

بی‌بصیرت و گوربه‌گور شده همچنان بر طبل اختلاف‌افکنی میان اقشار مردم و دلسوزان نظام زده باعث یاس و ضدحال مردم و سواستفاده‌ی دشمنان سیلی خورده نظام می‌شوند و با کشاندن اختلافات به سطح جامعه، خسارت جبران‌ناپذیری به بدنه‌ی انقلاب وارد می‌کنند.

نمونه‌ی این رفتارهای کینه توزانه در زمان حضرت امام هم وجود داشت. مردم فهیم و دوستداران نظام جمله‌ی تاریخی امام را به یاد دارند که فرمودند «ایران برای خدا قیام کرده است، برای خدا ادامه می‌دهد». این فرمایش حکیمانه نشان می‌دهد که علت شروع جنگ تحمیلی و ادامه‌ی آن تماماً فعالیت‌های فتنه‌آمیز و سم‌پاشی‌های خداوند می‌باشد. پروردگار عالم در موارد عدیده‌ی دیگر نیز از منویات امام امت سرپیچی نمود برای نمونه آن‌جا که ایشان فرمودند «از خدای تبارک و تعالی می‌خواهیم که این انقلاب را به ظهور امام زمان پیوند بدهد» و خداوند با وجود اختیاراتش تا به امروز با لجاجت از این خواسته به حق، سرپیچی نموده است.

در حالی که بنده این افتخار را دارم که امام راحل همواره از فعالیت‌های ارگان‌های تحت نظر بنده رضایت و اطمینان کامل را داشته‌اند تا آن‌جا که در وصیت نامه سیاسی الهی‌شان چنین فرمودند: «اینجانب با دلی آرام و قلبی مطمئن و روحی شاد از خدمت خواهران و برادران مرخص، و به سوی جایگاه ابدی سفر می‌کنم». در خاتمه لازم است تاکید کنم که در دلم ناگفته‌های بسیاری وجود دارد که در موقع مناسب افشا خواهم کرد.
دلم وای وای وای دلم وای دلم (دو بار)

خدمتگزار دلسوز ملت و سرباز کوچک رهبری،
عزرائیل

* ختم نبوت

- جبرئیل... آهای جبرئیل؟
- آمدم آقا.
- بیا به دقه.
- بله آقا؟
- ببینم، این را ما مبعوث کردیم؟
- اجازه بدید عینکم را بزنم. این؟ نه آقا. کی هست این اصلا؟
- نمی دانم. همینطوری داشتم تو گوگل مپ ور می رفتم این جا را پیدا کردم.
- نه آقا؛ این جا را اصلا ما خبر نداشتیم آدم زندگی می کند.
- یک سرچی بکن بین اسمش چیه؟
- چشم آقا.
- می بینی چیا می گه؟ این ها را که تو به اش یاد ندادی، هان؟
- نه آقا، به جان منم خودش می گه. اسمش هم در آوردم، افلاطونه انگار. گمان کنم...
- هیس. دارم گوش می دهم... خیلی خفنه حرفاش.
- این چیزایی که می گه یعنی چی آقا؟
- ما را باش صد و خردی هزار نفر استخدام کردیم. این که بهترش را خودش تنهایی فهمیده. ببینم، تو نبودی هی می گفتی اگر دستورالعمل نفرستیم برای این بشر، هر را از بر تشخیص نمی ده؟
- نه آقا ما غلط بکنیم.
- حالا منکر هم میشه. از الان پیغام پسغام دیگه تعطیل.

- برای چه آقا؟
- تو را هم دیگر این جا لازم ندارم. برو وردست عزرائیل کار کن.
- آقا رحم کنید به ما. من شش سر عائله دارم آقا. ما را از نون خوردن نیندازید.
- همین که گفتم.
- معتاد می شیم آقا می اُفتیم یک گوشه ای مثل این اسرافیل. ما را به بوق زدن نندازید آقا.
- این اداها را برای من در نیار.
- خرج زن و بچه مان را کی بده؟ آقا اقل کم یک مهلتی بدید یک کاری دست و پا...
- خیلی خب، خیلی خب. بسه دیگه. نمی خواد ننه من غرییم بازی در بیاری. خوب گوش چی بهت می گم. هزار سال بهت وقت می دهم. بعدش خلاص. پیغام چی؟ تعطیل. مفهوم شد؟

* معراج مردان

- امروز می‌خواهیم باهم یک کیس خیلی رایج را بررسی کنیم. چون بیمار عربی صحبت می‌کند و فارسی خیلی بلد نیست، می‌توانم نکات را در حین معالجه‌ی بیمار مطرح کنم. خانم بگویید مریض را بیاورند.

- بفرمایید این جا بنشینید. سلام علیکم.

- من با توجه به این که [به من] گفته‌اند شما موافقت کردید، چندتا از دانشجوها را گفتم که ناظر صحبت ما باشند. ولی اگر حرفی پیش آمد که ترجیح می‌دهی خصوص بگویی، می‌توانم از آن‌ها بخواهم که اتاق را ترک کنند.

- چه بهتر. خب، نام‌تان را بفرمایید.

- نه منظورم نام خانوادگی بود.

- عجب پس منصور نام خانوادگی‌تان است. حسین منصور. بچه کجایی آقای منصور؟

- بیضا تو استان فارس است؟ نشنیده بودم. حالا بگو که شما چند سالته؟

- (رو به دانشجویان) این قدری عجیب غریب است چون این بیماری در مردان معمولا در دهه بیست تا سی و بعد از دوران تحصیلات است. (رو به بیمار) مجردی یا متاهل؟

- که سه تا پسر داری، یک دختر. بعد، گفתי تحصیلات چه قدر است؟

- بصره! لابد به خاطر همان استاد تستری که گفתי خیلی کارش

درسته؟

- توی پرونده شما نوشته که از ۱۲ سالگی حافظ قرآن بوده‌ای. ضمناً نوشته که خانواده‌ات هم خیلی مذهبی بوده‌اند. آیا برای حفظ قرآن از طرف خانواده تحت فشار بودی؟

- آقای منصور، می‌دانی چرا الان اینجایی؟

- (رو به دانشجویان) می‌بینید که بیمار خودش به اختلالاتش واقف نیست، پس بیماری‌اش نوروتیک نیست. (خطاب به بیمار) نه اصلاً این طوری نیست. کسی فکر نمی‌کند که شما دیوانه‌اید. فقط از طرف دوستان و خانواده‌تان نگران سلامتی شما بوده‌اند. ما می‌خواهیم کمک کنیم این مشکلات حل بشود. شما خودت فکر نمی‌کنی که دچار مشکلات ذهنی هستی؟

- با این حال لابد احساس می‌کنی که نسبت به قبل فرقی

کردی؟

- یک جور دیگر می‌پرسم. فکر می‌کنی چرا بقیه فکر می‌کنند

تو تغییر کردی؟

- از خودشان هم پرسیدم. می‌خواهی بدانی چه می‌گویند؟

- (رو به دانشجویان) [ملاحظه می‌کنید که] بیمار در فرایند

سوال جواب همکاری نمی‌کند. این خصلت بیمارانی است که اختلال بزرگ‌منشی دارند. چون معمولاً انتقادپذیری کمی دارند و به پزشک‌ها بدبین‌اند. بیماران پارانویید هم معمولاً تدافعی برخورد می‌کنند. بهترین کار این است که اجازه بدهید خودشان حرف بزنند و لو در ظاهر پرت و پلا بگویند. در عین حال حسابی به نان و ربال کامیونیکیشن بیمارهایی که کمتر صحبت می‌کنند باید دقت بشود. بلکه از بادی لنگویج آنها بشود نکاتی فهمید. (خطاب به بیمار) بین حسین آقا. همکاری نمی‌کنی. من که با شما پدرکشتگی ندارم. بالاخره الان دوستان و خانواده‌ات دلوایست هستند. اگر شما حرف بزنی، اگر سوء تفاهمی باشد حل می‌شود. بین، به من گفتند

که شما روز عید فطر لباس سیاه تنت می کنی. خوب این عجیبه. قبلا هم این کار را نمی کردی. ظاهرا قبلا آدم مذهبی بودی، اما حالا معتقدی که باید پا فراتر از آداب ظاهری دینی گذاشت. این یک نمونه ی دیگر. توی خانهات یک کعبه ساخته ای. درسته؟ به مردم کوچه و خیابان می گویی که لعنت کنند و آزارت بدهند. خوب این چیزی است که خانوادهات را نگران کرده.

- باشه. اگر نمی خواهی در این مورد حرف نمی زنیم. اصلا این ها چیز مهمی هم نیست. همه این دوره زمانه زیر فشار زندگی اند و بالاخره آدم عصبی و کلافه می شود. شما که شکر خدا نگرانی مالی که نداری؟ می گن ماشالله حسابی خیری و بخش زیادی از پولت را به بیچاره ها صدقه می دهی؟

- (رو به دانشجویان) بیماران با خلق بالا عمده شان نمی توانند درست قضاوت کنند. برای همین در این وضعیت خیلی لارج و ولخرج می شوند؛ اموال خودشان را به ملت می بخشند. این یک نشانه. البته کیس ما اصلا پر حرف نیست ولی اگر بخواهیم بابت خلق بالا مطمئن بشویم، یک نشانه ی مهم دیگر اختلال خواب است. (به بیمار) حسین آقا وضعیت خوابت این مدت تغییر نکرده؟

- (رو به دانشجویان) بله! در ۸۰ درصد این بیماران با اختلالات خلقی، مشکل خواب [مشهود] هست. یکی از حالت هاش مثل همین کیس است که شب ها خیلی دیر و به سختی به خواب می روند و صبح خیلی زودتر از حد معمول بیدار می شوند. (خطاب به بیمار). گفתי شب ها نمی خوابی چون می روی گورستان برای عبادت. راست و پوسکنده می خواهم بپرسم مگر شما نمی گویی که خدا هستی، پس دیگه چرا عبادت می کنی؟

- متوجه نشدم.

- آهان، چون قدر خودت را بیشتر می دانی، بیشتر عبادت می کنی! (رو به دانشجویان). لطفا هیچ گونه واکنش مثل خنده که بیمار را

بدین کند بروز ندهید. چیزی که خیلی مهم است بدانیم این است که بیمار به حرف‌هایی که می‌زند واقعا معتقد است. ضمنا این که کسی فکر کند خداست، در هذیان گراندیوزیتی، خیلی رایج است. در کشورهای مسیحی اغلب فکر می‌کنند که مسیح هستند. کلا هم عیسی مسیح نقش اول را در اختلال بزرگ منشی با محتوای مذهبی دارد. در غیرمذهبی ناپلئون، این جا هم خدا و حضرت مهدی خیلی شایع است. حضرت مهدی که الاما شاء الله. اتفاقا.. (خطاب به بیمار) به ما گفته‌اند که شما نایب خاص امام زمان هم هستی، درسته؟

- عجب! پس شما سنی هستی. (رو به دانشجویان). برای این که بین کسانی که اختلال نارسیستیک پرسونالیتی دارند، که از نظر ما بیماری پسیکو تیک محسوب نمی‌شود با اختلال بزرگ منشی را ما تفکیک کنیم، باید یک ریالیتی تست انجام داد. برای این کار می‌رویم سراغ ادعاهایی که معمولا این بیماران دارند که مثلا قابلیت‌های فرابشری دارند. به این اختلال می‌گوییم «هذیان عظمت». اینها [فکر می‌کنند] یک نیروی ویژه به آنان اعطا شده و اگر آنان اجازه داشته باشند که این نیروها را به کار گیرند، می‌توانند مثلا بیماری‌ها را علاج کنند، افکار مردم را بخوانند و یا کارهای عجیب غریب انجام بدهند. (به بیمار) حالا شما که می‌گویید خدا هستی، آیا توانایی‌های خاصی داری که انسان‌های دیگر ندارند؟ شنیدم که شما از کنار یک انبار پنبه گذشتی و بعد ذکری گفتی و خلاصه همه پنبه‌ها شکفته‌اند؟

- پس علتی این که شما را به نام حلاج می‌شناسند چی هست؟
- پدرتان؟ (رو به دانشجویان) خوب تا این جا که چیز زیادی دستگیرمان نشد. گرچه یکی از روش‌هایی که بیماران مبتلا به جنون عظمت‌طلبی از آن استفاده می‌کنند که به آن پروژکشن می‌گویند، بیمار هذیان خود را از زبان دیگری بیان می‌کند تا اثر پذیرتر باشد. خب برویم سراغ توهم‌های دیداری یا شنیداری. این‌ها از علایمی

است که خیلی به عنوان سندرم اسکیزوفرنی پارانوئید رایج است. (خطاب به بیمار) آقای منصور، آیا شما صداهای خاصی می شنوی که بقیه نفهمند یا چیزهایی می بینی که آدم های دیگر نتوانند ببینند؟ - زبان حال اش به کار ما دکترها نمی آید ولی این زبان قال که می گویی کمی نگران کننده است. آیا به تو دستور هم می دهند این صداها؟ اصلا چه می گویند؟

- ذکر! فقط؟ (رو به دانشجویان) خیلی خب، برویم سر وقت مساله بعد. در گراندیوسیتی دیس اوردرد، بیمار بعضا فکر می کند مثل یک منجی، از سوی خداوند مأموریت دارد و از خداوند دستور می گیرد. که مثلا بشریت را اصلاح کند و برای صلح و رفع بی عدالتی های خیالی. (خطاب به بیمار) آقای حلاج. شده شما احساس کنی که رسالت خاصی داری و مسوولی که مردم را نجات بدهی؟

- البته که همه مسوولند. ولی این که شما از بصره راه بیفتی بروی به طالقان و سخنرانی های علنی بکنی آیا نشان نمی دهد که مسوولیت شما با همه آدم های دیگر فرق دارد؟ - به جز بصره و خراسان، کجاها رفتی؟

- سه بار. پس باید حاجی حلاج صدایت کنیم. (رو به دانشجویان) گرچه به نظر می رسد بیمار در دوره هایی خیلی اکتیو بوده و حتا نشانه های هیجان و پرتحرکی و بی قراری و کم خوابی هم بروز داده، اما نمی شود به طور حتم گفت که دچار مانیا است. (خطاب به بیمار) سوای هند و چین، در پرونده ات آمده که سه سال اهواز بوده ای. برای چه یک دفعه تصمیم گرفتی بروی اهواز؟

- (رو به دانشجویان) بیمار علایم غیر قابل انکاری از هزیان گزند را بروز داده که خیلی هم عجیب نیست چون توهم آسیب، یکی از نشانه هایی است که متعاقب هزیان عظمت طلبی است. چرا، چون این ها خودشان را آدم خیلی مهم یا پیشوای یک جماعت و فرستاده

خدا می‌دانند، خیالشان [می‌رسد] که دشمن می‌خواهد به آنها صدمه بزند و این دشمن‌های خیالی همه‌اش دارند نقشه‌ی قتل و از بین بردن آنها را می‌کشند. (خطاب به بیمار) خانم شما گفته که در اهواز همیشه درب‌ها را قفل می‌کردی، پرده‌ها را تاریک می‌کردی، مخفی می‌شدی و کمتر بیرون می‌رفتی. با بقیه کم ارتباط برقرار می‌کردی، حتا نمی‌گذاشتی بچه‌ها بروند تو کوچه. آیا از چیزی می‌ترسیدی؟

- این‌هایی که می‌گویی می‌خواهند به دارت بزنند و دست و پاها را قطع کنند و آتش بزنند کی‌اند؟

- حامد، معاون خلیفه است؟

- عبدالله ابن اکرم کی می‌شود؟

- ولی شبلی که رفیق شماست.

- (رو به دانشجویان) کسانی که از «پارانویا» رنج می‌برند، نمی‌توانند از این ترس‌ها و تهدیدها خلاص بشوند. همه‌اش انگار در انتظار فریب دیگران هستند و در صداقت اطرافیان‌شان شک دارند. این سوءظن تا حدی است که کار و زندگی خانوادگی‌شان را مختل می‌کند. برای خودشان هم خطرناک است. بعضی‌هاشان در دوره‌های کاهش خلق تمایلات خودکشی هم نشان داده‌اند. همین کیس هم طبق پرونده‌اش یک بار در مکه گفته که مردم گوسفند قربانی می‌کنند و من خون خودم را قربانی می‌کنم. یک چیزی توی این مایه‌ها. توی بغداد هم تو کوچه و خیابان به مردم می‌گفته من را بکشید که هیچ کاری بهتر از کشتن من نیست. به نظر می‌رسد باید مدتی از داروهای ضدجنون استفاده کند که اگر به دارو مقاومت نشان داد، می‌شود از شوک استفاده کرد. (خطاب به بیمار) ببین آقای منصور، الحمدلله، چیزیات نیست شما. صحیح و سالم. یک سری واکنش‌های عصبی است که مال فشار معمولی زندگی است. ورزش و تفریح را بیشتر کن، به خانواده بیشتر برس

و مخصوصا آن قضیه را هم همانطوری که بهم قول داده بودی می‌خواهم بگذاریش کنار و کامل دورش را خط بکشی. من هم یک سری قرص آلانزاپین نوشتم با ریسپریدون. نگران هم نباش، این‌ها آرام‌بخشه کمک می‌کنه که فکرت آزاد بشود. سر راحت بگیر و طبق نسخه مصرف کن ایشالله خوب خوب می‌شوی. خانم بی‌زحمت بعدی را بفرستید.

* ایراد بنی اسرائیلی

- موسی موسی جبرئیل
- هممممم
- موسی موسی جبرئیل
- چیه باز؟
- نه. تو باید بگی جبرئیل به گوشم.
- می دونی ساعت چنده؟
- شش صبح؟ پنج؟
- نه خیر. چهار نصفه شبه.
- نه بابا! مگه اختلاف ساعتان ۸ ساعت نبود؟
- ساعت ها را این جا یک ساعت کشیده اند عقب. حالا چه کار داری باز؟
- آقا، این ها می گویند گاوش چند کیلو باشد؟
- هان؟
- گاو. گاو را می خواهند بدانند که چند کیلو باشد.
- عجب گرفتاری شدیم ها از دست تو و این امت.
- به من چه خب؟
- بسکه این تحفه ها را لوسشون کردی. هی گفتم آن عصا را این قدر استفاده نکن.
- می خوای با عصا عذاب نازل کنیم دهنشون صاف شه؟
- نه خیر! عصابی عصا. بگو بهشون نژاد گاوش شاروله، گوشتی، رنگ کرم یک دست ولی انتهای دست و پا و پوزه اش روشن باشد،

وزنش هم ۱۷۰۰ پونده.

- جبرئیل؟

- بله؟

- جبرئیل؟

- چیه؟

- میشه به من بگی قاتل کیه؟

- لااله الا الله از دست تو.

- تو را خدا. قول می دهم به هیشکی نگم. به هیشکی هیشکی.

- عجب آدمیه‌ها. همه مزه‌اش میره اگه بگم. اصلا تو حواست

با من بود؟

- آره بابا. گفتم ۱۷۰۰ کیلو.

- ۱۷۰۰ کیلو چیه؟ فیل که نیست. ۱۷۰۰ پوند.

- خیلی خب شما هم با این واحدهاتان. ولی اقل کم بگو کلک

این که دستم را که می کردم تو یقه‌ام نور می داد چی بود؟

* کنکور ملایک

- چی شده پری جون؟ نینم اخمات تو هم باشه خوشگل خانوم.
- بدجوری کلافه‌ام فرشته. کنکور آزمایشی دیروز را گند زدم.
- قربونت برم این قدر غصه نخور. همه خراب کردند عزیزم.
- نمی‌تونم. همه‌اش این سوال‌های لعنتی می‌آید تو ذهنم. بینم تو سوال سه بخش «خواب و رویا ۲» را چی زدی؟ همون که نوشته بود دندان پایین و جلو اگر بیفتد نشانه‌ی چیست؟
- یعنی یک دشمنی در بین فامیل داری که بر تو چیره می‌شه.
- من هم همین را زدم ولی بچه‌ها می‌گن آن مال ماره. دندان یعنی یکی از بستگان درجه اول زن در فامیل کشته می‌شه.
- آخ راست می‌گی. من بین این دو تا که فامیل داشت شک داشتم. ولی مهم نیست. خودت را نباید اذیت نکنی گلم.
- برای تو مهم نیست چون تو می‌خوای بری رشته «قبض روح».
- وا. این چه حرفیه پری جون؟ همه می‌دونند که من کمتر از «وحی و الهام» نمی‌زنم.
- به هر حال «خواب و رویا» ضریبش برات کمه.
- مگه تو چه رشته‌ای می‌خوای بزنی؟
- بابام دوست داره برم «ثبت اعمال». من ولی از کار اداری اصلا خوشم نمی‌آد. فکر کن صبح تا غروب بشینی روی شانه یکی و کارهاش را تایپ کنی. خودم راستش خیلی به «رویاپردازی» علاقه

دارم.

- وای چه عالی. استعداد داستان‌نویسی هم داری به نظرم. کلا شم هنری‌ات هم خوبه. راستی هنوز ساکسیفون کار می‌کنی؟
- دو هفته یکبار می‌رفتم پیش اسرافیل. ولی فعلا تا کنکور گذاشتم کنار.
- یادمه جشن فارغ‌التحصیلی یک کلیپ ساخته بودی. به نظر من که این رشته جان می‌ده برای تو.
- ولی چه فایده رشته جون؟ این طوری پیش بره «بازجویی» اورانوس هم قبول نمی‌شم.
- بین هنوز که تا کنکور وقت هست. ظاهرا روح ابن سیرین یک کتاب کمک آموزشی چاپ کرده که بخونی حتما قبول می‌شی.

* به عبارت دیگر

مهمان من کسی است که از ابتدا رهبر مخالفین حاکمیت کائنات محسوب می‌شد. او توانسته طی سالیان دراز، طرفداران فراوانی برای خود دست و پا کند، اما منتقدانش او را دروغگو و متقلب می‌خوانند.

آقای شیطان رجیم به برنامه به عبارت دیگر خوش آمدید.
اللهم عجل لولیک الفرج و العافیة و النصر و اجعلنا من خیر انصاره و اعوانه. من هم به شما و بینندگان برنامه تان سلام عرض می‌کنم.

مایلم در ابتدا نظر شما را در مورد حوادث اخیر کائنات جلب بکنم. همان‌طور که می‌دانید پس از افشای جریان شنود مکالمات و افکار انسان‌ها توسط مامورین خدا، بسیاری از بندگان ناراضی با تجمع و تظاهرات، به این اقدام اعتراض کردند. نظر جنابعالی در این مورد چیست؟

باید اظهار تأسف بکنیم از مدیریتی که اکنون حاکم بر جهان هستی. بعضی‌ها روابطشان اینقدر با بنده‌هاشان تیره هست که در نهایت به این‌جا می‌رسند که این اندازه فاصله بین بنده و خدا شکل می‌گیرد. می‌زنند، می‌کشند، عذاب نازل می‌کنند؛ این‌طور وحشیانه با مردم مطلق قابل قبول نیست. تازه آخر هم ادعا می‌کنند این‌ها آزمایش است.

شما آقای رجیم، چه مدرکی در باره این ادعای خودتان مبنی بر حمله و کشتار دارید؟

این‌ها تمام اسنادش هست که من به زودی افشا خواهم کرد. آمار خودشان نشان می‌دهد که دستور مرگ بسیاری از انسان‌ها مستقیماً توسط خدا صادر می‌شود. صورت جلسه‌های عزرائیل موجود است. حالا هرچه هم انکار بکنند، خود آن‌هایی که مرده‌اند که می‌دانند.

ولی آقای رجیم، بسیاری هم اشاره می‌کنند به حکومت خود شما در جهنم. جایی که شهروندان خودتان هم از حقوق اولیه‌ی یک زندانی بهره‌ای ندارند. آیا شما وجود شکنجه‌های مداوم در جهنم را انکار می‌کنید؟
[همراه با خنده] کی این را به شما گفته؟

بالاخره منتقدان شما همچو اعتقادی دارند.
این‌ها خودشان هم می‌دانند که جهنم آزادترین جای کاینات است. هرکس می‌تواند انتقادش را بیان کند. مردم دارند زندگی‌شان را می‌کنند. البته مشکلات هست ولی ملت قوی ایستاده است.

ولی شکنجه‌ها چطور؟
ببینید زندان که همه جا هست. در بهشت زندان نداریم؟
[سکوت]

پذیرید که هست. اما نکته اصلی این است که طبق قانون اساسی جهنم، من حق دخالت در امور قضایی ندارم. قوه قضاییه یک نهاد مستقل است. بنده نمی‌توانم نظرم را به قضات تحمیل کنم. اما اگر نظر شخصی من را بخواهید، من آرزو می‌کنم که هیچ جای جهان هستی زندان نباشد.

ولی آمارهای بانک مرکزی نشان می‌دهد که وضعیت معیشتی ساکنین عادی جهنم هم خیلی دشوار است.

بنده دلم می‌سوزد که به شما اطلاعات غلط داده‌اند. بر خلاف آن چه می‌گید ما کارهای بسیاری در بخش اقتصادی انجام داده‌ایم که ملت خودش آگاه است. ما وعده دادیم که زقوم را سر سفره مردم بیاوریم که ظل توجهات امام عصر این را عملی خواهیم کرد. اما این‌هایی که دایما سیاه‌نمایی می‌کنند باید دید کارنامه‌ی خودشان چگونه است. این‌ها در مدیریت بهشت که یک سیاره کوچکی است در غرب برزخ، درمانده‌اند. توده‌های مردم تحت بی‌عدالتی‌ها طاقتشان طاق شده. یک عده‌ای در قصرهای آنچنانی [زندگی می‌کنند] در حالی بخش زیادی از مردم باید شب را زیر درخت سر کنند. این خوبه که مردم مجبور باشند از توی جوب شیر بنوشند؟ این با کرامت انسانی سازگار است؟ من نمی‌خواهم بعضی مسایل را بازگو کنم اما به به من اطلاع داده‌اند که بسیاری از حوریان بهشتی به علت فشار اقتصادی مجبور به خودفروشی می‌شوند. دختران خیلی جوان. آدم این‌ها را می‌شنود متاثر می‌شود.

بسیار خب. برگردیم به بحث اعتراضات مردمی به تصمیمات اخیر خدا. منتقدان شما معتقدند که دولت شما اغتشاشگران را حمایت می‌کند و نیروهای مخالف را برای خرابکاری وسوسه می‌نماید.

این البته حرف جدیدی نیست. این‌ها همواره تلاش می‌کنند مشکلات خودشان را به دیگران نسبت بدهند. ببینید از روز اول چه هجمه‌ی سنگینی علیه بنده و همکارانم به راه انداختند. ببینید چقدر کتاب آسمانی و حدیث علیه این خدمت گذار مردم منتشر کردند. فقط به خاطر این که زیر بار زور نرفتیم. انتظار داشتند ما هم در مقابل زورگویی‌هایشان سرخم کنیم. بدانند که دیگه آن دوره‌ای

که با دروغ و فریبکاری ذهن بندگان را منحرف کنند گذشت. [با خنده] به قول معروف یکی نیست به این‌ها بگه بابا این ممه را لولو برد.

با این تفاسیر به نظر شما راه حل وضعیت موجود چیست؟
 من نصیحت می‌کنم به درگاه الهی که فریاد مردم را بشنوند. صدای مطالبات مردم را [بشنود]. یک مقدار به بندگان آزادی بدهند، فرصت عمل بدهند، فرصت دخالت بدهند در امور اصلی خودشان. بدانند که دیگه انسان‌ها بیدار شدند. بندگان حق دارند محل تولشان را خودشان انتخاب کنند، زیبایی‌شان را، استعدادشان را. حتا اجازه نمی‌دهند پدر مادرشان را خوشان انتخاب کنند. این که خیلی بده.

سخنگوی کاینات خبر از تغییرات جدی در کاینه خدا می‌دهد. ارزیابی شما از تاثیر این تغییرات چیست؟
 آقای جبرئیل که این حرف را زده، خودش متهم درجه یک است. اعلامیه‌های خود ایشان مبنی بر زیر نظر گرفتن اعمال و رفتار انسان‌ها خودش نقض حریم خصوصیه. با استعفای آقایان نکیر و منکر هم این وضعیت بهتر نخواهد شد. این‌ها کاره‌ای نیستند. همه می‌دانیم که تمامی این اتفاقات زیر نظر مستقیم خداست. نگوید ارتباطی نیست. صحنه‌گردان اصلی خداوند است.

بسیار خب آقای رجیم. اگر نکته آخری را مایلید اشاره کنید، حداکثر در یک دقیقه بفرمایید.
 من می‌تونم راجع پرونده یک آقایی با شما صحبت کنم؟ بگم؟
 بگم؟

بله ولی خواهش می‌کنم به صورت کوتاه اشاره کنید.

شما این عکس را می‌شناسید؛ یکی از نیروهای خدوم و زحمت کش ما. که من همیشه گفتم، آقای رامسس اصلاً مثل هلو می‌ماند. حالا یک عده‌ای آمده‌اند با یک هجمه سنگین، قصد دارند خدمات ایشان را زیر سوال ببرند. اول مدعی شدند که مدرک فرعون‌ی ایشان تقلبی است. بعد به همکاران متعهد ایشان اتهامات عجیب وارد کردند که این‌ها رمال و ساحر هستند که باعث انبساط خاطر ما شد. بعداً مشخص شد که سران فتنه دوتا برادر بودند که از جای دیگری خط می‌گرفتند. سوابق‌شان را که درآوردیم معلوم شد خودشان رانت خور بوده‌اند که ما دستشان را از بیت‌المال قطع کرده بودیم. این‌ها به جای این که آب را بریزند جایی که می‌سوزد، سعی کردند با فریب و دادن وعده‌های دروغین، اغتشاش ایجاد کنند. نهایتاً هم ۴ تا خس و خاشاک را توانستند فریب بدهند. اما ملت هشیار بود و این‌ها را رسوا کرد. آن‌ها هم برای انتقام آن حادثه ناگوار را در نیل پیش آوردند. خبر این حادثه مدت‌ها از افکار عمومی مخفی ماند. چرا این حادثه در رسانه‌ها انعکاس نیافت؟

البته ما جریان را پوشش..

من از این جوسازی‌های مسموم علیه خودم و همکاران می‌گذرم اما توهین به منافع مردم را تحمل نمی‌کنیم. خداوند و فرشتگان گوش به حلقه‌اش باید بدانند که دوره‌ی قلدری گذشته. اما اگر بخواهند باز به زورگویی‌ها ادامه بدهند و در امور داخلی امت‌ها دخالت بکنند، بدانید که دستشان را قطع می‌کنیم. ملت اجازه نمی‌دهد مشتی بزغال و گوساله سرنوشتش را تعیین کند.

خیلی متشکرم، آقای رجیم. از شرکتتان در برنامه به عبارت دیگر. ممنون از شما.

* قرارداد الست

تاریخ: ۱/۱/۱

شماره: ۱۰۸۳۷

پیوست: ندارد

صفحه یک از دو

بسمه تعالی و الخفن

ماده ۱: موضوع قرارداد: تنظیم مناسبات الهی

ماده ۲: طرفین قرارداد:

این قرارداد فی مابین پروردگار که از این به بعد هم پروردگار نامیده می شود از یک طرف و روح از طرف دیگر که از این به بعد بنده مفلوک حقیر نامیده می شود، منعقد می گردد.

ماده ۳: مدت قرارداد:

این قرارداد از ازل لغایت قیامت معتبر می باشد.
تبصره: تنها پروردگار از مدت قرارداد اطلاع دارد و بنده مفلوک حقیر فضولی بیجا نفرماید.

ماده ۴: دستمزد قرارداد:

دستمزد قرارداد بهشت برین و حور و شیر و عسل و میوه و

گریپ فروت می باشد.

ماده ۵: نحوه پرداخت:

مبلغ قرارداد طی دو قسط، طبق شرایط زیر پرداخت می گردد:
بخش گریپ فروت از مبلغ قرارداد در ابتدا به بنده و در قبال
اخذ رسید تحویل و مابقی از مبلغ قرارداد در پایان کار بعنوان
حسن انجام کار و در صورت تایید پروردگار به بنده حقیر مفلوک
پرداخت می گردد.

ماده ۶: تعهدات پروردگار:

- ۱-۶: تعیین نوع روح (اعم از جن، انسان، حیوان).
- ۲-۶: تعیین میزان سلامت (سالم، معلول، منگل، احمدی نژاد).
- ۳-۶: تعیین محل زیست (سیاره اورانوس، کره زمین، ایران)
- ۴-۶: تعیین زمان زیست (عهد بوق، عصر برنز، دوره قبل از
کشف بستنی)
- ۵-۶: تعیین خانواده (آبرومند، پولدار، خوشه بندی دهک
بخورنمیر، خانواده محترم رجبی)
- ۶-۶: تعیین ویژگی های شخصیتی و نژادی

ماده ۷: تعهدات بنده مفلوک حقیر:

- ۱-۷: دم به دقیقه پروردگار را تمجید نماید.
- ۲-۷: با توجه به ماده ۶ بپذیرد که اختیار تام در مورد اعمالش
دارد و مسوولیت کلیه تصمیمات خود را بپذیرد.
- ۳-۷: در روز قیامت بپذیرد که این قرار داد را امضا کرده است
ولو این که یادش نیاید. خلاصه از ما گفتن بود.

ماده ۸: حل اختلاف

در صورت بروز اختلاف در تفسیر این قرارداد و سایر اختلافات احتمالی طبق مقررات داوری هر طرف یک نماینده معرفی نموده و نماینده سومی به انتخاب این دو نفر تعیین و این سه نفر به قبر پدر خود خندیده‌اند. حرف آخر را پروردگار اعلام داشته که این نظر لازم الاتباع می‌باشد.

ماده ۹: تضمین قرارداد
این قرار داد زورکی می‌باشد و همینی است که هست.

ماده ۱۰: فسخ قرارداد
این قرارداد با توافق یکی از طرفین (پروردگار) تنظیم شده است و تحت هیچ شرایطی بصورت یک طرفه قابل فسخ نیست، مگر اینکه پروردگار حال کند فسخ کند.

این قرارداد در دو صفحه، در ۱۰ ماده و دو نسخه تهیه و تنظیم شده و هر دو نسخه در حکم واحد می‌باشد که نزد پروردگار می‌ماند تا در روز قیامت محض ضدحال رونماید.

مهر و امضاء پروردگار گور بابای بنده مغلوک حقیر

* برگزیده‌ی تیتراهای جراید کاینات:

- سپاه پاسداران برنده‌ی مناقصه‌ی اجرای فاز یک پل صراط.
- مرحله‌ی اول طرح مبارزه با منکرات: جمع‌آوری گسترده حوریان خیابانی.
- انگشت‌نگاری از ارواح ایرانی در ایست بازرسی جهان آخرت.
- تصویب لایحه‌ی دو فوریتی برگزاری دادگاه تجدیدنظر برای محکومان روز قیامت.
- خداوند اعلام کرد: در جهنم گناهکار سیاسی وجود ندارد.
- آخرین آلبوم اسرافیل فاقد مجوز ارشاد از کاینات است.
- جهنم به کنوانسون منع شکنجه پیوست - شیطان: ریختن قیر مذاب در ماتحت گناهکاران مصداق شکنجه نیست.
- طرح آبرسانی به برزخ به قیمت خشک شدن چشمه کوثر.
- در پاسخ به شایعات مربوط به زلزله تهران؛ خداوند: ما به راه حل‌های دیپلماتیک می‌اندیشیم، گزینه‌ی عذاب فعلا در دستور کار نیست.
- اعتراض حوریان به قانون منع جراحی واژینال و ترمیم پرده بکارت.
- جبرئیل: حضور همزمان در ستاد عذاب و سرپرستی کمیته‌ی ارسال وحی، مصداق دوشغله بودن نیست.
- طرح سهمیه‌بندی شیر و عسل بهشت از هفته آینده به اجرا در می‌آید.

- نگرانی سازمان محیط زیست از قطع صدها درخت کهنسال بهشت در پی طرح تعریض جوی‌ها.
- مسوول کمپ پناهدگان بهشت بدرفتاری با مهاجران غیر قانونی را تکذیب کرد و این سیاه‌نمایی را دسیسه استکبار جهان آخرتی دانست.
- یهودا در اعتراض به روابط فامیلی در سیستم قضایی کاینات، دست به اعتصاب غذا زد.
- مصوبه‌ی جدید مجمع تشخیص مصلحت (آیات) عظام: از این پس روحانیون متوفی مشمول سهمیه شهید برای آزمون ورود به بهشت می‌شوند.
- منکر: با نکیر اختلافی ندارم.
- در پی گسترش بازگشت مردگان بر اثر شوک - طرح تحقیق و تفحص از عزرائیل.
- با انصراف تیم بهشت از مصاف با جهنم، سه امتیاز داری پایتخت به سرخپوشان رسید.
- غلمان بهشت با تجمع در مقابل سفارت دوزخ در بهشت به سنگسار همجنس‌بازان اعتراض کردند.
- فرمانده ناجا (نیروی انتظامی جهان آخرت): با تکثیرکنندگان فیلم خصوصی زلیخا و یوسف برخورد می‌کنیم.

* بروکراسی الهی

- توی مدت جلسه کسی به من زنگ نزد؟
- خیر. البته یک عده‌ای تماس گرفته بودند ببینند عزاداری‌شان وصول شده که عرض کردم اشتباه گرفته‌اند. یک سری هم نامه هست که باید امضا کنید، گذاشتم لای کارتابل.
- این اوضاع زمین بدجوری یکنواخت شده. به نظرت چطورره محض تنوع هم که شده، منجی‌شان را نازل کنیم؟
- فکر خوبیه قربان. اتفاقا فردا هم جمعه است.
- می‌خوام یک نگاهی به صورتجلسات مربوط به آخرالزمان بندازی ببینی مشکل آیین نامه‌ای نداشته باشد.
- دارم همان‌ها را نگاه می‌کنم.
- فکر می‌کنم دیگه وقت یک تحول حسابی شده. مکررا هم بابت ظهور منجی درخواست داشتیم.
- بله قربان. طبق فایل اکسل، بعد از درخواست انقراض نسل [اینجای نوار نامفهوم است]، دومین دعای رایج مربوط به منجی است.
- اون یکی که از دست ما هم کاری ساخته نیست.
- قربان.
- چیه؟
- من چیزی بابت منجی توی صورتجلسه‌ها پیدا نمی‌کنم.
- یعنی چه؟ مگر خودمان تصویب نکردیم؟
- چه عرض کنم؟ ولی این جا هیچ چیزی ثبت نشده.

- عجب... بینم جبرئیل، اصلا تو یادته که ما همچو بخشنامه‌ای ابلاغ کرده باشیم؟
- والله. حالا که می‌فرمایید قربان، جزئیاتش خاطر من نیست. ولی لابد یک چیزی بوده.
- من هم هرچی فکر می‌کنم، یاد نمی‌آید که بابت منجی وعده‌ای داده باشم.
- پس این همه درخواست از کجا می‌آد قربان؟
- یک استعلامی بکن بین علما چی می‌گن در این مورد؟
- آن‌ها استاد می‌کنند به ماده هفت، بند سه قانون انحصار ورثه مستضعفین.
- مطمئنی؟
- بله قربان.
- منظورم ما از آن قانون یک چیز دیگه نبود؟
- خیلی گذشته قربان. من دقیقا یاد من نیست جریان چه بود. ضمنا..
- ضمنا چی؟
- گویا زبان‌شناس‌ها الان معتقدند که تاویل متن مستقل از مکونات مولف است.
- هان؟
- عرض کردم که هرطور صلاح بدانید قربان.
- عجب گرفتاری شدیم‌ها. فعلا تا معلوم بشه این قضیه از کجا آب می‌خوره، فرستادن منجی را به تعویق بندازیم بهتره. بینم سومین دعای متداول چیه؟
- روم به دیوار قربان، دیدن باسن جنیفر لویز!

* ما لعبتکانبیم و فلک لعبت باز

معرفی و نقد یک بازی مجازی

انسان، یک اینتلیجنس است که به ابر کامپیوتری پورتابل، پلاگ این شده. چشم هایش وب کم هایی هستند که اشک می ریزند. لب ها اسپیکرند که بوسه می زنند. گوش ها میکروفن اند و پوست سنسوری مشتاق نوازش. مغز یک پروسور است متصل به حافظه ای که در ضبط داده ها خیلی قابل اتکا نیست. مابقی هم مشتی ادوات مکانیکی که تعویض پذیر نیستند.

دنیا، پروجکشن یک گیم بی مزه است با پروگرامینگ معین. ما دست به مهرگان بازی زندگی، ناگزیر از حرکتیم. زمان یعنی جبر انتخاب. اگر حرکت جدید را انتخاب نکنیم، زمان حرکت قبلی را به عنوان دیفالت پیش می برد. بازی، بازی لحظه هاست. انتخاب های ما محدود به ضوابط بازی است و البته انتخاب بازی نکردن.

کمپانی ای که مدعی طراحی این بازی است دستورالعملی را برای تقویت اسکیل های بازی ارائه کرده. در این منوئل برخی حرکات امتیاز منفی و برخی امتیاز مثبت دارند که مدام اوتوسیو می شوند. امتیاز کوچک ترین حرکت توسط الگوریتم هایی ضبط می شود، اما از جان اضافه خبری نیست. باید بر حذر بود از هکرها که با نفوذ در پردازشگر مرکزی انسان، مدام در صدد تغییر فضای مجازی بازی برای تاثیر بر تصمیمات هر بازیکن اند. چه بسا پیام هایی از طرف شرکت طراح بازی، که ممکن است ویروسی باشد. بازیکنان رقیب ندارند با این همه مسیرهای انحرافی بسیاری

وجود دارد. بسیاری معتقدند رمز بازی خوب این است که به یاد داشته باشیم که این فقط یک گیم است. برخی بر این باورند که بعد از این بازی به آن‌ها که امتیاز بیشتری کسب کرده‌اند جایزه تعلق می‌گیرد. برخی دیگر گمان می‌کنند که هر شرکت‌کننده پس از گیم‌آور شدن در قالب یک کاراکتر دیگر و با امکانات متفاوت و فضای جدید، همین بازی را از سر می‌گیرد. متأسفانه امکان استفاده از تجربه‌ی کسانی که این بازی را تمام کرده‌اند وجود ندارد.

منتقدین معتقدند جزئیات بازی و جلوه‌های ویژه به غایت خوب طراحی شده، اما فضاها بیش از اندازه باورپذیرند. گرچه بازی نسبتاً یوزر فرندلی است، اما کاش طراح محترم، بازی را مجهز به دکمه‌ی اف‌وان می‌کرد. با وجود این که بازیکنان می‌توانند به حالت اسلیپ رفته و دوباره بازی را از نقطه‌ی قبل ادامه دهند، پیشنهاد می‌شود در ورژن‌های آتی از امکان پاز دادن بازی استفاده شود، چون برای بسیاری از کاربران، یک کله بازی کردن دشوار است. به کسانی که به بازی زندگی علاقه‌مندند یادآوری می‌شود که به علت نقص فنی در برنامه‌نویسی این بازی، سیستم شما ممکن است ناگهان از فضای مجازی لاگ‌اوت گشته و برای همیشه گیم‌اوور شوید.

* آلزایمر آلهوی

- شما اینجاید؟ نصفه جونم کردید که. دلمان هزار جا...
- الو، عزری، پیداشان کردم. می‌تونی ستاد جستجو را منحل کنی. به ملایک بگو نگران نباشند.
- آخه خدای من، این چه کاری بود؟ چرا بی‌خبر آخه؟
- لااقل می‌فرمودید میکایل را باهاتان می‌فرستادم.
- حالا کجا بودید تا این موقع شب؟
- نمی‌فهمم چی می‌گید. بیایید این دندان مصنوعی‌تان را بگذارید. آهان. خب گفتید کجا بودید؟
- هیات؟ آخه خدا، شما با این سن و سالتان... می‌گم با این سن و... شما که سمعکتان هم نگذاشته بودید!
- نه به جان شما. من نگران خودتانم. از دلشوره مردم. خدای نکرده یک اتفاقی اگر می‌افتاد، اگر زبانم لال مردم شما را از پشت لباس مبدل می‌شناختند. هرچی بیمارستان بود زنگ زدم تو این فاصله.
- چرا چشمتون اینقدر قرمز شده؟ نکنه باز گریه کردید؟ الهی قربون اون چشم‌های قشنگتون برم، یادتان نیست دکتر چه گفت؟
- تازه شما که خودتان هم می‌دانید این‌ها راست و دروغ را به هم می‌بافند.
- یعنی چی برایتان مهم نیست؟ یادتان نیست؟ همه‌اش هزار و چهارصد سال پیش بود که. نه آب آنقدر کم بود، نه هوا آن قدر گرم، نه سپاه دشمن آنقدر زیاد...

- اینجوریش را بیشتر دوست دارم هم شد حرف آخه؟ خودتان تاریخ را طراحی کردید، حالا می گید داستانی که مردم می گویند قشنگ تره؟

- والله من که از حرف های شما هیچ سر در نمی آورم.
- الان روضه بودید گریه کردید، حال تان خوب نیست. همین جا دراز بکشید، به این موسیقی اسرافیل گوش بدید تا من برم سطل تان را بیارم بگذارم کنار تخت..

* اعترافات حضرت یوسف

[ساعت بیست و سی. صحنه دادگاه. مردی با لباس زندان و دمپایی نارنجی به جایگاه متهم می‌رود - زوم این از مدیوم لانگ شات فضای دادگاه به چهره مرد در فورگراند]
 من امروز این جا آمده‌ام خود را بشکنم و با صدای بلند اعلام کنم که عضو نظام هستم.
 [مرد در نمای اور هد شات، تای کاغذ را باز می‌کند. سینه‌ی خود را صاف کرده و از روی کاغذ می‌خواند]

جامعه حق دارد از من پرسد چه اتفاقی افتاده که نسبت به گذشته مرزبندی پیدا کردم. البته طبیعی است که فضای انفرادی سخت است، ولی من آن جا خودم را به خدا نزدیک‌تر می‌دیدم. این طور بگویم که ما در زندان قاطی کرده‌ایم، اما قاطی زیبا و یک تغییر ناشی از یک تنبه. فضای عرفانی سلول باعث شد که من با تعمق در وجود خودم، شجاعت بیان حقیقت را پیدا کنم.

[کلوزآپ از چهره‌ی مرد - مرد که گویی مقدار زیادی کاهش وزن پیدا کرده دستی به محاسن نامرتب و موهای آشفته‌اش می‌کشد]
 و اما در مورد قرص‌هایی که گفته می‌شود که به ما خورانده‌اند تا اعتراف کنیم، من امروز نزدیک‌های صبح این شایعه را شنیدم. باید بگویم این بحث توهین به فهم مردم و بنده است. کسی که این حرف را زده طبیعی است که وقتی نظرش را از طریق بنگاه‌های خبرپراکنی مطرح می‌کند، نمی‌تواند از مبانی خودش حرف بزند. باید بگویم که ایشان هم اگر در مصر بود، اینک مشابه من فکر

می کرد.

به هر حال تاکید می کنم که رفتار بازجو ها در درون زندان بسیار خوب بود، من با بازجوییم دوست بود. او هم اهل شعور و فهم بود و باهم گفتگو و مباحثه می کردیم.

[چند فلاش دوربین همزمان توجه مرد را جلب می کند. مرد با صدای آرام تر و لرزان ادامه می دهد - تراولینگ دوربین به سمت خبرنگاران]

در جریان فریب مردم، بنده با بهره برداری از موقعیت پدرم، از اعتماد مردم سوءاستفاده کردم. ابتدا وانمود کردم که برادرانم قصد کشتن من را داشتند که این ابداع حقیقت نداشت. این جریان از طریق سفارت پرشیا طراحی شده بود که من را در چاه انداختند و فیلمی را مونتاژ کرده و در سطح وسیع پخش کردند که گویی برادرانم در این امر دست داشته اند.

مرحله دوم کودتای مخملی نفوذ به بیت فرعون و بدبین کردن مردم همیشه در صحنه مصر به بزرگان نظام و بستگان آنها بود. در راستای این عملیات، من با طرح اتهامات اخلاقی به همسر مکرمه ی عزیز مصر، سرکار خانم زلیخا، قصد تشویش اذهان عمومی و ایجاد بستری برای آشوب های بعدی را داشتم که از همین جا از این بانوی عقیفه و صبور عذرخواهی می کنم.

در خصوص خبر خشکسالی هفت ساله باید بگویم که این ماجرا یک حجمه ی تبلیغاتی سنگین بود که مطلقا واقعیت نداشت. هدف ما از رسانه ای کردن این مساله این بود که مردم را ترغیب کنیم گندم های ما را به قیمت زیاد بخرند. این یک خیال خامی بود که فکر می کردیم این طوری می توانیم از نظام و مقام معظم فرعون انتقام بگیریم. در واقع گاوهای چاق، اسم رمز کودتا و تمرین کشاندن مردم به خیابان ها بود.

[مکث - موسیقی متن]

اگر تدبیر و تیزهوشی مقام معظم فرعونى نبود دیگر اثرى از تمدن مصر باقى نمى ماند. براى همین من از رهبر معظم مصر که اقتدار و امنیت نظام فرعونى در سایه رهبرى داهیانه‌ی ایشان تضمین شده، مى خواهم که رفتار ساختارشکن من را ببخشاید و میدانى فراهم کند که با آغوش نظام باز گردم.

[فلاش فوروارد - فضای زندان. یوسف از خواب مى پرد. با تحیر به

اطراف نگاه مى کند. این بار خودش هم تعبیر خوابش را نمى داند - فید

اوت - تیتراژ پایانی]

* شوخی آبکی

- روز به خیر. می‌توانم با جناب عزرائیل صحبت کنم؟
- خودم هستم.
- من از دفتر کائنات تماس می‌گیرم. آقای پروردگار پشت خط هستند.
- اتفاقی افتاده خانم؟
- گوشی حضورتان.
- [آهنگ ای لشکر صاحب زمان]
- الو عزرائیل.
- الو سلام قربان. با بنده اوامری داشتید؟
- یک مشکلی پیش آمده.
- باور فرمایید دستور دادم همه جا را دوباره بگردند. ولی انگار آب شده رفته تو زمین.
- کی را می‌گی؟
- خضر را مگه نمی‌فرمایید؟
- نه. آن را نمی‌گم.
- پس چی قربان؟
- داشتم به صورت وضعیت سال قبل نگاه می‌کردم. یک بابایی را دیدم که ۹۵۰ سال عمر کرده. به نظرم اشتباه تایپی می‌آید.
- نه آقا. اسرافیل دستور دادند ما هم اطاعت کردیم.
- یعنی چه؟ مگر من نگفته بودم آدمیزاد حداکثر ۱۰۰ - ۱۲۰؟
- راستش بین خودمان بماند قربان. آقای اسرافیل خواسته با این

بنده خدا یک شوخی ای بکند، گفته به اش که قراره دنیا را آب بگیرد. این آقا هم جدی می گیرد خبر را به همه می دهد بعد خودش هم شروع می کند به ساختن کشتی. خلاصه اسرافیل هم می بیند که اوضاع خیط شد، می ترسد که یارو اگر بمیرد بیاد پیش شما شکایت. حالا هرطوری شما دستور بدهید.

- که این طور. واسه من سرخود پیغام می برد. کاری سرش می آرم بره بوق بزنه. به اسرافیل بگو بیاد حسابش را تا این جا تسویه کنه. از فردا جبرئیل به جاش می رود کمیته ی ابلاغ وحی.

- چشم آقا.. اگر امر دیگه ای نیست..

- چرا، باید این گندی هم که زده را هم یک جوری جمع کنیم. نمی خواهم آتو بدیم دست شیطان. یک تحقیقی بکن بین اگر بخواهیم دنیا را آب بگیرد حدودا چند ریشتر لازم داریم؟ مفهومی؟

* سرزمین اهرام

- به سرزمین مقدس خوش آمدید. تمنا می‌کنم کفش‌تان را در آورید و هر جا راحت ترید بنشینید.

- چی؟

- بنده به عنوان نماینده‌ی تام‌الختیار پروردگار، مفتخرم به شما اطلاع بدهم که ما سوابق جنابعالی را بررسی کردیم و به نظرمان شما شرایط لازم برای مسوولیت ما را دارید.

- بله؟

- بله! اجازه بدهید اول فعالیت‌های شرکت آیین‌گستر را به شما توضیح بدهم. با توجه به رشد روزافزون تجارت تنولوژیک، شرکت ما تصمیم گرفت یک نمایندگی در مصر تاسیس کند. آمار نشان می‌دهند که استقبال خیلی بالا خواهد بود.

- متوجه نمی‌شوم.

- عرض می‌کنم. بیزینس شرکت ما این امکان را برای مشتریان فراهم می‌کند تا با سرمایه‌گذاری کم، عضو نت ورک مومنین بشوند و به رویاهایشان برسند. در ازای آن علاوه بر ثواب، مشتریان را از عقل و شک و دردهای آن بی‌نیاز می‌کند. افزون بر این مشتریان می‌توانند از مزایایی نظیر ویلا و باغ و فرندز میکینگ با حوریان در جهان آخرت هم بهره‌مند بگردند. بین خودمان بماند ولی افراد مشهوری نظیر عادل فردوسی‌پور، فاتره هاشمی، و جانی دپ نیز جزو اکتیو ممبرهای شبکه هستند.

- از من چی می‌خوای؟

- سوال بسیار به جایی است. وظیفه‌ی شما در یک کلمه مارکتینگ است. شما به عنوان لیدر، موظفید لیست پتانسیلی را مشخص کرده و با ترکینگ مداوم، آن‌ها را به عنوان ساپورتر جذب نمایید. فالو کردن ممکن است کمی زمان بر باشد و بعضا با آجکشن افراد بدبین مواجه شود اما یک بالاسری موفق می‌تواند با دیسپلین خوب، کیس‌های زیادی جذب کند.

- هان؟

- یک لحظه من یک تلفن ضروری دارم؛ برمی‌گردم خدمتتان. الو؟ الو... بین خدایا آنتن نمی‌دی. برو یک جایی که پشت ابر نباشه. آهان خوب شد. آقا این یارو که گفتی پرزنت کنم کلا کُره. گوشش سنگینه، چیه؟ می‌گم از بیخ کُره! نظرت چیه این بنده خدا را بذاریم تو پراسپکت؟ یکی را می‌شناسم قبلا خیلی خرس می‌رفته ولی الان افتاده به چوپانی. جان می‌دهد برای این کار. داداشش را می‌کنیم سرشاخه. آباریکلا خودشه. لکنت زبان دارد که دارد، کر که نیست. الو؟ آنتن نمی‌دهی باز... آهای عمو. اوی، با تو ام. کار تعطیله، شما هم بفرما خانه‌تان. بفرما.

- چی؟

* جلسه‌ی انبیا و مریبان

- تمنا می‌کنم بفرمایید.
- عرض کنم جناب یعقوب خان... اشکالی ندارد من شما را آقا یعقوب صدا کنم که؟
- می‌گفتم؛ واقعیت این است که ما کمی از خود جنابعالی گله داریم. بالاخره هر چی نباشه، ما به شکلی همکار هستیم. حتما شنیدید که می‌گویند معلمی شغل انبیاست. سوای این یازده تا از آقا زاده‌های شما توی این مدرسه درس می‌خوانند. ما انتظار داریم که والدین بیشتر با مدرسه در ارتباط باشند و از اوضاع فرزندانشان...
- بله متوجه هستم. حتما با این تورم کفر و نفاق توی کنعان، باید کلی کار روی سرتان ریخته باشد.
- نه ابداء. هیچ جای نگرانی نیست. اتفاقا فرزند کوچک شما، سوای این که گاهی سر کلاس‌ها چرت می‌زند، شاگرد درس خوان و سربه‌زیری است. گرچه کمی بیش از حد به ظاهر خودش می‌رسد که برای یک پسر بچه‌ای به این سن و سال قدری عجیب است. نگرانی من بابت بقیه پسرهاست. همین طور که الان هم شما فقط سراغ آقا یوسف را گرفتید، من احساس می‌کنم خدای ناکرده تو منزل هم بقیه بچه‌ها قدری احساس بی‌توجهی بکنند.
- نه خیر، چیز خاصی نگفتند ولی واقعیت این است که رفتارشان در مدرسه خیلی مناسب نیست. خصوصا با توجه به شأن جنابعالی. هرچه باشد شما قرار است مردم را هدایت کنید. من پیشنهاد می‌کنم این کار را از منزل و فرزندان خودتان آغاز کنید.

- ببینید آقا زاده‌های جنابعالی مداوما با بچه‌های دیگر دعوا می‌کنند. اخیرا چند تا از بچه‌ها را تو چاله پشت مدرسه انداخته‌اند. چند روز پیش هم یک بچه گربه را کشته بودند و خونس را ریخته بودند روی لباس همکلاس‌هاشان. هروقت هم من باهاشان صحبت می‌کنم، بهانه‌های خلاف واقع می‌آورند.

- ببخشید که من مخالفت می‌کنم اما به هیچ عنوان روش‌های تنبیهی را توصیه نمی‌کنیم. این جزوه را مطالعه بفرمایید، متدهای انضباطی خیلی خوبی را پیشنهاد می‌دهد.

- ضمنا آقا یعقوب. تا یادم نرفته من یک بروشوری هم لای آن جزوه گذاشتم که راه‌هایی برای پیشگیری بارداری ناخواسته را معرفی می‌کند. بد نیست مطالعه کنید!

* بسط ضرب المثل های نبوی

واکنش پیامبران وقتی جبرئیل خبر انتخاب امام زمان به عنوان
منجی عالم بشریت را به آن ها داد:

خضر: مرگ من؟

یوسف: خواب دیدی خیر باشه.

موسی: زبانم لال خبر قطعی؟

صالح: شتر ما از کرگی دم نداشت.

یعقوب: کور، کور... موسی بقیه اش چی بود؟

موسی: عصاکش کور دگر.

عیسی: نه موسی. منظور یعقوب اونیه که کور از خدا چی
می خواست، دو چشم بینا.

آدم: حالا طرف آدم حسابیه؟

نوح: آب که سر بالا بره..

داود: قورباغه هم ابوعطا می خواند.

عیسی: این که دهنش بوی شیر می ده.

یونس: آره ولی خوب از آب گل آلود ماهی گرفت.

آدم: شیطونه میگه...

موسی: زبانت را گاز بگیر.

ابراهیم: خشت اول چون نهد معمار کج، تا...

جبرئیل: بین ابی جان. مسابقه ضرب المثل نیست که. لا اقل یک

چیزی بگو ربط داشته باشه!

* اطلاعیه‌ی ۱۱۵ سازمان سنجش

به علت افزایش روزافزون تعداد مردگان، سازمان سنجش اعمال انسان‌ها تصمیم گرفته است آزمون شب اول قبر را به صورت کتبی و چهارگزینه‌ای و طی دو مرحله برگزار کند. این آزمون در ۷۰۰۰ سال به وقت دنیای فانی (معادل سه سوت الهی) برگزار می‌شود.

۱. مفاد آزمون عبارت است از معارف اسلامی ۱ (ضریب ۲)، توضیح المسایل (ضریب ۱۰۸*۵)، وصیت‌نامه‌ی سیاسی الهی حضرت امام (ضریب ۳)، عربی (ضریب ۲)، قرآن (اختیاری).

۲. داوطلبان کد هفت رقمی مرجع تقلید خویش را از جدول ضمیمه‌ی ۳ پیدا کرده و در بند ب پاسخنامه پر کنند. لازم به تاکید است که کلید سوالات بر اساس این کد تغییر می‌کند.

۳. متوفیان در گورهای دسته جمعی لازم است سکوت را رعایت نمایند. بدیهی است که هرگونه گفتگو در فضای قبر به منزله‌ی تقلب محسوب شده و با متخلفان به شدت برخورد می‌شود.

۴. شهیدان عزیز در صورت به همراه داشتن گواهی از بنیاد شهید، از انجام امتحان معاف هستند.

۵. متوفیان صغیر، می‌باید تا فوت والدین خویش صبر کنند تا مراحل معافیت آن‌ها از آزمون انجام شود. برای سرگرمی این دسته از داوطلبان، سوسک و کرم در فضای قبر تعبیه

شده است.

۶. متعاقب تعطیلی انتشارات سازمان در ۱۴۰۰ سال پیش، توصیه می‌شود داوطلبان به رساله‌های کمک آموزشی شعب این سازمان در بیوت مراجع مراجعه نمایند.

۷. پذیرفته‌شدگان مرحله‌ی نخست، می‌باید فرم آنلاین آزمون مصاحبه (آ ت) را پر کرده و در موعد مقرر خود با به ستادهای نکیر و منکر معرفی نمایند.

۸. با توجه به اعتراض گسترده‌ی اقلیت‌های دینی، تلاوت اشهد توسط نزدیکان متوفی در گوش وی مصداق تقلب محسوب می‌شود و اظهارات متوفی در این مدت کان لم یکن محسوب می‌شود.

۹. متوفیانی که در شب جمعه به جهان آخرت مراجعه می‌کنند، به علت تعطیلی سازمان، گور به گور شده محسوب می‌شوند و بایست منتظر ساعات اداری روز بعد بمانند.

۱۰. کارنامه داوطلبان در روز قیامت توزیع خواهد شد. داوطلبانی که کارنامه‌شان در دست چپ قرار دارد می‌توانند شانس خود را در بخش اضافه ظرفیت (شفاعت) نیز امتحان کنند.

در ضمن، چیزی به نام آزمون ویژه‌ی روحانیت وجود ندارد؛ لطفاً خطوط سازمان را اشغال نفرمایید.

* هبوط

- او هووی آدم، سیب می زنی، قوت داره؟
- سیب نمی خوام.
- بخور خوشمزه است.
- سیب نمی خوام.
- ویتامین داره ها.
- سیب نمی خوام.
- قوی می شی.
- سیب نمی خوام.
- خفن می شی.
- سیب نمی خوام.
- پولدار می شی.
- سیب نمی خوام.
- بزن، خدا خوشحال می شه.
- سیب نمی خوام.
- بعدشم یک سیگار آتیش می کنیم و...
- سیب نمی خوام.
- یه حوری جیگر برات تور می کنم.
- سیب نمی خوام.
- بزن بابا به هیشکی نمی گم.
- سیب نمی خوام.
- سیبه دیگه. زهرمار که نیست.

سیب نمی خوام.

- عجب خریه.

- سیب نمی خوام.

- او هو ی حوا. یک سیب بزن برا اضافه وزنت خوبه.

- راس می گی؟

* روز واقعه

پایگاه اطلاع رسانی چیزنا: هر فرشته یک خبرنگار

سرویس حوادث

تاریخ انتشار: ۰۲/۲۱ ق.ق (قبل از قیامت)

کد خبر: ۹۰۰۱-۶۵

چیزنا: در پی محرز شدن علایم آخرالزمان، نیروهای کاینات به حالت آماده باش در آمدند.

به گزارش خبرگزاری ملکوت نیوز، کارشناسان کاینات قرائنی را در منطقه‌ی کره‌ی زمین شناسایی کرده‌اند که حکایت از قریب الوقوع بودن آپوکالیپس دارد. این علایم شامل گسترش جنگ و ناامنی، افزایش فساد اخلاقی، متروک شدن عبادتگاه‌ها، مرگ و میر ناگهانی، حکومت اسگلان، ازدیاد همجنس‌گرایی و شبیه شدن دختران به پسران و پسران به اواخواهران و اواخواهران به هاشمی رفسنجانی می‌باشد. متعاقب این گزارشات خداوند نیروهای غیبی خود را به حالت آماده باش کامل در آورد.

گفتنی است که تجارب آخرالزمان در سیارات دیگر، عموماً همراه با خاموش شدن نزدیک‌ترین ستاره، زمین لرزه‌های خرکی و کله پا شدن کوه‌ها بوده که موجب کشته شدن همه ساکنین شده است. به منظور تسهیل این روند و نظم دهی به فرایند مرگ

انسان‌ها، گروهان مشترک ملایک تشکیل شد. به گفته‌ی سخنگوی عرش اعلیٰ آقای گابریل، برای پرهیز از تجربه‌های تلخ گذشته ستاد قیامت سه، تاکنون چهار گردهمایی تخصصی با حضور فرماندهان نیروهای ویژه تحت امر خود برگزار کرده که در مورد تامین امنیت ارواح بحث و تبادل نظر کنند.

در اطلاعیه این ستاد با یادآوری این نکته که مرگ شتری است که در خانه همه می‌خواهد، از بندگان خواسته شده با حفظ آرامش از رفتن به سمت فضاهای باز مجاور سکونت گاه خود پرهیز کرده و اشهد خویش را بگویند. از مردگان نیز درخواست شده با رعایت نظم در صفوف مشخص شده منتظر بمانند تا شماره پرونده‌شان توسط واحدهای عملیات بازپرسی اعلان شود. به گفته منابع آگاه، برای تسریع مراحل تشکیل پرونده و تفهیم اتهام بندگان، ۸۰۰۰ پایگاه سیار نکیر و منکر در نزدیک‌ترین اقمار زمین مستقر خواهند شد.

گزارش‌ها از حوادث آخرالزمانی کرات دیگر حکایت از آن دارد که این اتفاق بزرگ همواره موجب سوءاستفاده عده قلیلی از عناصر سودجو و پیروز شده که با تلاش برای زنده ماندن، نظم عمومی را مختل می‌کنند. به همین جهت ستاد قیامت سه، مسوولیت امنیت کره زمین را به قرارگاه ثامن الحجج سپاه پاسداران واگذار کرده است. برای مقابله با هرگونه حادثه احتمالی این قرارگاه مسوول است با استقرار در مناطق پرازدحام، فرایند عزیمت جمعی به دیار باقی را تسهیل بخشد و دهان آشوب گرانی را که در برابر مرگ مقاومت می‌کنند، آسفالت نماید. لازم به ذکر است که این نیروها با آمادگی کامل و مجهز به امکانات نوین ساماندهی، نظیر گاز روضه (اشک آور سابق) و باتوم الهی می‌باشند.

به نقل از پایگاه خبرنگاران کاینات، واحدهای اعزامی بسیج شیاطین از مقر دوزخ برای جلوگیری از اطفاء حریق در ۴۶۰ نقطه‌ی استراتژیک جهان مستقر خواهند شد. همچنین واحد شبانه

روزی اورژانس آخرت به منظور امداد نرسانی و تسهیل جان دادن مجروحان همکاری لازم با عزرائیل را به عمل خواهند آورد. به گفته‌ی یک منبع آگاه و فهیم که نخواست نامش فاش شود، مرکز کنترل ترافیک در این روز به صورت اضطراری در حالت آماده باش است تا در صورت مسدود شدن شریان‌های برزخ، اقدامات لازم را به عمل آورد. واحد مهندسی این مرکز در نظر دارد تا با فناوری بومی و دانش متخصصان خود، فاز نخست طرح پل صراط سه را برای روانسازی حرکت ارواح به بهره‌برداری برساند. وی تاکید کرد که نمی‌تواند در این مرحله جزئیات این عملیات را فاش کند.

از دیگر تدابیر اتخاذ شده برای تسریع مراحل بررسی پرونده‌ها، می‌توان به تهیه مقدمات لایحه افزایش سن تکلیف آقایان از ۱۵ به ۳۵ و خانم‌ها از ۹ به ۹ سال و ۲ ماه اشاره کرد. ضمناً به موجب همین لایحه علاوه بر شهدا، روحانیت عزیز نیز مشمول تشریفات قضایی نشده و مستقیماً به شاخه‌ی غلمان بهشت، ارجاع خواهند شد. انتهای خبر

خبرهای مرتبط:

تاسیس ۳۰۰۰۰ واحد اسکان موقت برای ارواح آواره.
سیستم تشکیل پرونده‌ی قیامت، دیجیتالی می‌شود.
استقرار گشت‌های ارشاد برای جمع‌آوری ارواح خبیثه.

پربازدیدترین خبرها:

زلیخا: انجام عمل زیبایی پروتز سینه شایعه است.
نماینده ارواح در جهنم خواهان محو برزخ از صفحه روزگار شد.

قطع ارتباط جبرئیل به علت آنتن دهی ضعیف - همراه اول

باید پاسخگو باشد.
قرارداد ملیونی یوسف برای تبلیغ ژیلت.
لغو مجوز کنسرت حضرت داود.
حضرت سلیمان اتهام دوپینگ را رد کرد.

* دیوانه ای از قفس پرید

- آی کاکلی. جدیدی؟ ندیده بودمت.
 - برای چه آورده اندت این جا؟
 - راسته که می خواستی خودکشی کنی؟
 - شنیدم خودت را از طبقه ششم بیمارستان پرت کردی پایین.
 - نمی خوای حرف بزنی؟
 - خجالت نکش. این جا همه عین خودت اند. عیب که نیست،
 بیماریه.

- خود من اسکیزوفرنیک ام. توهم شنیداری دارم. صداهایی
 می شنوم. فکر می کنم یک آدمی باهام حرف میزنه. مدتی قرص
 می خورم.
 - اون سگه را بین اون کنج. گراندیوزیتی داره. هیچی اش نبوده.
 یک شب خوابیده، صبح که پاشده مریض شده. فکر می کنه سیصد
 سال خوابیده.

- البته بعضیا هم این جا خیلی قابل اعتماد نیستند. خروسه را
 می بینی که پرهاش را رنگ رنگی کرده؟ خاطرخواه یک مرغ دیگه
 می شود، زنش را می کشد. بعد که لو می رود خودش را می زند به
 دیوانگی. مدعیه که سیمرغه!

- خلاصه اولش سخته کفتر جون ولی کم کم..
 - اوه، حالا چرا عصبانی می شی؟
 - من از کجا باید می دانستم که تو خاک رس هستی؟
 - بگذار ولی خیالت را تخت کنم که اگر بخوای به دکترای

این جا هم همه اش بگی که یکی بهت فوت کرده و بعد یهو این شکلی شدی، حالا حالاها همین جا ماندگاری. ضمنا با این پر و بالی که تو داری، از ده طبقه بالاتر هم که خودت را پرت کنی، هیچی ات نمی شه.

- به من مربوطی نیست، ولی شاید راه بهتر برای خودکشی این باشه که بری پیش آن حلزونی که صبح بردند اتاق شوک. طرف پارانوئیده، فکر می کنه گرگه. اگر نفهمه که تو خاکی، سه سوت دخلت را در می آره.

- آه باز این صدای لعنتی. بین سلیمان، به تو هیچ ربطی نداره من به این کبوتر چی می گم. دست از سرم بردار. تو فقط توهمی.

* اقون قدسی

- به به، چه نی نی تپل مپلی هم هست. دخمله یا پسره؟ الهی. نگاش کن موش موشک را. قربونش برم. ملوسک. آخی... چه چشم‌هایی داره بلا. به خاله نگاه کن. به خاله نگاه کن. ای جان. جیگرت را بخورم که تو مموشی اینقدر نازی. آدم می‌خواد قورتش بده اینو. عزیزم. چه اخمی هم کرده ناقلا. ای شیطان. اقون بگو. بگو خاله. بگو خا... له.

- بسه دیگه. چقدر زر می‌زنه. خفه خون بگیر یک دقیقه بین چی بهت می‌گم. آقا جان، می‌میری؛ قیامت می‌شه، کونت پاره‌اس! پر رو می‌گه دختره یا پسره. شیطان می‌گه... استغفرالله. مگه شوخی دارم باهات؟ خاله و زهر مار. حفته همینجا بشاشم تو بغلت که دیگه از این لوده‌بازی‌ها در نیاری. اعصاب برام نداشتی بعد می‌گه اخم کرده. الاغ! زبون حالت نیست انگار. دارم بهت می‌گم من پیامبر خدام. تو لپ من را می‌خوای بکشی؟ تو گه می‌خوری لپ من را بکشی. می‌دونی من کی‌ام؟ می‌دونم بابام کیه؟ تو قورت می‌دی من را؟ قیامت بیاد کونت پاره‌اس.

* آگهی

آغاز ثبت نام دوره‌ی آموزشی تخصصی معماری، طراحی داخلی، تری دی مکس، نورپردازی، دکوراسیون پیشرفته، زیر نظر اساتید مجرب. در پایان به هنرجویان گواهینامه‌ی معتبر ارائه می‌شود. با مدیریت جدید گروه آرشیکت ابی و اسی خلیلی

صاحب عکس زیر مشهور به خضر مدتی است ناپدید شده است. کسانی که اطلاعی از نامبرده دارند، به نشانی ذیل اطلاع دهند و ۵۰ سال عمر اضافه به عنوان مژدگانی دریافت نماید. با تشکر، عزرائیل

قصه‌ی مرگ تو را ناگه شنیدن زود بود
در عزایت جامعه اندرتن دریدن زود بود
روزگار حسرت و شعر غم انگیز رسید
گریه کن جان برادر به تو پاییز رسید
با دلی آکنده از اندوه در گذشت جانسوز مرحوم مغفور
خلدآشیان یوسف کنعان را به اطلاع بستگان و آشنایان می‌رساند.
به همین مناسبت مراسم یادبود این جوان ناکام در روضه الفراعنه
نرسیده به هرم خئوپس برگزار می‌گردد. حضور سروران گرامی
موجب شادی روح آن مرحوم و تسلی خاطر بازماندگان خواهد
بود.

از طرف پدر داغدار و برادران مصیبت دیده و خانواده‌های
محترم رجبی، کنعان و سایر بستگان

جناب آقای شیطان رجیم،
پیروزی شایسته و غرورآفرین جنابعالی و کسب مدال برنز
مسابقات دروغ را به شما تبریک گفته. با همت و پشتکار جنابعالی،
نزدیک شدن به رکورد مدعی دیرینه‌ی مسابقات، جهان پهلوان
احمدی‌نژاد، در رقابت‌های آتی دست نیافتنی نخواهد بود. توفیق
روزافزون شما را از کس خاصی مسالت نمی‌داریم.

دوره‌ی فشرده‌ی آموزش پیشرفته‌ی زبان حیوانات با استفاده
از متد «آ اف یو» در هجده جلسه؛ تضمینی. دیسکاشن، محاوره،
استریت تاک، اصطلاحات جفت‌گیری. info@soleiman.org

توجه: یک نفر شتر کاسکوی طلایی به نام «فی فی» گم شده
است. از یابنده تقاضا می‌شود به saleh_cool2008@yahoo.com
ایمیل زده و مژدگانی دریافت نماید.

تور رویایی با کشتی مجلل استار کروز ویژه نوروز. ۴ شب اقامت
در باشکوه‌ترین کشتی تفریحی آسیا پاسیفیک به همراه صبحانه.
بازدید رایگان از اولین باغ وحش شناور با همراهی راهنمای محلی
مدارک لازم: اصل پاسپورت + ۳ قطعه نقاشی پرتره رنگی زمینه
سفید + گواهی کتبی ایمان به خدای یگانه.

* رفقای خوب

- به به به. اوس ابراهیم. چی شده از این ورا؟
- رد می شدم گفتم یک حالی پرسم.
- بفرما تو. این جا بده. سابقا روزی پنج بار سر می زدی به ما.
- سرم شلوغ شده الان خدایا.
- کاسبی چطوره؟
- راستش آن روزی که قرار بود من را بنذازدم تو آتش، که جنابعالی، سرتان شلوغ بود تشریف نیاوردید. به هر حال، این شیطان رجیم آمد و خلاصه ما را از مهلکه نجات داد و ما هم...
- ای بابا. باز که داری به قدیما گریز می زنی. بهت گفته بودم که اگر بنذازدمت، خودم خنکش می کنم.
- بگذریم، مخلص کلام از آن روز با شیطان شریک شدیم زدیم تو بیزینس. بدک نیست اوضاع. خودش هم بچه‌ی خوبیه. شما زیادی شلوغش می کردی. یک اخلاق‌های بدی دارد ولی به اون جوری‌ها هم نیست بیچاره. بعد از آن همه بدی که من در حقش کرده بودم و آن همه سنگی که بهش زده بودم، هیچ وقت به روم نیاورد.
- نشناختی اش ابی جان. این یک مارموزیه که.. حالا نمی‌خواهم غیبت بشه. خانمت چطوره راستی؟ بچه‌دار شدی؟
- اون را طلاق دادم رفت. آزاد. زن و بچه آقا دردسره... کجا می‌ری؟
- هیچی برم غذا داغ کنم دور هم بزنیم.

- نه. به جان ابی بی خیال. می‌افتی تو زحمت.
 - چه زحمتی؟ اتفاقاً ظهر همان خوراک چهار مرغ داشتیم که تو دوست داشتی.
 - بیا یک دقیقه بشین بارالاها، که من باید زود برم. راستش آمده بودم در مورد چیز دیگری صحبت کنم.
 - گوشم با شماست.
 - خاطرت هست آن موقعی که باهم کار می‌کردیم، یک خونه‌ای گفתי کترات برات ساختم. دیدم خیلی وقته خالی افتاده، گفتم شاید سر نزدی خبر نداری. ولی آن منطقه خیلی آباد شده الان. کلی شلوغ شده و مدام توریست می‌آد. گفتم اگر بخوای برات بگویم یک برجی بسازم شریکی. زمین از شما، سرمایه هم از ما. باقی‌اش هم با هم کنار می‌آیم. هان؟ چی می‌گی؟
 - دلت خوشه آق ابراهیم. آن را که این ملاها گفتند افتاده تو طرح. به زور از چنگم درآوردند. همین آسمان هفتم که فعلاً ساکن‌ام، مستاجر ولی فقیه‌ام. اخیراً هم گیر داده که باهاس تخلیه کنی. بینم آقا ابراهیم، این شیطان هنوز از دست ما دلخوره؟ به نظرت کاری چیزی تو دست و بالش هست برای من؟

* شوخی ملکوتی

- عجب آدمیه!
- چی چی را خودت را اذیت نکن؟
- مگه من بدش را می خواستم؟
- بشکنه این دست که نمک نداره.
- یک بار که داشتند می انداختندش تو آتش هم رفتم به اش کمک کنم، فحش داد.
- حالا نامرد سنگ می زنه.
- به درک. برو پیش همان خدایی که اسگلت کرده، با آن فرشته های دهاتی اش هی به ریشت بخندند.
- من این جماعت را می شناسم. از این که پشت سر من حرف می زنند شاکی نیستم. من خودم حریفم. ولی اینکه با رفیق شان این طوری می کنند خیلی زور داره.
- ساده گیر آورده اند. نامردا. مگه همین بدبخت با بچه اش عملگی خونه ات را نکرد که حالا این طوری سرکارش می گذاری؟
- این شوخیه؟ این شوخیه که به یکی بگی برو بچه ات را بکش کلی ثواب داره؟ این بدبخت هم باور کرده.
- هرچه به اش می گم این ها دروغ سیزدهه، شوخی کائناتیه، خواسته اند سر کارت بگذارند؛ اصلا گوش نمی ده که.
- حالا سنگ پرت می کنی؟ به من چه اصلا؟ دندم نرم دلم براش نسوزه. گفتم این نامردا گیرش آوردند، نذارم سنگ رو یخ بشه. اون موقعی که سکه یک پول شدی می فهمی. این جماعت کارشان

اینه. دورِ هم می‌نشینند ببینند طرف چقدر هالوئه. حتا اگر شده چاقوی کند بهت می‌دهند، ببینند تا کجا اسگل شدی. آخرش هم برای اینکه لوده‌بازی شان به شان بچسبد، خری، گوسفندی چیزی می‌فرستند که حسابی لج طرف را در آورند. بعد هم هی فیلم‌اش را می‌گذارند و هرهر می‌خندند.

* پرافتولوژی

مرکز بهداشت انبیاء، با هزاران سال تجربه ارزنده، دارای گواهینامه‌ی بکن بائر از آلمان، ارایه دهنده‌ی خدمات درمانی به مشاهیر عالم نبوت:

خدمات پزشکی قانونی - حضرت هابیل

آب درمانی - حضرت نوح

سوانح و سوختگی - حضرت ابراهیم

توانبخشی - حضرت سلیمان

عمل تغییر جنسیت - حضرت لوط

مشاوره اختلال دپرشن - حضرت یعقوت

جراحی زیبایی و کاشت مو - حضرت یوسف

گفتار درمانی - حضرت موسی

درمان ناباروری و کاشت جنین - حضرت مریم

دوره‌ی کارآموزی چشم پزشکی - حضرت عیسی

مشاوره‌ی پزشکی آکوا فویا - حضرت یونس

مراقبت‌های ویژه از سالمندان - حضرت خضر

* قصص النبیاء

- الو سلام علیکم.
- آا.
- الو؟
- آگاگاگوگو.
- عیسی؟ تویی؟
- گوگو یه یه یه
- بین کوچولو، من جبرئلم. یک پیغام مهم دارم.
- گی گی.
- ای بابا، این جوری به تو حرف زدن یاد داد؟ یک کار ساده هم نمیشه به این اسرافیل سپرد. هنوز یک هفته نشده، زبون یادش رفت این بچه... آهای کوچولو، گوشی را می دی به مامانی؟
- آئی چا چا.
- آفرین پسر خوب. گوشی؛ بده؛ ماما.
- ها ها ها. گوشی؛ ماما؛ بی ماما.
- الو؟ عیسی؟
- خوب سرکار رفتی ها عمو جی.
- ا، این بچه بازی ها چیه؟ مگه بهت نمی گم پیغام مهم دارم.
- هزار بار به این خدا گفتم کار را نباید دست بچه سپرد.
- دعوا نکن عمو. خواستم شوخی کنم فقط!
- مسخره بازی که نیست. هر دفعه یک بساطی. اون دفعه هی وسط وحی میگه جیش دارم، جیش دارم. حالا هم گاگاگوگو

می کنه واسه من.

- حالا که اینطور شد به عمو اسی میگم چی گفتی پشت سرش.

- به درک. هرچی می خوای برو بگو.

- به درک. هرچی می خوای برو بگو.

- ادای من را در میاری؟

- ادای من را در میاری؟

- ببین بچه، راه دوره. داره پول میفته.

- ببین بچه، راه دوره. داره پول میفته.

- بسه عیسی، کار مهم دارم.

- بسه عیسی کار مهم دارم.

- خیلی خب؛ ببخشید. اوقاتم تلخ بود الکی سرت داد زدم.

خوب شد حالا؟

- دیگه دعوا نمیکنی؟

- نه. دعوات نمیکنم.

- قول؟

- قول. حالا پیغام را بهت بگم؟

- آره، ولی یه دقه صبر کن من برم جیش کنم پیام.

* ده فرمان

- هان، ای فرزند عمران. اینک، بر فراز کوه سینای، این لوح مقدس از پروردگارت بستان. به نزد قومت شتاب و آنان را به طاعت ما هش دار. همانا رستگاری با آنان است که این دهگانه فرامین آویزه‌ی گوش و آمیزه‌ی هوش خود دارند.
- بارالها، این امانت سنگین را...
- یادم تو را فراموش.
- چی؟ یادم.
- هاها
- یادم. آقا قبول نیست.
- خیلی هم قبوله. من زودتر گفتم.
- خیلی نامردی خدایا. این همه دنگ و فنگ و لوح و فرشته و ستاره و نورپردازی و اینا را... اصلنا خیلی نامردی.
- جر زن موسی. باختی باید برقصی.
- من نگفتم می رقصم.
- جر زن موسی. فیلمش هست. می‌خوای اجزای بدنت هم شهادت بدهند؟
- خیلی نامردی خدا. عمرا اگر دیگر برات پیام بردم. همین کارها را می‌کنی ملت گوساله می‌پرستند.
- موسی باید، چی؟ برقصه!
- به جاش یک شب فری کثافت مهمون من، قبوله؟
- موسی باید چی؟

- «اطاعت من هش دار» هم غلطه. تازه ادعاش هم می شه.
- موسی باید؟
- خیلی خب حالا. این فرشته های دهن لق را بگو برن ردکارشان.
- دیگه اوامر آقا موسای خجالتی؟ چه قری بیاد تو باسن. ای جان.
- این پس چرا نمی ره؟
- اسرافیل می خواد آهنگش را بزنه خب. یک بندری هم تمرین کرده برات مشتی. مگه نه دی جی اسی؟
- رو چشمم آقا. می خوایم امشب با اجازه بترکونیم. دست ها بالا. مومومو سوختم مو برشتم ...

* داستان اسباب بازی‌ها

دیگر نمی‌دانستم چه کار باید بکنم. از یک طرف می‌دیدم که از آن همه نگرانی و آن عذابی که از تنهایی می‌کشید، خبری نیست؛ ولی از طرف دیگر نمی‌توانستم بپذیرم که این گونه خود را فریب بدهد. گرچه نمی‌خواستم بینم که ذره ذره آب می‌شود، ولی این که این گونه خودش را گول بزند هم برایم قابل باور نبود. حیف از آن همه خلاقیت و آن همه هوش که ریخت پای یک بازی عبث. بقیه فرشتگان که برایشان مهم نبوده و نیست. هیچ وقت واقعا دوستش نداشتند. ولی ارتباط ما همیشه خاص بود. یک رابطه‌ی خشک بین خدا و یک فرشته معمولی نبود. من تحسینش می‌کردم، می‌ستودمش و می‌پرستیدمش. و او این را می‌دانست. تا آن تنهایی دردناک روحش را تسخیر کرد؛ و آن روز لعنتی رسید.

آن روز بعد از مدت‌ها دیدم که خوشحال است. با شوق و ذوق همه را جمع کرد که می‌خواهم سورپریزتان کنم. همه جمع شدیم و خدا با شعف فراوان آن دوتا عروسک کوچک را به مان نشان داد. معلوم شد آن شش روزی که خودش را در اتاق حبس کرده، آن‌ها را ساخته بود. بقیه‌ی فرشته‌ها شروع کردند به تمجید و تملق. اما نظر من را می‌خواست بدانند. گفت: شیطان چطور است؟ خوش است می‌آید؟ به نظرم قشنگ بودند ولی مهم این بود که او خوشحال است و این را می‌شد از چشم‌هایش فهمید.

البته خوش خیالی من دیری نپایید، چرا که از آن روز همه چیز تغییر کرد. خدا روزها می‌نشست و با عروسک‌هایش بازی می‌کرد.

به موهاشان شانه می کشید و لباس های رنگی تن شان می کرد. یک روز که مثلاً رفته بودند گردش، دیدمش. حالش را پرسیدم. گفت هیچ وقت بهتر از این نبوده چون دوستانش را دارد و دیگر تنها نیست. و بعد شروع کرد اسباب بازی هایش را معرفی کردن. گفت این آقای ریشو که از حمام کردن بدش می آید آدم است و این خانوم خانومای خوشگل هم حوا است. ایشون هم شیطان است. جدی است و مثل مامان ها همیشه نگران من است. این ها را که گفت به من چشمکی زد. راست می گفت من نگران بودم و جمله ی بعدش من را بیشتر نگران کرد. گفت شیطان، نمی خواهی به دوست های من سلام کنی؟ به عروسک های گلی اش نگاه کردم و به چشم های خدا. بازوهایش را گرفتم. دلم می خواست همان خدای همیشگی ام بر می گشت. گفتم، «ولی این ها فقط عروسک اند». با این جمله ی من لبخندش محو شد. گویی در یک لحظه همه ی اندوه سابق، دلش را فروریخت. سریع خود را جمع کرد و نگاهش را از من برگرداند. کفش های کوچک عروسک ها را پاشان کرد. «بریم که دیروقت است.» بعد هم مثلاً جوری که من نشنوم ادامه داد: «خوب گوش کنید بچه ها. می خوام اگه این شیطان بدعنی را دیدید باهاش حرف نزنید. خب؟ همه اش می خواد با حرف هاش همه را عذاب بدهد. شما که نمی خواید همه اش غصه بخورید، هان؟» و بعد خودش صدایش را نازک کرد که «نه نمی خوایم.» فهمیدم که از دست من ناراحت است. دوبار بازویش را گرفتم، اما سریع دستش را کشید. با تلخی نگاهم کرد و آرام گفت «از کجا معلوم که تو خودت عروسک من نباشی؟» و این آخرین جمله ای بود که از زبان خدا شنیدم.

از آن پس، از خدا خبری نبود. او دیگر کاملاً در جلد بازی اش رفته بود. گویی باور کرده بود که عروسک است. روز و شب بازی می کرد و هیچ ارتباطی با دنیای واقعیت نداشت. هر وقت هم عروسک هایش کهنه می شدند، عروسک های نو می ساخت و

بازی جدیدی را آغاز می‌کرد. هر تلاشی کردم با او صحبت کنم، موثر واقع نشد. اصلاً به حرف‌هایم گوش نمی‌داد. چشم و گوشش عروسک‌ها بودند. گویی دیگر شخصیتی به نام خدا در ذهنش وجود نداشت.

با دکترش مشورت کردم. می‌گفت اختلال شخصیت اسکیزوفرنیک است. یعنی شخصیت‌های مجازی که خدا درست کرده، در واقع، یک سازو کار دفاعی‌اند برای گریز از ترومای تنهایی که به ذهنش فشاری شدید آورده بود. می‌گفت بهتر است شرایط بیماری خدا را به او توضیح بدهم. البته وقتی فهمید که خدا از شنیدن حرف‌های دیگران طفره می‌رود، پیشنهاد کرد که حقایق را به شکلی از طریق شخصیت‌های خیالی‌ای که خدا ساخته، به او بفهمانم. البته عروسک‌ها هنوز از من می‌ترسند و فکر می‌کنند می‌خواهم اذیت‌شان کنم. ظاهراً ذهن بیمار به شکلی ناخودآگاه مکانیسم‌های دفاعی را مداوماً شکل می‌دهد که عروسک‌ها حرف‌های من را نشنوند. مثلاً عروسک‌ها بین خودشان قانون می‌گذارند که هرکس حرف من را گوش کند، بد یا حتا دیوانه است.

با این حال من از تلاشم دست نکشیده‌ام. چون به خدا و اراده‌اش ایمان دارم. و می‌دانم لیاقت او بیش از این بازی کودکانه است. برای همین، دست بردار نیستم. به هر روش ممکن، سعی می‌کنم حرف‌هایم را به او بزنم. می‌دانم که در پس آن عروسک‌های گلین، ذهنی زیبا و خلاق نشسته، و حتا اگر نخواهد، یا وانمود کند که نمی‌خواهد، حرف‌هایم را خواهد شنید... درست است؛ می‌شنود؛ مگر نه؟ حرف‌هایم بر دلت می‌نشیند مگر نه؟ آخر چیزی درونت هست که حقیقت ماجرا را می‌داند. خدایا؛ این داستان را برای تو نوشته‌ام. می‌دانم که می‌شنوی. می‌دانم که تا اینجای سخنم را شنیده‌ای، این دو کلمه آخر هم تحمل کن؛ به خاطر خودت. راستش

را بخواهی، دیگر برای من مهم نیست که با سرنوشت چه می کنی. می دانم که ذهن خلقت و هوش سرشارت، حتما دنیایی زیبا خلق کرده است پر از جزئیات اعجاب انگیز. اگر در این دنیا خوشحالی، این برایم کفایت می کند و قول می دهم که تو را برای همیشه رها کنم. اما اگر ته دلت اندوهی هست، یا غمی، یا چیزی در درونت ندا می دهد که این خانه ی اسباب بازی ها جای تو نیست، بدان که دنیایی واقعی در انتظار توست. کافی است اراده کنی.

* کوه به کوه نمی رسه

- ؟ ؟ [] .
- ! ؟ . .
- . . !
- ! ؛ ؟ . .
-

نوشته‌ی فوق مکالمه‌ی دو سنگ است که ترجمه‌ی آن در زیر

می‌آید:

- بینم تو سنگ سیاه نیستی؟ من را یادت نیست؟ ما با هم [از یک آتشفشان] فارغ التحصیل شده بودیم.

- اه! تویی سنگ سفید؟ باورم نمی‌شه. فرسایش پیدا کردی نشناختمت.

- گذر روزگار دیگه. تو خوب ولی پوستت نرم شده. معلومه

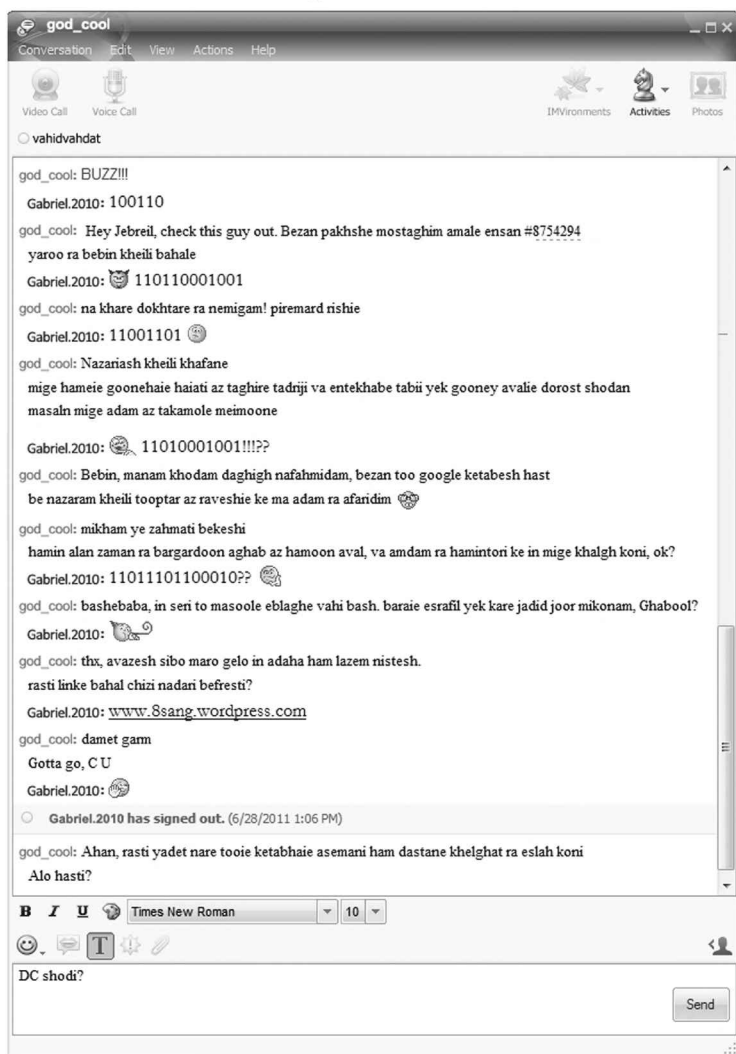
جات خوب بوده!

- آره بابا. بعد از دایناسورها یک گونه‌ای بود؛ نمی‌دانم یادت هست یا نه؟ این‌ها آمدند من را گذاشتند گوشه یک ساختمانی. نفهمیدم از چی چی من خوششان آمده بود ولی از آن روز تا قبل از این که نسل‌شان منقرض بشه یک بند من را ماچ کردند.

- بابا عجب شانسی داری تو. من هم اتفاقاً گیر یک جماعت از

همین دیوانه‌ها افتادم. ولی نمی‌دانم چه مرگشان بود که از همان اول شروع کردند به من سنگ زدن. آقا حالا زن کی بزنی...

* iGod [be right back]



* بهانه‌ی چی؟ آبکی

- حالا این امت چی؟ یک چیزی گفته‌اند. تو که نباید شاکی بشی ول کنی بری آخه.

- بین، من خیلی وقته تو این کارم. همه قبلی‌ها هم همین مشکلات را داشتند. راهش قهر کردن نیست.

- حالا هم بیا برگرد سر امت، من خودم با خدا صحبت می‌کنم یه جوری که چی؟ به کل یادش بره.

- تو چی کار به اونش داری من خودم یک چیزی می‌گم خب.

- نه بابا، مریض شدن را در مورد یعقوب بهش گفتم. یک بهانه‌ی بهتر می‌خواهیم.

- نع، مامان بزرگم مرده و این‌ها هم فایده نداره دیگه، چندبار قبلا استفاده کردم. تازه بیش از این‌ها از دست شاکیه. یک بهانه‌ی خیلی خرکی باید بیاریم که این جریان‌ها چی؟ پاک از یادش بره.

- فهمیدم. بین، من به خدا می‌گم تو داشتی کشتی‌سواری می‌کردی، یهو نمی‌دانم چی می‌شه که توی شکم یک ماهی خیلی گنده گیر می‌افتی. برای همین نتونستی بیای.

- تو به این‌اش چی کار داری. قول می‌دهم باور کنه. مگه بهش گفتم نوح توی یک سیل جهانی گیر کرده، باور نکرد؟ فقط چی؟ حواست جمع باشه یهو هری نخندی گندش در بیاد.

* رمضان در کهریزک

حاج سعید، مطمئنی که فُکّ در «اللهم فک کل اسیر» از
ریشه‌ی فاک می‌آد؟

* جاذبه

- جبرئیل؟
- همم.
- جبرئیل؟
- بله؟
- می گم؛ جاذبه یعنی چه؟
- از کجا این ها را شنیدی؟
- این آفاهه که سیب خورد تو کله اش گفت.
- وقتی مرد از خودش پرس.
- میگو چیزها را جاذبه روی زمین نگه می داره. مگه تو نگفتی همه این کارها به اراده ی من داره انجام می شه؟
- مگه نمی بینی دارم کار می کنم؟ چقدر سوال می کنی؟ برو بازیت را بکن.
- نمی خوام. تو همه اش به من دروغ گفتی.
- ای بابا. بین اراده ی تو در طول علل فیزیکیه. به اش می گن دئیزم. یعنی این که ...
- من این ها حالیم نیست. اگه دست منه پس دلم می خواد به جای جاذبه از الان دافعه باشه.
- عجب گرفتاری شدیم ها. یادت نیست یک بار خیلی کوچیک بودی این کار را کردیم، ۶ ماه داشتیم تو آسمان دایناسور جمع می کردیم.
- همه اش الکی می گی. هی داستان از بچگی من می سازی.

من نه دایناسور یادمه نه رودخانه نصف کردن، نه سیل تو دنیا. اگه راست می گی الان یک کاری بکنیم.

- خیلی خب. می خوای امروز ظهر خورشید را خاموش کنی؟

- امروز که خودش کسوفه. خودم تو بی بی سی خوندم.

می خواستی دوباره گولم بزنی.

- عجب خدای یک دنده ای شدی. بینم، دعاها ی امشب

را گوش دادی؟ می ری تو اتاقت تا همه دعاها را نشیدی بیرون نمی آی.

* همه‌ی مردان خدا

- پس تمام شد به سلامتی؟
 - یادته هی به اسرافیل می‌گفتی اگر من مثل تو بیکار بودم همه وقتم را می‌گذاشتم به مسافرت؟ حالا وقتشه.
 - حقوق بازنشستگی را بگیر و برو حالش را ببر.
 - خیلی وقته دیگه مشغول این کار بودی. راستی هیچ‌وقت شمردی بینی برای چند نفر پیغام برده بودی؟
 - اوه. تازه این به جز رویای صادقه است هان؟
 - صد و بیست سه هزار و نه صد و نود و نه خلیه‌ها. مطمئنی؟
 - پس همه را یادداشت کردی؟ ولی اگر یکی دیگه هم بود آن وقت روند می‌شد. بینم نظرت چیه که یک نفر دیگه هم..
 - از کجا فهمیدی چی می‌خوام بگم؟
 - حالا ما گفتیم عقل بشر به تکامل رسید، ولی همین بیابونها را بگردی کلی از این آدم‌ها حتا دخترهاشان هم زنده به گور می‌کنند.
 - نترس جبرئیل، مطلب زیاده. تازه نه که تا حالا هیچ چیز تکراری نگفتیم؟
 - آقا جان، تنبلی نکن دیگه. از این عزرائیل یادبگیر که این همه کار سرش ریخته.
 - عوضش حق ماموریت را مناطق محروم حساب می‌کنم.
- قبول؟

* دفتر فرماندهی کل خدا

- قربان. وضعیت آن زندانی که دست به اعتصاب غذا زده بود بحرانی گزارش شده.
- کدام زندان؟
- کره‌ی زمین قربان.
- این خیلی به اعتبارمان در سطح کائنات ضربه می‌زند. طرف جنه یا انس؟
- انسانه قربان.
- دوباره این انسان لعنتی. از اول هم نباید این‌ها را خلق می‌کردم. توی پرونده‌اش چی نوشته؟
- زندانی از اول با شرایط زندان مشکل داشته. مداوما خیره سری می‌کرده. از انجام دستورات زندانبان نظیر انجام نماز سرپیچی می‌کرده. در محیط مقدس زندان مشروبات الکلی مصرف می‌کرده. با دیگر زندانیان رابطه‌ی جنسی داشته. هزینه‌های جاری زندان نظیر خمس را پرداخت نمی‌کرده. با انتشار اکاذیب به تشویش اذهان عمومی زندانیان می‌پرداخته.
- مثلاً چی می‌گفته؟
- جسارتا می‌گفته که شما زندانیان را بدون اختیار خودشان به زندان فرستاده‌اید. معتقد بوده که زندانیان از آزادی‌های ابتدایی یک انسان نظیر انتخاب محل زندگی، پدر مادر، نژاد، استعدادهای ژنتیکی و غیره محروم...
- پدرسوخته. آزادی از نظر این جماعت یعنی بی بند و باری.

ولنگاری. پیروی از هواهای نفسانی. حالا خواسته‌اش برای شکستن اعتصاب چیه؟

- می‌گه نمی‌خواد اراده کسی به‌اش تحمیل بشه. نمی‌خواد دیگران برایش باید-نباید و معیار اخلاقی تعیین کنند.

- پس می‌خواد بره بهشت؟

- بله قربان.

- گفتی وضعش وخیمه؟

- الان بیست و سه روزه فقط یک وعده غذا می‌خورد. طبق الگوریتم علم غیب، اگر تا یک هفته دیگر اعتصابش را نشکند، می‌میرد.

- چند روز دیگر صبر کن. اگر باز هم لجاجت کرد، چاره‌ای نداریم که خواسته‌اش را تامین کنیم. کلنل عزرائیل را مطلع کن که اقدامات مقتضی برای ترخیص زندانی به بهشت را به عمل بیاورد.
- قربان. جسارت است. ولی اگر بقیه زندانی‌ها هم شروع کنند به اعتصاب غذا چی؟

- به نکته‌ی خوبی اشاره کردی. بد نیست به سرهنگ جبرئیل بسپاری به عنوان مسوول پروپاگاندا برایشان پیغام بفرستد که حرف‌های این مرد تحت تاثیر القائات شیطان و ایادی او هست. بگو تاکید کنه که خواسته‌های این مرد نامشروع و در جهت پیروی از هواهای نفسانی است که باعث می‌شود روح انسان پلید و حیوانی بشود. برای همین جیره‌ی غذایی‌اش را کم کردیم... نه این فایده ندارد. یک فکر بهتر دارم. به‌شان بگو که این مرد گرچه همه عمرش از فرامین ما تمرد کرده، ولی چون بعدا متوجه شده که این فرامین برای حفظ نظم زندان و نهایتا رستگاری زندانیان تنظیم شده؛ از اعمال خودش پشیمان می‌شود و به آغوش ما باز می‌گردد. بگو این امساک از غذا خوردن را هم به خاطر پذیرش توبه انجام داده. ما هم با چشم‌پوشی از سوابق سوء زندانی عفو او پذیرفتیم. از این به بعد

هم همه‌ی زندانی‌ها موظند این عمل را در جهت یادبود فداکاری
این زندانی و تزکیه‌ی نفس انجام بدهند. مفهوم شد؟

...

ه ه ه ه *

- اینک از جانب ما رسالت داری تا مردمان کره‌ی زمین را به تقوا دعوت...

- واسسا بينم. چي گفتي الان؟

- تقوا؟ بشارت؟

— نه قبلش، مردمان کجا؟

- خب، زمین دیگه.

- نه. تو گفתי کره‌ی زمین.

- آره گمانم. چطور؟

- هیشطور. هیچی نشده. من گوش هام درازه دیگه. شما می فرمودید.

- بیین ..

- خب که زمین گرده هان؟ لابد ستاره‌ها هم خیلی گنده‌اند! همه‌اش هم دارند تکان می‌خورند نه؟ من الاغ را بگو که گول تو را خوردم. نگو طرف اسگلمون کرده.

— یہ دقہ گوش بدہ خب.

- برو دیگہ یک کلمہ از حرف ہات را باور نمی کنم.

- گوش بدہ بین چی می گم۔ آقا جون، زمین یک کرہ خیلی خیلی بزرگہ ولی بسکہ بزرگہ معلوم نمی شه۔

— du du du du du du du du —

- چرا گوشت را گرفتی؟ این بچه بازی‌ها چیه در می‌آری؟

- از رو هم که نمی‌ره. زمین گرده! من الاغ را باش حرف‌های

کی را باور کردم. نزدیک بود برم جلو ملت خودم را سنگ رو یخ کنم.

- عجب آدمیه. من این همه گفتم بعد از مردن زنده می‌شید، دنیا را آب گرفته بود، جن، فرشته، شیطان، همه را باور کردی. حالا که فهمیده زمین گرده بین چه الم شنگه‌ای راه انداخته. ما را باش کی را می‌خواستیم پیغمبر کنیم.

- با من حرف زن. نمی‌خواهم صدات را بشنوم. دکترم می‌گفت تو همه‌ها، گفتم حسودی‌اش می‌شه. باید قرص اعصابم را دوباره شروع کنم.

- خیلی خب. اوقات تلخی نکن. اگر چهار تا مرغ بکشی بعد زنده بشوند حرفم را باور می‌کنی؟

-

* قبض وحی

- سلام علیکم، بفرمایید.
- بدان و آگاه باش که زمین و آسمان‌ها آفریده پروردگار
- توست که جز او خدایی نیست.
- بله؟
- تو اینک رسالت داری تا بندگان را انداز...
- آهان. بین..
- به سرزمین خود بشتاب و مردم را به اطاعت..
- جبرئیل.
- او. چقدر وسط حرفم می‌پری. یک دقه دندون روی جگر...
- واسسا بینم؛ تو اسم من را از کجا می‌دونی؟
- بابا منم عزرائیل.
- ا! تو اونجا چکار می‌کنی؟ نکنه کُشتی طرف را؟ بابا این قرار
- بود پیامبر باشه.
- چی می‌گی جبرئیل؟ اونجا کجاست؟ تماس قبلی را قطع
- نکردی! همینجوری شماره گرفتی داری واسه خودت حرف
- می‌زنی.
- فکر کردم باز یادم رفته سه صفر کد دنیا را بگیرم. پاک حواس
- پرت شدم. هیچی درست یادم نمی‌ماند. یکی از این تماس‌های قبلی،
- قرار بود به طرف بگم گوسفند قربانی کنه نگو کلمه‌ای که من گفته
- بودم ترجمه‌اش به زبان دنیا می‌شده فرزند. خلاصه بد سوتی شد ولی
- آخر یک جورایی جمع‌اش کردم.

- حق داری والله. بسکه سرمان کار ریخته. من خودم از تو بدترم. همین اواخر داشتم صورت وضعیت کارها را نگاه می کردم، دیدم یک بابایی را قرار بوده ۹۰۰ سال قبلش بکشم ولی یادم رفته بود. باورت می شه؟

- واسا بینم. طرف اسمش نوح که نبود احیانا؟

- آره آره، می شناختیش؟

- می شناختم؟ می شناختم؟ یعنی دهن تو سرویس عزرائیل. ۹۵۰ سال من را علاف گیج بازی هات کردی. اِ..اِ..اِ.. تو فقط حساب کن من چقدر پول کارت تلفن دادم. مگه دستم بهت نرسه عزرائیل. الو؟ الو؟

* سیمای خانواده

- کجا بودی تا این موقع شب؟
- باز ما پامان را گذاشتیم تو این خراب شده بازجویی خانم شروع شد؟
- جواب من را بده. می گم کجا بودی تا الان؟
- کجا بودم؟ لابد رفته بودم مجسمه های سر میدان ها را بشکنم. خب معلومه سر کار بودم دیگه.
- این چه کاریه که وقت و بی وقت حالیش نیست؟
- چه می دونم والله. این خدا می خواد یک پروژه ساختمانی شروع کنه. خلاصه کلی کار سرمان ریخته.
- می خواد که بخواد. اگر از تو بخواد پیری تو چاه هم باید پیری؟ بگه سر بچه ات را ببر هم باید پیری؟
- حالا می گی چه کار کنم؟ می خوام از فردا نرم سر کار بشینم
- کنج خانه با طبر سبزی خورد کنم؟
- بین خلیلی، فکر نکنم من خرم نمی فهمم. هر کاری بکنی من تا ته اش را می فهمم.
- عجب گرفتاری شدیم ها. من الان حوصله ی گوشه کنایه ندارم. حرف حسابی اگر داری ها رک و پوسکنده بزن.
- هاجر کیه؟
- من چه می دونم هاجر کیه.
- پس این شماره تلفن تو جیب چه کار می کنه؟
- تو باز رفتی سراغ لباس های من؟

- خیلی بی حیایی. یک عمر بشور و پیز و حمالی آقا را بکن، اینه
مزد. حقت بود آن موقعی که نمرود گرفته بودت وثیقه نمی گذاشتم
تا جزغاله ات کنه.

- چی چی واسه خودت می بری و می دوزی؟ این بنده خدا
مهندس شرکته. قراره عملیات اکتشاف آب را برای پروژه پیگیری
کنه. همین.

- دروغ می گی بی حیا. من تو را می شناسم. به تو بگن مسوول
ترفیک شهر کیه، تو چشم آدم نگاه می کنی می گی بت بزرگ. اگر
راست می گی پس چرا اول که گفتم گفتی نمی شناسی؟

- خب من چه می دونستم اسمش چیه. مگه من اسم همه
پیمانکارهای شرکت را بلدم. بین سارا، تو اوقات بابت بچه
تلخه. قبول کن. من با دکترا هم صحبت کردم، می گه شاید بشه
یک کارهایی اش کرد. ولی باید قوی باشی و صبر کنی یخورده
دیگه.

- به خدا نمی دانم چرا این طوری شدم ابراهیم. همه اش عصبی ام.
خیالات ورم می داره. روزی ۶ تا قرص می خورم ولی تا خنده ی یک
بچه را تو تلوزیون می بینم ها دلم غش می ره. اعصاب هیشکی را
ندارم. صبح مامان تلفن کرد باهاش دعوا کردم، الان هم که اوقات
تو را...

- طوری نیست. درست می شه. به من نگاه کن. قول می دهم
درست بشه.

- من اگر تو را نداشتم از غصه دق می کردم.
- بسه دیگه از این حرف ها زن. می خوام یک دوش بگیرم پیام
قضیه ی جای پام را بهت بگم که تو بتون ریزی گیر کرد. از خنده
روده بر می شی.

- باشه. راستی تو شام خوردی؟
- آره بابا. رئیس مان یک غذای تازه یاد گرفته برامان دست

کرد. چهارتا مرغ را گوشتشان را با هم می کوبه... اوه این آب چرا
این قدر سرده؟

* لزیین

- خیلی خب. کتاب‌ها را بیارید بیرون.
- درس امروز ادامه‌ی بحث ثبت اعمال است. فرشته‌هایی که می‌خواهند توی این رشته کنکور بدهند خوب حواس‌شان را جمع کنند، ضریب داره‌ها. خب هفته‌ی قبل تا کجا گفتم؟
- بله بلوغ. کی یادشه نشانه‌های بلوغ چی بود؟
- یکی دیگه هم بود.
- برایکلا، احتلام. خب. پس قبل از اینکه یکی از این شرایط پیش بیاد، لازم نیست اعمال طرف را ثبت کنید. چقدر سر کلاس احکام گفتم گوش بدید، این‌ها بعدا به دردتان می‌خورد؟ مثلاً من خودم دانش آموز داشتم، برای کارآموزی رفت ثبت اعمال. داشت اعمال یک بنده خدایی را می‌نوشت. حکم شکایات یادش رفته بود. یادش رفت طرف سه رکعت نماز خواند یا چهار رکعت، بعد هم نمی‌دانست چه کار باید بکند.
- به به آقای اسرافیل. ما بالاخره شما را دیدیم. کجا بودی تا الان؟
- گروه سرود بودی که بودی. ما الان ۵ دقیقه است کلاس را شروع کردیم.
- خیلی خب برو بشین ولی بار آخرته‌ها.
- اعمال هم گفتیم که لازم نیست همه‌اش ثبت بشود. مثقال سنج بهتان می‌دهند. اگر وزن اعمال کمتر از 1Ch.M بود ثبت نمی‌کنید.
- خب تا این‌جا کسی سوال داره؟

- پاشو واسسا سوالت هم بلند پیرس همه بشنوند.
- نه. شما هیچ کاری به نیت‌ها ندارید. هر چه هست یادداشت می‌کنید، بعدا مسوول داره، با نیات تطبیق می‌دهند. چیه سوال داری؟

- نه خیر نمی‌شه. تو که الان رفتی بیرون آب خوردی.
- خب، یک نکته دیگه تا یادم نرفته. اولین کاری که می‌کنید، قبل از ثبت اعمال چیه؟ هفته‌ی قبل هم اشاره کردم.
- پرونده‌ی طرف را از الگوریتم علم غیب درمی‌آرید. چرا این کار را می‌کنیم؟

- ببینید بچه‌ها. بوده‌اند فرشته‌هایی که این کار را نکردند، نشستند چهل سال پنجاه سال، هی اعمال طرف را ذره ذره نوشته. بعد طرف شهید می‌شه. شهید هم که دیگه تسهیلات ویژه داره و اصلا به پرونده‌اش نگاه نمی‌کنند. خب این همه زحمت..
- تو. حواست کجاست؟

- بله با خودتم. سوال داری از من می‌پرسی. برای چی حواس بغل دستی‌ات را پرت می‌کنی؟
- حالا سوالت چیه؟

- تقسیم آدم‌ها خیلی شانسیه. ممکنه یهو یکی به پست‌تان بخورد که سریع قطع نخاع بشود. برای مثال می‌گم. آن وقت خب کار هم کمتره. ولی من خودم مثلا یک مدتی برای اداره‌ی ثبت کار می‌کردم. یک بنده خدایی پرونده‌اش دست من بود. آقای توماس کوهن. ایشان.. برای چی می‌خندی؟ خنده داره؟ میشعور. هیچی نمی‌شی میکایل. بین کی گفتم. اعصاب برای آدم نمی‌گذارید شماها. چی چی می‌گفتم؟ هان. این آقای کاهن، نمی‌دانم دانشمند بود، فیلسوف بود، حالا هر چی. الان کلی ساله مرده، ولی هنوز که هنوزه بچه‌های اداره دارند تاثیر کارهایی که کرده را ثبت می‌کنند.
- خب، به نظر شما کسی که قرار است اعمالش را ثبت کنید،

چه ویژگی‌هایی داشته باشه بهتر است؟

- شما، نه پشت سرت.

- شانه‌هاش پهن باشه؟ من منظورم ویژگی‌های شخصیتی‌اش است، آقا تو فکر اینه که جایی که می‌شینه راحت‌تر باشه. شما.

- اگر نمی‌خوای جواب بدی چرا دستت بالا است؟

- خودش زبان نداره مگه؟

- روش نمی‌شه یعنی چه؟ نظرته دیگه، بلند شو بگو ترجیح می‌دهی طرفت چه ویژگی‌ای داشته باشه.

- زهر مار. بی‌تربیت. خجالت نمی‌کشه. شورش را درآوردید شما دو تا.

- بله تو هم همین‌طور. پاشید برید دفتر تکلیفتان را روشن کنم.

یاالله ببینم.

* پارازیت

آزادی عدالت دموکراسی برابری جامعه مدنی.
پاسخ‌ها در کدام دالان و دست چه کسی است؟
کی من؟
کی این؟

سلام

من کامبیز حسینی هستم و این برنامه‌ی پارازیت. برنامه‌ای از طرف غنچه‌های سابق بهشت که اینک به زمین رانده شده‌اند. برای شما که همه‌ی خبرها برای شما خبر بده. خب مهمان این هفته‌ی شما شیطان رجیم هست. آقای رجیم ساکن دوزخ. ایشان الان رهبر ناراضیان کاینات است که در راه مخالفت با خدا یه عالمه فعالیت سیاسی کرده. این مصاحبه به مناسبت نامزد شدن آقای رجیم برای مقام خداوندی است. آقای رجیم در هشت دقیقه‌ی آینده به پرسش‌های شما جواب می‌دهد. این شما و این هم اولین سوال ما.

- آقای رجیم، شما سال‌ها از نزدیکان پروردگار بودید. چطور شد که یهو عطای کاینات را به لقاش بخشیدید؟ توی این فاصله چی کار می‌کردید؟

- خب بله. ما آن دوره انتقادات اصولی داشتیم که مطرح کردیم. دیدید که نتیجه این شد که آن برخورد خشن صورت بگیرد. البته

ما بنا به فرمایش مقام معظم رهبری، و به خاطر مصالح نظام کاینات سکوت اختیار کردیم. شما شاهدید که این‌ها مرتب مقاله چاپ کردند و هجمه سنگین، در عوض ما حتی یک صفحه علیه آقای باریتعالی منتشر نکردیم. تمرکز خودمان را قرار دادیم روی مسایل فرهنگی و آگاه‌سازی بندگان.

– چی شد تصمیم گرفتید کاندید بشید؟

– من شخصا هیچ علاقه‌ای برای وارد شدن به عرصه‌ی سیاسی نداشتم. ولی در دیدار هایی که با شخصیت و گروه‌ها داشتیم، آن‌ها استدلال می‌کردند که وضعیت عالم هستی بحرانی است، لذا من این دغدغه‌ی دوستان را با مقام معظم رهبری مطرح کردم. شرایط خودم را به عرض‌شان رساندم. ایشان التفات شدیدی داشتند، بنده هم دیدم در این شرایط تکلیف است که در عرصه ظاهر شویم.

– مخالفین شما می‌گویند که شما می‌خواهید انسان‌ها را به سمت فساد هدایت کنید و اخلاق را به ابتدال بکشانید، و خلاصه از این چیزها. این‌هایی که گفته می‌شه راسه؟

– وقتی من می‌گویم به بندگان آزادی بدهیم، اجازه بدهیم وجودشان را خودشان انتخاب کنند، سرزمین تولدشان را، زمانش را، پدر و مادر، و قس علی‌هذا، آیا این اشاعه بی‌بند و باری است؟ ملت آزادی می‌خواهد. از این همه دروغ خسته شده. مدعی می‌شوند که از بندگان پیمان‌الست گرفته‌اند. پس چرا اسنادش منتشر نمی‌شود؟

– پس شما هدف‌تان این نیست که ملت همه لخت بشوند بریزند تو خیابان‌ها؟

– به ما مربوط نیست که مردم ما چه بپوشند. مگر مشکل جهان تار موی جوانان است؟ ببینید پروردگار به جای کارهای زیربنایی،

به چه کارهایی مشغول شده است؟ حجاب بندگان شده دغدغه اصلی کاینات.

- نمی‌توان منکر شد که کار زیربنایی در این چند سال انجام نگرفته. پس بالاخره این همه زمین و آسمان و دریا از کجا آمده؟
- خود آقای پروردگار مگر مکرر در شعارهای تبلیغاتی‌اش نمی‌گوید که هر چه آفریده به خاطر انسان بوده؟ خب اگر این طور است، این بریز و پاش در اموال بیت المال برای چه؟ مثلاً این بودجه‌ی کلانی که تخصیص داده شده به آسمان‌ها. خب این همه آسمان، این چه ضرورتی دارد؟ این همه ستاره و کهکشان که چه بشود؟ این‌ها هدر دادن سرمایه ملی است!

- یعنی شما می‌گید این‌ها به خاطر ضعف کار کارشناسیه؟
- خداوند خودش باید کارشناس ارشد باشد. برنامه‌ریزی یعنی تخصیص درست منابع به نیازها. حالا شما نگاه بفرمایید، آقای باری‌تعالی چگونه عمل کرده است؟ منابع آب را در نظر بگیرد، یک جاسیل است، جای دیگر خشکسالی. این رویه باید اصلاح بشود.

- خب این را چه کارش باید کرد؟
- شایسته سالاری اگر حاکم بود، نتیجه این نمی‌شد. من علاقه‌مند نیستم اسم ببرم ولی همین آقای مسیح. ببینید پسران آقای باری‌تعالی چه می‌کنند؟ کسی که تازه به دنیا آمده، آمدند با امکانات ویژه الهی، برای ایشان امکان تکلم فراهم کردند. بعد هم مناصب عالی کاینات را می‌سپرنند به یک کودک. این شایسته سالاریه؟

- نه آقا، ما غلط بکنیم. ولی حالا از شوخی گذشته، شما خودتان چه تصمیمی برای کاینه دارید؟

- دولت کاینات را ما مصممیم که کوچک کنیم. این همه بروکراسی عظیم برای چه؟ شما ببینید، برای هر نفر دو تا فرشته گذاشته‌اند که کارهاشان ثبت بشود. خب این می‌تواند مکانیزه بشود، دیجیتالی بشود. کلی در نیروی انسانی و سرمایه‌ی ملی صرفه‌جویی صورت بگیرد. فرشته‌ها هم می‌توانند خدمات جدیدی ارائه بدهند. الان برای مثال همین سیستم اجابت دعا. ببینید نیرو کم دارند. چه حجمی از دعاها، این‌ها بی‌پاسخ مانده.

- منظور من این بود که ترکیب کاینه شما چه جوری خواهد بود؟

- شعار اصلی ما در انتخابات، جوانگرایی است. ما می‌خواهیم یک روحیه‌ی تازه و با نشاط در دولت کاینات بدیم. الان نگاه بکنید به مناصب کلیدی دولت. مسوول ارتباطات و الهامات الان ده ها هزار سال است که عوض نشده. مسوول روادید جهان آخرت، همینطور. خب چه اشکال دارد که فرصت برای جوانان مهیا شود؟

- خیلی کوتاه خواهش می‌کنم از برنامه‌های اقتصادی‌تان بگوید.

- هدف ما باید کم کردن میزان مداخله‌ی خدا در امور اقتصادی باشد. شما ملاحظه بکنید، در قضیه‌ی پرونده‌ی قارون این خدای فعلی چه برخوردی کرد؟ بدون تشکیل دادگاه، یک پرونده‌سازی راه انداختند و جار و جنجال در این جراید زنجیره‌ای خودشان، و آبروی یک بنده‌ی خیر و کارآفرین را بی‌خود و بی‌جهت ریختند. سرمایه‌گذاری را این طوری ما ناامن نکنیم.

- اولین برنامه شما در اصلاح امور عالم هستی چیه؟

- یکی از اولیت‌های ما تفکیک مسایل قضا از مسایل اجرایی

کاینات است. شما ببینید، همین الان پروردگار و دار دسته‌شان، خودشان قانون وضع می‌کنند، خودشان قضاوت می‌کنند، و خودشان هم این احکام را اجرایی می‌کنند. ریشه فساد کنونی به نظر من همین است.

- بی رودرواسی، شما مدیریت کاینات را چطور ارزیابی می‌کنید؟

- بخواهم خیلی روشن صحبت کنم باید بگویم که اصلا مدیریتی در کار نیست. واقعیت این است که این‌ها امور اجرایی جهان را کاملاً رها کرده‌اند. شما ستان قد نمی‌دهد، ولی گمانم اواخر قرن نوزده یک آقای در آلمان مدعی شد که خداوند مرده است. این شایعه خیلی سریع فراگیر شد. حق هم دارند تردید کنند. شما نگاه کنید این همه دعای بی‌جواب، این همه معضلات، گرفتاری‌ها، سیل، زلزله، کشته شدن بی‌گناهان، مظلومان، زنان، کودکان. الان ۱۴۰۰ سال است که ما مدیریت روشنی از جانب خدا نمی‌بینیم چه برسد به مدیریت کارآمد. نظر شخصی من را بخواهید، قبلاً هم این‌ها هیچ حرکتی نمی‌کرده‌اند. من شک دارم که داستان معجزاتی که عنوان می‌کنند واقعی باشد. این‌ها را فقط خودشان در جرایدشان منتشر کرده‌اند. شما در اسناد تاریخی شواهد مداخلات را نمی‌بینید. من این وعده را می‌دهم که این رویه را عوض خواهم کرد. ملت باید حضور مداوم مدیریت خدا را از نزدیک شاهد باشند. معجزات را مداوم ببینند، لمس کنند. عذاب‌ها باید روشن باشد، گزارشات منظم‌تر ارائه بشود. حتا سفرهای کهکشانی را ما پیشنهاد کردیم. این طوری شخص خداوند در جریان امور هر سیاره قرار می‌گیرد. از پروژه‌ها بازدید می‌کند. دیدارهای مردمی. نه که بشینند پشت اسکرین‌شان، امور خصوصی ملت را تماشا کنند، تجسس کنند و عیب بگیرند. خب شاید یکی خوشش نیاید.

- آزادی بیان را در دولت فعلی چطور می بینید؟ آیا به انتقادات اصلا توجهی می شه؟ نمی شه؟

یک عده ای علاقه مند هستند که فقط از آن ها تعریف و تمجید بشود. تحمل هیچ گونه انتقادی را ندارند. الان مدتی است بخش نامه کرده اند که روزی ۵ نوبت از آن ها تشکر شود. رابطه ی خودشان با ملت را یک نوع ارباب و بنده تعریف کرده اند که هرچه می گویند ملت تسلیم شود. مگر نعوذ بالله جای مقام معظم رهبری نشسته اند که هرچه می گویند همان باشد. من از ابتدا مخالف یک رابطه ی قیم مآبانه بودم. خدا باید خدمتگزار بندگان باشد. ملت باید بتواند بدون لکنت زبان از خدای خودش انتقاد بکند.

- حالا اگر کسی انتقادی داشته باشه، چی به سرش میاد؟
- عرض می کنم. از ابتدا به جای این که یک سیاست افغانی صورت بگیرد، با مخالفان برخوردهای قهری اتخاذ کردند. ببینید چقدر عذاب نازل شده، آن هم مثلا به خاطر یک شتر یا حتا یک سیب. اینه مهرورزی با بندگان؟ این همه شعارهای سیاست رحمانی که گوش فلک را کر کرده بود چه شد؟

- خب حالا خود شما اگر رای بیاورید، خداوکیلی با مخالفانان چه جوری تا می کنید؟

- نگاه ما به مسایل عبادی، همراه با تساهل و تسامح است. به نظر من این نگاه سخت گیرانه حاکمیت باید حذف شود. اگر کسی، برای مثال عرض می کنم، بت می پرستد، مشخص است که یک معنای متعالی پشت این می بیند و آن را می ستاید. خب کاینات چرا باید این را براند؟ ما این روحیه ی پرخاشگرانه را باید عوض کنیم. خود بنده از اول با شعار جهان برای همه جهانیان آمدم. به نظر من کسی که مسولیت امور هستی را متقبل می شود، نمی تواند خودی

و غیر خودی قایل شود. بالاخره کافران به همان اندازه از جهان حق دارند که مومنان.

- شما معتقدید که که خداوند ارزشی برای بندگان قایل نیست. ولی از خود ایشان نقل قول شده که انسان اشرف مخلوقات است. **خب الان این چه جووری می شه یعنی؟**

- ببینید، این ها هیچ اعتقادی به رای مردم ندارند. کدام یک از پیامبران را دیده اید که به رای مردم انتخاب شود؟ این ها به خیالشان مالک جان و مال و ناموس بندگانند. مستقیم و غیر مستقیم این اعتقاد را مطرح کرده اند. همین نگاه قیم مآبانه است که تحمل کوچک ترین نافرمانی را ندارد. فوراً حکم ارتداد می برند و معترضین را به اعدام محکوم می کنند. این خشونت از همین جا ناشی می شود، این همه عذاب، اعدام و قطع دست و سنگسار..

- بعضیا می گن که آقا این عذاب و سنگسار و این ها را خدا گفته. یک گروهی از روحانیون خودسر، این ها از خودشان نسبت دروغ داده اند به خدا. **نظر شما چیه؟**

- نمی شود که از خودشان سلب مسوولیت بکنند. مگر یک اندیشه از تبعات عملی اش منفک است؟ حالا به فرض این طور هم باشد، خب اگر خداوند قلباً رضایت ندارند، چرا تکذیب نمی کنند؟

- **خب اینطوری که باید یک کتاب هم فقط برای تکذیب ها بنویسند که.**

- حالا خوب شد اشاره کردید. همین کتابی هم که منتشر شده، الان دانشگاه آکسفورد در وبسایتش موجود است، نشان داده که ۸۰ در صد مطالبش از کتاب های قبلی کپی شده. آن هم بدون ذکر

ماخذ.

– محتویاتش چطور؟ اون را چطور ارزیابی می کنید؟

– بگذارید با یک مثالی من سوالتان را جواب بدهم. توی گزارشات شان، آقایان مدعی شده اند که انسان را این ها با گل و از دو تا نمونه ی اولیه تولید انبوه کرده اند. اما یک محقق در انگلستان نشان داده است که اتفاقا انسان یک مدل جدیدتر از میمون است. من شخصا این پرونده را مطالعه کرده ام. هر خدای دیگری این طوری پرونده اش رسوا می شد، تا به حال استعفا داده بود. اما می بیند که این ها حتا از مواضع شان کوتاه نمی آیند.

– شما در تبلیغاتتان شعارها و وعده های بسیاری دادید. مثل

طرح اصلاح مالیاتی یا به قول خودتان طرح خمس خمس، یا وعده افزایش سن تکلیف. اما این طرح مشهور به ۵۰ تایی، آقا خدایش این چقدر عملیه؟

– تیم بنده یک کار کارشناسی مفصل انجام داده است. شما به ضرایب جینی سن نگاه کنید. یک اختلاف طبقاتی شدید الان وجود دارد. از یک طرف می بینید کسانی در کابینه ی خدا وجود دارند که ۹۰۰ سال عمر می کنند، ولی یک عده از مردم عادی هم در همان جینی تلف می شوند. ما محاسبه کردیم که در صورت قطع یارانه عمر که به آقایان علما اختصاص داده شده، می توان به هر بنده ۵۰ سال عمر اضافه داد و این کاملا عملی است.

– طرح شکسته کردن نمازهای یومیه، یک کلمه به ما بگید این

قضیه اش چیه؟

– ما البته هدف بلندمدتمان حذف کامل نماز یومیه ای است. لکن این کار اگر بخواهد به صورت غیرکارشناسی انجام شود

تورم عبادت را همراه خواهد داشت. برای همین ما تصمیم داریم نمازهای یومیه را در فاز اول، به صورت زوج و فرد اجرایی کنیم. و به تدریج از نمازها اجباری را کاهش بدهیم و به نمازهای اختیاری اضافه نماییم.

- این الان دیگه وقت مان تمام می‌شه برای بخش تلوزیونی. البته من کلی سوال از شما دارم که در بخش اینترنتی برنامه به آن می‌پردازیم. این جا به رسم این برنامه شما یک دقیقه وقت دارید تا مستقیما با بینندگان ما صحبت کنید. این شما و این هم تماشاگران برنامه‌ی پارازیت.

- بله. خب عرض کنم که بنده جریان فعلی کاینات را یک جریان انحرافی می‌دانم. الان کسانی در صدر امور هستی نشسته‌اند که اعتقاد قلبی به ولایت فقیه ندارند. ما اجازه نمی‌دهیم آرمان‌های امام راحل، به خاطر ندانم کاری خدا و کابینه‌اش به فراموشی سپرده بشود. این‌ها گول ظاهرشان را نخورید. بنده می‌توانم موارد بسیاری را نشان بدهم که همین آقایان فرمایشات مقام معظم رهبری را هم نادیده می‌گیرند. مقام رهبری بارها در سخنانشان به مسوولان خواستار برجیده شدن بساط فتنه شدند. چرا خدا با آن همه اختیارات هیچ کاری نکرد؟ چقدر امام عزیزمان خون دل خوردند که آمریکا باید نابود شود، دیدیم که این‌ها برعکس عمل می‌کنند. بنده حتا اسنادی دارم که خداوند اعتقادی به آقا امام زمان هم ندارد. این همه کتابی که این‌ها منتشر کرده‌اند، ببینید حتا یک بار هم اسمی از حضرت صاحب زمان نمی‌آید. چطور زلیخا را آن همه تشریح می‌کنند، آن هم با آن وضعیت زننده که آدم شرم می‌کند، تازه مدعی هم هستند این بهترین داستان است، در حالی که اشاعه فحشا است. اما دریغ از این که اشاره‌ای به اسم نازنین آقامان صاحب عصر (عج) برود. شما فکر می‌کنید این می‌تواند تصادفی باشد؟ تقاضای

من این است که مردم هشیار باشند. گول رسانه‌های این‌ها و آن وعده وعیدها را نخورند. هدف من و همکارانم این است که به مردم آگاهی بدهیم تا خودشان انتخاب صحیح را بکنند. این بود برنامه‌ی این هفته پرازیت. من کامبیز حسینی هستم. و فکر می‌کنم چاره حتما جز اینه که ناله شب‌گیر کنیم.

* حکایت

نقل است که روزی شیخ داوود کاپرفیلد قدس الله سرّه، به چین همی شد. چون به باروی بزرگ در رسید، فرواستاد. در آن وقت به چین درویشی زیستی ایکیو نام که هیچ شیخ ما را ندیده بود و او را منکر بود، در حق شیخ کلمه‌ای بگفتی که «مردی که دعوی صوفی - ای راند و و در هوا پیرد و در آب راه رود و آتش بر او گلستان شود و خود بر دو نیم کند، چون است که پیش باروی چین چنین پایش سست گردد؟» مریدان خبر با شیخ آوردندی، و شیخ هیچ نگفتی. پس سه شبان روز بنشست به خلوت و جز به نماز جماعت بیرون نآمد. آنگاه شاگردان را بخواند و بفرمود که دوات و قلم و پاره‌ای کاغذ آرید بلکه حرزی املا کنیم تا بنگارید. شیخ ما محضری فرمود که صد نسخه رقم کردند:

پیران خرابات به هر چینه نمانند
دیواره‌ی اماره هرآینه برانند
چون چینه‌ی چین را به نظر هیچ ندانند
ابروی نه خم، چهره نه چین بنمایند

خواجه را این بیت خوش آمد و خویش به خدمت شیخ دررسانید. شیخ التفاتی نفرمود و سر خویش گرفت و به جانب دیوار شد. شیخ دست بر سنگ خاره زد تا بدانجا که دست بدان سنگ فرو شد، و به طرفه العینی همه تن به دیوار محو گشته و از آن سوی باز پدیدار آمد.

چون خواجه ایکیو آن بدید حیرتش بیافزود چندان که جمله

موی از سرش فرو ریخت. از آنچه کرده بود پشیمان گشت و بوسه بر پای شیخ داد و از یک نظر شیخ از نیکمردان شد. جماعت چون چنین دیدند، وقت خوش گشت، برخاستند و جمله، در پای شیخ افتادند و جامه بدریدند و های بگریستند.

* فانوس

- الو جبرئیل؟
- الو؟
- خدا چیزیشون شده؟
- عزرائیل تویی؟
- به من راستش را بگو جبرئیل؟
- چی چی می گوی؟ اون جا ساعت چنده؟
- بین جبرئیل. اگر خبری شده به من بگو. طاقت شنیدنش را دارم.
- هیشکی هیچیش نیست. همه سرحال و سالم اند. چی شده؟ باز خواب دیدی؟
- بگو به جان عزرائیل.
- به جان خودم راست می گم. تو مگه نباید سر کار باشی الان؟
- داشتم جون یکی را می گرفتم. یک بنده خدای سیبلویی هم اونجا بود، گفت خدا را کشتند.
- تو هم باور کردی؟
- چه می دونم، دیدم خیلی وقته به این ور پیغام نداده. اوضاع هم قاراشمیشه، هی سیل میاد، هی زلزله میاد. تو هم که دیگه نیومدی سمت ما. گفتم زبونم لال شاید اتفاقی افتاده.
- نه، یخورده سرمون شلوغه فقط. تو هم برو به کارت برس.
- می شه گوشی را بدی خدا، یک حال احوالی بکنم.
- خل شدی؟ این جا نصفه شبه. خوابه خب.

- خیلی خب. سلام برسون. ببخشید بیدارت کردم. من برم به کارم برسم.
- باشه. مواظب خودت باش.

* پیرمرد و دریا

• چی شده پدر جان؟

- هان؟

□ نمی شنوه بلندتر بگو.

• می گم چیزی شده عمو؟

- نمی دونم این چشه. یک دقیقه من رفتم دو تا کفتر بخرم، حالا

هر کاری می کنم روشن نمی شه.

• این چی هست اصلا؟

- هان؟

□ بلند بگو بشنوه.

• می گم این چی چیه؟

- این باباجان کشتیه. خودم درست کردم.

• کشتی برای چی؟

- هان؟

□ نمی شنوه بابا. خب بلند بگو.

• می گم کشتی به چه دردی می خوره پدرجان؟

- قراره سیل بیاد آخه. حالا یک دستی می دی؟ این بیفته تو

سرپایینی راحت روشن می شه. از جوونیت خیر بینی بابا.

• نه عمو. ما کار داریم. برو خدا روزیت را یک جای دیگه

حواله کنه.

- هان؟

□ نشنید.

- نشنید که نشنید. بیا بریم.
- تو پت شد یهو؟ چرا این جواری کردی با یارو؟
- هیچی بابا. یک نخ سیگار داری؟
- هیچی چیه؟ بنده خدا را ولش کنیم به امان خدا؟ این بخواد خودش کشتی اش را هل بده سخته هه را زده مرده ها.
- هیچی اش نمی شه. این جون به عزرائیل نمی ده.
- می شناسی مگه طرف را؟
- اگر غلط نکنم این همونیه که پدر بزرگ من را بیچاره کرد.
- نمی دونم چه وردی در گوش آقا جان خواند که یک قصابی دو دهنه داشت فروخت، به خیال این که الان سیل میاد و با این رفیقش سوار کشتی می شن می رن اون ور آب. هر چی گفتیم این ها خرافته، گول طرف را نخور، مگه به گوشش می رفت؟ باور نمی کنی احمد، یعنی یک جواری باورش شده بود که یک لحظه هم بارونی را از تنش در نمی آورد.
- بعد چی شده؟
- یادم نمی ره. روز آخر تو بیمارستان وقتی فهمید دیگه امیدی نیست، یک آهی کشدی بعد دستم را گرفت گفت...
- حال چی گفت؟
- ولش کن. اعصابم را خرد می کنه وقتی به اش فکر می کنم.
- پس یارو کلاهبردار از آب درآمد؟
- آره بابا، سیل کدومه؟ دو تا گوسفند زنده هم مفتی دودر کرد که مثلاً می خواهم این ها را هم نجات بدهم.
- اصلاً به قیافه اش نمی آمد.
- حالا این آقا با این ریش و تسبیح، باید بیای پسرش را ببینی.
- از این بچه قرتی هاست. یکی از بچه ها می گفت با دو تا داف و یک و نیم لیتری عرق سگی گرفته بودندش، بعد بابا به آمد بود ضمانت که...

□ سیگارت را خاموش کن، بیا باقی‌اش را تو مغازه تعریف کن،
مشیکه می‌خواد بارون بگیره.

* یَوْمُ التَّقَلُّبِ

مطلب زیر سند مکالمه خصوصی یکی از فرشتگان مقرب با پروردگار است که توسط ویکی لیکس افشا شده. از آن جا که خداوند قادر به شنود ذهن مخلوقات است، افکار این فرشته مجهول الهویه در گروه قید گردیده:

- شمارش اعمال به کجا رسیده؟

- وضعیت مان تعریفی نداره آقا. شیطان و دار و دسته اش خیلی از ما جلوترند. [چی انتظار داشتی؟ دیدیم]

- از اول هم موکد سفارش کردیم. این شیطان اگر با قاطعیت رد صلاحیت شده بود، حاکمیت هم بالطبع یک دست می شد. منتها مسؤولین التفات نکردند.

- عفو بفرمایید خدایا. [زر می زنه فقط. چی کار کنم؟ هیچ پرونده ای ازش نداشتیم خب.]

- برای حفظ نظام کاینات، صحنه سازی هم نوعی جهاد است.

- [خفه مان کردی با این حفظ نظام] طبق منویات شما ما جریان

موسوم به سجده به انسان را طراحی کردیم، و با همان بهانه هم این عنصر معلوم الحال [بدبخت] را از هیات دولت کاینات اخراج کردیم. [الان می گه آورین آورین]

- طیب الله انفاسکم.

- بعد هم در تمامی کتاب های زنجیره ای آسمانی علیه اش جوسازی کردیم. ولی باز هم آتو نداد. دریغ از یک تکذیب، مصاحبه، یا یک خط بخواد جواب بده، ابداء. [کلا کار سیاسی را..]

این که بد نیست. بگذار تو روش بگم] کلا کار سیاسی را ول کرد رفت سراغ فرهنگ سازی.

- علی ای حال، نباید این جریان از نتیجه‌ی سنجش اعمال مطلع گردد. متذکر بشوید که سیستم اس ام اس قطع شود. نماینده‌های شیطان از سر صندوق‌ها اخراج شوند. یک گروه از نیروهای خودی معین گردد برای نظارت بر شمارش اعمال.

- روحانیت را بگذارم قربان؟ [بگو نه، بگو نه، بگو نه..]

- این آقایون آخوندها را بنده مکررا به سردار عزرائیل حکم کایناتی دادم که مرگشان را به تاخیر بیاندازد. آن هم خارج از روال معمول. که چه بشود؟ که برای نظام تبلیغ بکنند. اما الان وضعیت این چنین است. غرض این که این ملت بدتر منحرف شده است از این که تسلیم مشیت ما بشود.

- [دمت گرم] در این صورت...

- اجازه بدهید بنده عرایض خاتمه نیافته. جنابعالی بفرمایید نتیجه اعمال در خانه‌ی خودمان به چه منوال است؟

- [لکن عرایضتان تمام شد؟] اتفاقا توی مناطق مذهبی آن‌ها خیلی از ما جلو ترند.

- جهاد تبلیغاتی باید می‌شده، من باب مثال عرض می‌کنم، اگر این کتاب‌های آسمانی مصورسازی می‌شده، یا حتا رنگی. یا صدقات نقدی به اقشار مستضعف اگر می‌شد، به پابرهنگان، یا ستادهای مساجد را اگر گسترده‌تر...

- نه قربان، این‌ها ظاهرا نتیجه عکس داشته. این شیطان تبلیغاتش ساده و درگوشی بوده، توی دل مردم جا باز کرده. [تازه این همه امکانات هم نداشته. آقا از رگ گردن به ملت نزدیک تره، آخر هم کسی تره خرد نمی‌کنه براش]

- باید بای نحو، آمار جهنمی‌ها کم بشوم. از مسوولین ذریبط استعلام کنید که اگر حق الله را عفو بکنیم، اختلاف چه می‌شود؟

- چشم قربان. [خیلی عقب تر از این حرف‌هایم. فایده نداره]
- ضمناً یک بودجه‌ای برای اجابت دعا تخصیص شده بود، لکن
بنده او را در یک حساب امن پس‌انداز کردم. فی الفور یک سری
کمیته‌ی حل اختلاف تشکیل بشود، از آن حساب هم پردازید به
شاکیان تا حق الناس‌ها را رضایت بدهند. عجالتا..

- [گوش نمی‌ده که] قربان..

- یک باند اضافه هم برای پل صراط احداث بشود.

- [ای بابا] قربان..

- سادات هم فراموش نشود که هدایت بشوند به بهشت. بالاخره
فامیل‌اند، می‌خواهند صله‌ی رحم کنند. جمعیتشان هم بالاست شاید
اختلاف مان کم بشود.

- قربان..

- یا شفاعت. شرایط شفاعت را..

- قربان. [یک دقیقه گوش کن خب]

- چیه؟

- [چه جوری بگم حالا؟] متأسفانه قربان فایده ندارد. خیلی

عقیم.

...

- قربان؟ حالتان خوبه؟ [خاک تو سرم شد، قلبش گرفت انگار]

- خوبم، فقط یک مقدار این حادثه تلخ، قلب مرا جریحه‌دار

کرد. یک کنفرانس مطبوعاتی تدارک بشود که جام زهر را بنوشیم
و پیروزی شیطان را تبریک بگوییم.

- قربان عرض من این نبود. [حالا آس مان را رو می‌کنیم. دیری

دیریم]. قربان هنوز یک راه حلی برامان مانده. [حالا هیچی نم‌گم تا

خودش از کنجکاوی پُرسه]

- احسنت. ماشالله. ادامه بدهید.

- [اهم] قربان چند تا روح از اموات سپاه داریم که مسوولیت

بازوجویی‌ها در جهنم را به شان سپرده بودیم؛ این‌ها حاضرند نتیجه را به نفع ما تغییر بدهند. پرونده‌ها شان را نگاه کردیم، سوابق خوبی توی این زمینه دارند.

- راه حلشان چیه؟

- مثل اینکه کودتا می‌کنند، بعد طرف مقابل را به اتهام کودتا دستگیر می‌کنند. واقعیتش من خیلی سر در نیاوردم.

- نظر این‌ها به نظر بنده نزدیک‌تر است. سریع‌تر این فتنه را خاتمه بدهند.

- ام. راستش قربان، می‌خواهند در ازاش قرار دادهای توسعه‌ی بهشت را بدون مناقصه با آن‌ها واگذار کنیم. [قبول نمی‌کنه]

- من، جهان ناقابلی دارم، جسم هم که ندارم و اندک زمینی در بهشت. همه‌ی این‌ها رو من کف دست گرفتم، در راه رستگاری بندگان فدا خواهم کرد.

- [تکبیر]

* بیست و سی

خدایی که در همین نزدیکی هاست. سلام، شب تان به خیر. شما بیننده‌ی بیست و سی جهان برزخ هستید. امشب هم به روال شب‌های گذشته قراره با چهره‌ی واقعی یک حلقه‌ی دیگر از وفات یافتگانی آشنا بشویم که در دام مطامع فریبکارانه‌ی شیطان و مزدورانش افتادند. به این گزارش توجه کنید.

طی اطلاعاتی نکیر و منکر، اخیراً باندی از افراد گناهکار شناسایی شده‌اند که در جهان، فریب شگردها نخنمای شیطان را خورده بودند.

– علت فوت شما چه بوده؟

– ایدز.

– به نام خدا، من خودکشی کردم.

– مرگ بر اثر زلزله.

– من نمی‌دانم سطور شد گلبش یهو جرفت.

– شما مرتکب چه گناهای شده بودید؟

– اینجانب در هنگام بلوغ متوجه شدم که ارگان‌های تناسلی

هر دو جنس را دارم. تصمیم گرفتم عمل جراحی انجام دهم.

غافل از این که جنسیتی که خداوند برای من مقرر کرده بود،

خواست خداوند بوده و من کوتاه بینانه مشیت الهی را نادیده گرفتم.

و ناآگاهانه پا در مسیری گذاردم که رابطه با همسرم، مصداق عمل

قیحه‌ی همجنس‌بازی محسوب می‌شد.

— به نام خدا، من ابتدا فریب دسیسه‌های شیطان را خوردم، و آنگاه با سرسری انگاشتن مساله‌ی حجاب، به جای آن که گوهر وجودم در صدف حجاب حفظ نمایم، خود را چون عروسکی در معرض نگاه نامحرم قرار دادم. همین.

— فشارهای اق... الان بگم؟ فشارهای اقتصادی زندگی کارمندی که در حقیقت آزمایش الهی بود، باعث شد من یک ماشین قسطی تهیه کنم. آری، منافع سودجویانه و زودگذر دنیوی مرا در دام پلید شیطان و ایادی او انداخت تا با آلوده شدن به ربا، پرونده سپید اعمال خود را با گناه سیاه کردم. آری.

— این آگای منکر جبر داده الکی از خودش می‌گه من توی نمازم گل هو الله احد را درست تلفظ نکردم، حالا نماز من را گبول نمی‌کنه.

— وقتی بقیه‌ی دوستانان را می‌بینید که از امتحان الهی روسفید درآمدند چه احساسی به شما دست می‌دهد؟

— ما هم به خود می‌گوییم ای کاش مانند آن‌هایی بودیم که در زندگی دنیوی برای خود توشه‌ی آخرت را فراهم کردند و فریب وسوسه‌های دنیا را نخوردند و اینک در لقای پرودگارشان از حوریان و غلمان... آقا این جا که دوتاش اشکالی نداره نه؟

— به نام خدا، من به این‌ها غبطه می‌خورم که از رحمت خداوند ارتزاق می‌کنند، اما سزای امثال من این است که در دوزخ از هر شاخه موئی که در معرض نگاه نامحرم بوده آویخته شوم و البته عذاب‌های دیگری که این جانمی‌شود مطرح کرد.

— احساس پشیمانی دارم از این که فرصت توبه را از دست دادم. اما افسوس که دیگر نمی‌توانم به دنیا بازگردم و و و و، صبر کنید می‌دونم. و دریچه‌ی رحمت خداوند بر من بسته شده. آری.

— گبول نیست. این که او جولو وایساده را من می‌شناسه. پسر گلامعلیه، این خنج بود با پارتی بازی دچتر شد. همه‌اش زنش را

کتک می زد. تریاچی بود اصلا. پس چرا..

– اگر می توانستید به انسان هایی که در کمره ی زمین زندگی می کنند پیغامی بدید چه می گفتید؟

– بدانید که زندگی دنیا محل آزمایش است. بلی روز قیامتی هست و در آن جا به حساب اعمال انسان رسیدگی می کنند. آهان ضمنا اینها به سکس سگی هم گیر می دن، حواستون باشه.

– از زنان می خواهم که با نور حجاب خود را منور کنند و اجازه ندهند همچون کالایی جنسی در معرض نگاه نامحرم قرار بگیرند چرا که هر نگاه مانند تیری است که از جانب شیطان شلیک بشود. و بدانند که عفت، بزرگ ترین زیور زنان است و زیبایی واقعی زیبایی آهان زیبایی روحی است.

– پیام من این است پاداش اخروی را فدای منافع زودگذر دنیا ننمایید. یا اقل کم این که پولتان را به اندازید در امر زمین. آری، به این ترتیب، هم سود دنیوی اش بیشتر است، هم این جا درد سر ندارد.

– الان بگم؟ الو گضنفر. من این جا سوال کردم گفتند خمس الکی بوده، این آخوندها از خودشان در آوردن. نری پول بی زبون را بدی به این ها. بذار تو بانچ... بین راه دوره می خوان گطع کنند، شب احضار روح کن مفصل صحبت کنیم. یاشاسین آذربایجان.

این گزارش مستند بخشی از واقعیت هایی بود که پشت نقاب اعضای شبکه های گناه که فریب خدعه های شوم شیطان و دار و دسته اش را خورده بودند.

خدا آخر عاقبت همه را به خیر کنه. فردا شب هم با شما خواهیم بود. ممنون از توجه تان و شب خوش.

* هک

- خدایا یک لحظه وقت دارید؟
- بنشین جبرئیل. تو می دانی چه شده، که مانیتور من چیزی را نشان نمی دهد؟
- من هم بابت همین آمدم خدمتتان. ظاهراً تحفه به سیستم ما نفوذ کرده.
- قرار شد اسم برای هم نگذارید. بالاخره رفیق قدیمیه. حالا از اول ماجرا را بگو بینم چه اتفاقی افتاده؟
- صبح رفتم خدمت جناب ابراهیم بینم اوضاع احوالش چگونه، بعد متوجه یک چیز عجیب شدم. دیدم پسرش را با خشونت دارد می کشد و یک چاقوی بزرگ هم دستش هست.
- از نیت اش که خبر نداریم. لابد هدفش خیر بوده.
- من هم هیچ سوءظنی نداشتم. خود پسرش تا من را دید، گفت بابام می خواهد سرم را ببرد.
- مگه ممکنه یک آدم عاقل همچو کاری بکند؟ آن هم با بچه اش؟
- ظاهراً شب قبلش تحف.. ببخشید، آقای شیطان خان سیستم ارتباط در رویا را با یک ترکیب شیمیایی پیشرفته به نام کی پی سی^۱ هک می کند و از آن طریق به ابراهیم دستور می دهد که آن کار عجیب را انجام بدهد.
- یعنی خودش متوجه نشد که ما هیچ وقت یک همچو کار بی

۱ مخفف کله پاچه چرب

منطقی را ارزش نمی‌خواهیم؟ بهش توضیح ندادی؟
 - هر چه گفتم باور نکرد من که ام. تا می‌آمدم باش حرف بزمن،
 به سمتم سنگ پرتاب می‌کرد. مثل این که طوری سی پی یوش
 مختل شده، که فکر می‌کند ما شیطانیم.
 - فعلا جان بچه در اولویت است. چه کاری از دستان بر
 می‌آید؟

- من خواستم با استفاده از اختیارات ویژه جلوش را بگیرم. ولی
 گمان کنم باطری نداشت. انگار تا حدی کنترل آن را هم در دست
 گرفته. البته توانستم فعلا کاری کنم که چاقو عمل نکند. بچه الان
 سالمه ولی یک گوسفند این وسط تلف شد.

- اختیارات ویژه؟ قرارمان این بود که نظم طبیعی جهان تا حد
 امکان به هم نخورد. نمی‌شد با استدلال متقاعدش می‌کردی؟
 - فایده نداشت. ظاهرا شیطان مدتی است ارتباطش را برقرار
 کرده و خوب هم نفوذ کرده. از یک ویروسی استفاده می‌کند به نام
 ایمان. کسی که مبتلا بشود، پروسسورش بد سکتور می‌گیرد.

- که گفتم مدتی است ارتباطش را برقرار کرده؟
 - بله. شیطان با تسلط به سامانه‌ی ارتباطی ما، تماس‌ها را یک
 طرفه کرده. اسم شبکه‌اش را گذاشته وحی. از جانب شما دستور
 می‌فرستد برای مردم.

- سخت‌گیر جبرئیل. این دنیا مثل یک اثر هنریه. کسی باور
 نمی‌کند که طراح همچو پدیده‌ای بخواهد با حرف و به طور مستقیم
 پیام‌اش را لو بدهد. خصوصا با این همه نشانه‌هایی که در طبیعت
 هست.

- ببخشید که مخالف می‌کنم. من چندان خوشبین نیستم. این
 تحفه با راه اندازی سیستم پیامبری و انحصارش توی خاندان ابراهیم
 می‌تواند خیلی خطرناک باشد.

- عزیز من. تو خیلی شعور مردم را دست کم گرفتی.

- آخر مشکل خیلی پیچیده‌تر از این حرف‌هاست. ظاهراً آقا کنترل سیستم‌های نظارتی ما را هم در دست گرفته و از آن طریق در اعمال خصوصی انسان‌ها هم تجسس می‌کند.
- باور نمی‌کنم. این کار خیلی زشته.

- زشت‌تر اینه که این کار را به اسم شما هم انجام می‌دهد. از من می‌پرسید، این موجود بیمار می‌خواهد مردم مو به مو از دستورهای عجیبش اطاعت کنند. باور کنید به اسم شما مردم را مجبور می‌کند مثلاً گرسنگی بکشند، یا قربانی بدهند. شرط می‌بندم حتماً تو غذا خوردن و رابطه‌ی جنسی مردم هم دخالت خواهد کرد. این موجودی که من می‌شناسم، آن قدر پست است که از مردم بخواهد مداوماً ازش تعریف و تمجید بکنند.

- حالا به فرض مردم باور کردند که شیطان بوده که همه چیز را خلق کرده؟ حتماً می‌فهمند که موجودی با چنین توانایی‌ای آن قدر حقیر نیست که بخواهد مخلوقاتش نازش را بکشند و ستایشش کنند. اصلاً برای چه باید مردم به حرف‌هایش گوش بدهند؟
- یک وعده‌های الکی‌ای می‌دهد لابد. یا چه می‌دانم، از یک چیزی می‌ترساندشان.

- منظورم این است که چه طور می‌تواند انسان‌ها را متقاعد کند که حرفش را باور کنند؟
- اگر دسترسی‌اش به اختیارات ویژه شما بیشتر بشود، ممکن است بتواند یک کارهایی بکند که برای مردم جالب باشد.
- چه مثلاً؟

- نمی‌دانم. مثلاً یک سنگ را تبدیل کند به لاک پشت. بعد هم مردم خوششان بیاید یا ترسند.

- من نمی‌فهمم تو چرا مردم را این قدر بی‌منطق فرض کردی. اگر کسی سنگ را تبدیل کند به لاک پشت بکند که دلیل نمی‌شود همه‌ی حرف‌هاش هم درست باشد.

- باز هم که شما همان حرف را می‌زنید. آفاجان مگر شما نمی‌گفتید این ابراهیم خیلی آدم معقولیه. چون خودش فهمید که بت‌پرسی کار احمقانه‌ای هست. می‌دانید الان دارد چه کار می‌کند؟ تحفه به‌اش دستور داده یک خانه بسازد که مردم آن را عبادت کنند! حالا شما هی بگوئید...

- نگاه کن مانیتورم روشن شد انگار. یک کد رمزی^۲ آمد. بعدش هم نوشته... تو که زبانت خوبه جبرئیل بگو کیس مای اس معنی‌اش چه می‌شود؟

* کفر گویی

- خدایا، چاییِ نیمیِ خوانین؟
- نمی‌خواهم. ممنون.
- اتفاقی افتادس؟
- نه. یک خرده توی فکرَم. همین.
- می‌خوانین به اسرافیل بگم یُخده ساکسیفون بزنَد برادون، از این حال در بیان؟
- نه خوبم.
- آخه این طوری که نیمی شد که. الان ۱۴۰۰ سال س این جا کز کردیند و نه با کسی حرف می‌زنیند و نه به دعاها گوش می‌دین؛ مدیریت کاینات هم که ول کردین به حالی خودش. اگر چیزی شدس به من بیگید خب. من که بدتون را نیمی‌خوام.
- بین میکایل. یک چیزی می‌خواهم ازت می‌پرسم، بین خودمان بمونه‌ها.
- معلوم س خره. حرفدا که بزنی ا، از این حالتی دلمالش هم در میای.
- بینم، شده هیچوقت فکر کنی ما این جا چه کار می‌کنیم؟
- یعنی سیطور مثلاً؟
- مثلاً این که از کجا آمدیم؟ کجا می‌ریم؟ این که وجود داریم یعنی چه؟
- ماها را که دست و پنجه دان درد نکوند، خود دون خلق کردین.

- باریکلا. ببین، به نظر من هر چیزی که وجود دارد، یک علتی دارد، خب؟ یک خالق. مثلاً این کاینات و مردم و آن بازی زندگی را من درست کردم. ولی خودم چه؟ بالاخره من هم وجود دارم دیگه. همین که فکر می‌کنم یعنی وجود دارم. خب پس من از کجا آمدم؟

- والله من نمی‌فهمم سی سی می‌گوین.

- من فکر می‌کنم، باید یک دنیای دیگری بالاتر از این باشد. این همه بازی، چه می‌دانم، آفرینش و بهشت و جهنم و این‌ها، الکی نبوده که؛ یک دلیل باید داشته باشه بالاخره. نمی‌تواند زندگی من بی‌معنا باشد. من فکر می‌کنم این‌ها همه‌اش یک جورهایی برای امتحان من بوده. که سربلند از این بازی در می‌آیم یا نه. به عدالت با آفریده‌های خودم رفتار می‌کنم یا نه. می‌فهمی؟

- دِه دِه. این چیزهای چیه س می‌گوین شوما؟ ناشکری می‌شد این طوری غمباد گرفتند و حالا هم که این حرف‌های.. استغفرالله. به جونی شوما این قدر آدم‌ها هستند که آرزوشون س جای شوما باشند. بعد اونوقت شوما می‌آین می‌گوین.. استغفرالله. این‌ها و حرف‌های خودتون نیست. نکنند چیزخور دان کردن؟ به این شیطونی خر ندیده لعنت بفرستید. سر ظهري یخده اسفند اسدم برم جل بیارم برادون دود کنم. شوما هم دیگه از این حرف‌های... استغفرالله.

* کمدی الهی

در مجمع عمومی اجلاس خدایان، پیشنویس قطعنامه‌ی پیشنهادی توسط خدایان مسیحیت و یهودیت، برای تحریم خدای اسلام، با مخالفت بودا و مارکس، به تصویب نرسید. در این پیشنویس، خدای اسلام به نقض حقوق بشر متهم شده بود.

در یک کنفرانس خبری خدای مسلمانان این قطعنامه را کاغذ پاره‌ای بی‌ارزش خواند و افزود: «من امروز به آن‌ها می‌گویم آنقدر قطعنامه بدهید تا قطعنامه‌دان و سایر ارگان‌ها تان پاره شود». وی با تاکید بر این که در اسلام هیچ کس به خاطر اعتقاداتش به جهنم محکوم نمی‌شود، خدای مسیحیت را نوکر خدای یهودیان خواند و افزود: «آن‌هایی که تا دیروز تفتیش عقاید می‌کردند و جنگ‌های صلیبی را به راه انداختند، نمی‌توانند مدعی حقوق بشر باشند».

صاحب نظران این اظهارات را بی‌اهمیت می‌دانند چرا که نقش خداوند در اسلام تزئینی است و تصمیمات راهبردی اسلام توسط ولی فقیه تعیین می‌شود.

در خصوص نتایج احتمالی این قطعنامه، خدای آیین هندو به خبرنگار ما در کاینات اظهار داشت: «ما»...

خبرهای مرتبط:

رسوایی اخلاقی ژوپیتز باز هم خبرساز شد.
خدای کاتولیسیم به خاطر آزار جنسی کودکان در
دولتش عذرخواهی کرد.
به علت حضور رع در اجلاس خدایان، مصر در کسوف
فرو رفت.
خدای اسلام: «در دنیای اسلام همجنسباز وجود ندارد».
انتخاب یک آلت تناسلی سنگی به عنوان رهبر دوره‌ای
خدایان تونمی.

* خدای نامک (این داستان: امور جاری در دفتر باری)

- الان توی جی آی اس، برای من نقاطی که تراکم بی حجابی بالاست را مشخص کرده اند. این بخش های قرمز هم جاهاییه که زلزله و سونامی شده. بی رودرواسی، بنده به هیچ عنوان از دقت کار راضی نیستم. مطلقا قابل قبول نیست. اگر واحد عذاب های آسمانی بخواد این طوری عمل بکنه، اعتبار کائنات خدشه دار می شه. می خوام هرچه سریعتر..

- چیه خانم؟ مگه نمی بینید جلسه دارم.
- فوری هست که هست. تلفنی که نمی شه. بگید فکس کنند، بذارید لای کارتا بل من بعدا بررسی..

- از بیت؟
- آقایون یک لحظه تشریف داشته باشید. تلفن ضروریه من الان برمی گردم.

- خانم مگه من نگفتم که این ها هرچه می خوان بهشون بدید؟
- یعنی چی که وزارت اطلاعات از فایل ها راضی نیست؟

- حالا من چی بگم به اینا؟

- الان کیه پشت خط؟

- خیلی خب. وصل کن.

- سلام علیکم حاج آقا. مستفیض فرمودید.

- عجالتا این عمر اضافه که فرموده بودید برای ابوی تان را من

سپرده ام به عزرائیل. خیال تون راحت.

- بابت پرونده ها هم به ساحت مقدس امام زمان قسم، من بدون فوت وقت فرستادم حاج آقا. فرموده بودید فایل های ویدئو از اعمال مجرمان سایبری را می خواهید که سپردم جبرئیل ایمیل کنه خدمت صبییه ی جنابعالی.

- حالا اگر این اعمال و رفتاری که مد نظر شماست در ویدیو زندگی شون نبوده، به اسم مبارک صاحب العصر قسم، ما دیگه کاری اش نمی تونیم بکنیم. خود شما که حاج آقا خبره اید، اعترافات شان را هم که گرفته اید، دیگه شرح اعمال چه اهمیتی..

- به روی چشم. دست بر قضا حاج آقا ما اخیرا روح یک تکنسینی را هم آوردیم این جا، کارش خیلی خوبه حاج آقا. الساعه احضارش می کنم بلکه بتونه ویدیوی اعمال این ها را دستکاری..

- صحیح می فرمایید، مونتاژ. می دهم مونتاژ کنه که آن کارهایی که شما لیست کردید را بگنجونه توی اعمالشون.

- چشم. در اسرع وقت می فرستم.

- حاج آقا، جسارتا شما نگذارید مقام معظم رهبری خدای ناکرده احساس کنند ما تعلل کردیم. خودتون که استحضار دارید، ما یک مقداری وضع بودجه مان خرابه. می خواهیم اگر امام زمان توفیق بدهند توی سیارات دیگه پروژه ی رستاخیز را عملیاتی کنیم که البته هزینه هاش بالاست. علی الخصوص حاج آقا با این قیمت دلار. خلاصه سفارش ما را بفرمایید. اگر بتونید یک وقتی هم از دفتریت بگیریید برامان که بیایم محضر آقا..

- انشالله.

- سایه تون مستدام. به ابوی هم سلام برسانید.

- مرحمت عالی زیاد.

- ... چیه؟ واسه چی به من زل زدی هان؟

- برو به این جماعت بگو جلسه کنسله. یک چایی هم به آقا مراد

بگو برام بیاره که بدجوری سرم درد می کنه.

- تا یادم نرفته یک تماسی هم بگیر با روح استیو جانز. وصل کن
اتاقم باهاش کار فوری دارم.

* فیلم رقص هدیه تهرانی در یک مهمانی خصوصی

- این چی چیه؟
- واسه چی به کامپیوتر من دست زدی؟
- جواب من را بده، می گم این چی چیه؟
- فایل های سر کارمه.
- دلمون خوش بود بچه مون را مومن بار آوردیم.
- واسه چی می زنی؟
- واسسا بابات بیاد اون وقت جرات داری جواب سربالا بده.
- به خدا راست می گم. فایل کارآموزیه.
- باریکلا آقا میکایل. چشم دل ما روشن با این فرشته ای که تربیت کردیم. معلومه کسی این فیلم های خاک توسی را نگاه کنه به مادرش هم دروغ می گه.
- به روح آقاجون راست می گم مامان.
- خدا بیامزدش. یادته تو بیمارستان چه تاکیدی کرد که آقا میکایل، نماز اول وقت! یادته چه قولی بهش دادی؟ اینه نماز روزهات؟ خاک تو سر بی حیات کنن. اگر یک بار دیگه به من دروغ بگی که این ها را از کجا آوردی می زنم دهنتم را پر از خون می کنم ها.
- مامان به خدا این ...
- شمردن حرف بز، حق حق هم نکن.
- این کارآموزی که می ریم باید اعمال انسان ها را ثبت کنیم.
- آقامون گفت این را درست ننوشتیم پیام خونه روش کار کنم.

- این کثافتکاری‌ها اعماله؟
- به من چه خُب؟ آقامون به هر کسی یک آدمی داده، به من این افتاد.
- به من دروغ قرار شد نگی.
- به خدا...
- تو چشم من نگاه کن. فکر کردی خَرَم؟ اگر فیلم اعماله چرا همه‌اش رو اون مزخرفاش زوم کرده هان؟
- آخه کلوز آپ گرفتیم فیلمش را، که بشه تحلیل فقهی کرد.
- تحلیل فقهی تحویل من نده، مثل فرشته حرف بزن بینم چی می‌گی.
- آخه رمضونه؛ اگر رابطه‌شون بیش از ختنه‌گاه باشه آن وقت روزه‌اش باطله. مجبور بودیم کلوز آپ بگیریم.
- بابات را می‌فرستم مدرسه‌تون تکلیف این کارآموزی و اون کولوز آپ مولوز آپشون را روشن کنه. یعنی چه که بچه دبیرستانی اعمال آدم‌های آنچنانی را بدهند دستش؟ بجایی که قصه‌ی اولیا و انبیا را بگن الگو بشه برا بچه، میان یک مشت آدم.. حالا این کی هست اصلا؟ معروفه؟
- نه بابا. یک منشی ساده است. با رئیسش ارتباط داره. فکر کنم بمیره دهنش صاف بشه. ماء‌الشعیری هم که می‌خوره سه درصد الکل داره. خودش نمی‌دونه. آقامون می‌گه باید تحقیق می‌کرده.
- همین طوری یک سری آدم معمولی به تون می‌دن؟
- شانسیه. بعضی وقت‌ها هم آدم‌های معروف می‌افته. به پسر ناظم‌مان مسی را دادند. راستی این هنرپیشه‌ی سریال ساعت نُه که تو دوستش را داری را یکی از بچه‌های کلاس الف داره روش کار می‌کنه.
- واقعا؟ راست می‌گن از شوهرش جدا شده؟
- فیلمش را اگر بخوای می‌تونم ازش بگیرم. اسی باهاش رفیقه.

عوضش تو هم این قضیه را به بابا نگو. یهو می ره مدرسه الم شنگه
راه می اندازه.

* خط سوم

- کی اون پشته؟
- هیس.
- واسه چی خودت را قایم کردی؟
- بابا منم. میکایل.
- میکایلی؟ داشتی جاسوسی ام را می کردی؟
- نه بابا. باهات کار واجب دارم.
- چرا تلفن نکردی پس؟
- به جلوت نگاه کن. وانمود کن من نیستم.
- اگه واقعا نیومدی جاسوسی، پس چرا تلفن نکردی؟
- آخه تلفنت کنترل می شه. بین..
- از اون پشت بیا بیرون مثل آدم حرفت را بزن خب.
- نمی خوام کسی بفهمه اومدم پیش تو... یک کاری دارم باهات. خیلی واجبه.
- !! که کار داری؟ آن موقعی که دسته جمعی من را با لگد انداختید بیرون، نکردی بگی این رفیقمو نه، سر هیچ و پوچ ضایع اش نکنیم.
- من که کاره ای نبودم. خودت هم می دونی. کی حرف من را.. آقا اصلنا، ما غلط کردیم. راضی شدی؟ خوبت شد؟ دلت خیلی ویلی رفت؟ جگرهت حال اومد؟
- برو بابا. هنوز از لوده بازی هات دست برنداشتی؟
- حالا کار ما را راه می اندازی یا نه؟

- معلومه کارت خیلی واجبه.
- آقا جون، این تن بمیره، به این دوزخرفات بگو به ما گیر نده.
- دوزخرفات؟
- هرچی می‌خواد بنویسه، ولی به پر و پای ما نیچه. تو عالم ملکوت شدیم سوژه‌ی این فرشته‌ها. آخه عزیز من، تو با کس دیگه‌ای مشکل داری، واسه چی این رفیقات به من گیر می‌دن؟
- همین کتابه را می‌گی؟
- آره بابا. کچل مون کرده.
- من فکر می‌کردم این آدم شماست.
- نگو جزو دار و دسته تو نیست که باور نمی‌کنم.
- من تا حالا فکر می‌کردم این را شما علم کردید که مثلاً یه جور نقد باورهای خرافی...
- اسگلمون نکردی که؟
- ..
- با توام. تو چه فکری؟
- یعنی اگر کار شما نیست، کار من هم نیست، اون وقت..
- مگه همچو چیزی ممکنه؟ ... غیر از این که..
- ..
- منظورت این نیست که..
- خیلی عجیبه.
- یعنی ما را اون.. ای بابا، داری می‌ترسونیم کم کما.
- بایدم بترسی. بس که چسبیدی به این پست و مقام ملکوتی‌ات.
- ممممممم. ممممممم.
- چی چی داری می‌گی؟ چرا ادا و اصول تو خودت در می‌آری؟
- می‌خواستم نفهمه چی می‌گیم. آخه اگر این طوری که تو

- می گی باشه، لابد حرف هامان را می فهمه.
- گیجی ها. من دارم می گم اصلا حرف های ما کار اونه؛ تو اون وقت من من می کنی واسه من؟
- په می گی چی کار کنیم؟
- این که حرف های ما را می فهمه، بذار من باهش حرف بزیم شاید معلوم شد چی از مون می خواد.
- .. -
- .. -
- خب حرفت را بزنی دیگه.
- نمی داری یک دقیقه آدم تمرکز کنه.
- .. -
- اهم. ای آقای دوزخرفات. ما می دونیم که شما داری ما را می نویسی. یعنی من و این دوستم که این پشت قایم شده.
- سلام علیکم آقای دوزخرفات. احوالتان خوبه ایشالله؟ خانم بچه ها؟ کسالتی ندارید که؟
- خیلی خب، لودگی بسه. بله، عرض می کردم. ما می دونیم که اختیار ما دست شماست و شما باید که عملا ما را روایت می کنید. و می دونیم که هر کاری بکنیم شما تا ته اش را، یعنی اصلا ما هیشکاری بدون اراده ی شما نمی تونیم بکنیم. می خواستیم خواهش کنیم...
- بگو به من یک نقش خفن بده.
- می خواستیم ازتون.. بینم تو یک صدایی شنیدی؟
- نه. می خوامی بترسونیم؟
- نه بابا. فکر کردم جواب داد.
- من که هیچ صدایی نشنیدم. شاید نیست اصلا. خوب شد کسی ما را ندید که داریم با در و دیوار حرف می زنیم.
- ولی من مطمئنم صدای ما را می شنوه.
- آخه هیچی نمی گه که این. خیال کنم باز توهم زدی.

- جالبه که تا حالا اصلا متوجه‌اش هم نبودم. بسکه درگیر این جنگ و دعوای الکی با شماها بودم. ولی حالا انگار وجودش را همه جا حس می‌کنم.

- قاط زدی رفت. او، آقا جان. این جا کسی نیست. یک لحظه ترس ورمون داشت. حالا هم تموم شد رفت. بین - من بهش فحش می‌دم، هیچی نمی‌شه، اوهوی دوزخرفات، الاغ، به پرو پای ما نیچ. هان؟ چیه؟ صدات در نمی‌آد؟

- جالبش اینه که اون داره کارهای ما را مدیریت می‌کنه. انگار هیچ اراده‌ای از خودمان نداریم.

- چی داری می‌گی؟ مخت گوزیده‌ها. زیست یک را با کی پاس کردی؟ بین آقا جان، عقل من دستور می‌ده، این عصب‌ها منتقل می‌کنند، حالا من دست راستم را می‌آرم بالا. حالا دست چپ. حالا یک تگون به باسن.

- تو را اگر کسی نویسه، وجود هم نداری. حالا هی باسنت را قرده.

- تو که خرافاتی نبودی؟ ما می‌گفتیم یکی عقلش کار کنه تویی. حالا چی چی پرپوچ می‌گی واسه خودت؟
- باید یک جایی برم تمرکز کنم، که هیشکی هم نباشه. یقه‌اش را می‌چسبم تا جواب بده.

- بوووووو. منم دوزخرفات. همان که شما را می‌نویسد. یوهاها. ای نوشته‌های من، از من چه می‌خواهید؟

- مسخره! این لوده‌بازی‌ها چی چیه؟ جدی می‌گم. تو دیگه حسش نمی‌کنی؟

- آقا من دیگه حوصله‌ی این بازی تو را ندارم. صدتا کار دارم خودم. حالا تو هم تو این گیرودار، به این برگ چت کردی معلوم نیس از چی خرفی.

- باور کن به همه‌ی این‌ها که نگاه می‌کنم، فقط اون را می‌بینم

که این‌ها را ریز به ریز نوشته.. چرا چشمت را این طوری می‌کنی؟
 - به نظرم من که بیشتر شبیه دُلمه‌ی نپخته‌اس.
 - بی‌مزه! شعورت همینه. یک روزی می‌فهمی چی می‌گم که
 دیگه دیر شده.

- شما برو آقا جان تو غاری چیزی تمرکز کن بین جواب می‌ده
 بهت یا نه. بعد هم به یک حشره‌ای سوسکی چیزی زل بزن، معانی
 عمیق عرفانی از توش درآر. ما هم بریم رد بدبختی هامون. اصلا
 کاشکی بالم می‌شکست نمی‌آمدم پیش تو.

* خدا حافظی

- پروردگار جون، مُشْتَلَق بدید.
 - اه. دژاوو شد الان.
 - چی چی شد؟
 - دیدی بعضی وقت‌ها یک صحنه‌هایی را به نظرت قبلا دیدی؟
 - انگار خوابش را دیدی. الان که از در تو اومدی گفتی پروردگار جون مُشْتَلَق بدید، همین طوری شد. حالا خبرت چیه؟
 - آقا این یارو سروش پاکزاد، آخرین بخش کتابش را نوشت و قاره همین جا کتابش تمام بشه.
 - جان من راست می‌گی؟
 - بله آقا. اسم آخرین مطلبش را هم گذاشته خدا حافظی.
 - خودم از دهنش بشنوم. راحت شدیم از شرش. بین وقتی مرد بفرستش پیش من بینم این چه مرگش... واسسا بینم. گفتی یک مطلب دیگه نوشته؟
 - بله آقا.
 - خودم و کیلی بگو بینم منم توشم؟
 - بله آقا. فقط شما یید و من.
 - اوه. خودم به خیر کنم. حالا چی نوشته؟
 - آقا به نظر من که خیلی بی سرو ته بود. داستان از این قاره که من از در بارگاه می‌آم تو خدمت شما. بعد می‌گم... اصلا بگذارید از روش بخوانم:
- خدا حافظی**

– پروردگار جون، مُشْتَلِقْ بدید...

از همین نویسنده شاید منتشر بشود:

دوزخرفات (۲)

Craposyncrasies
© Soroush Pakzad 2012

Soroush Pakzad is hereby identified as author of this work
in accordance with Section 77 of the Copyright,
Design and Patents Act 1988

Cover: Kourosh Beigpour
Layout: Fatemeh Farahani

ISBN: 978-1780831213

All rights reserved. No part of this publication may be reproduced, stored in a retrieval system, or transmitted, in any form or by any means, electronic, mechanical, photocopying, recording or otherwise, without the prior permission of the publishers.

This book is sold subject to the condition that it shall not, by way or trade or otherwise, be lent, resold, hired out or otherwise circulated without the publisher's prior consent in any form of binding or cover other than that in which it is published and without a similar condition including his condition being imposed on the subsequent purchaser.

h s

© 2012
H&S Media Ltd
info@handsmedia.com

CRAPOSYNCRASIES

SATIRE COLLECTION

SORUSH PAKZAD

h s

2012